





آیت اللہ سید محمد محمدی میر باقری



شناسنامه

محبت امام، محور روابط مالی جامعه ایمانی

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

تعداد جلسات: ۱۰ گفتار

تاریخ جلسات: رمضان سال ۱۳۹۵

مکان جلسات: شاهرود

تنظیم گفتارها از سایت: <https://mirbaqeri.ir>

گردآورنده: حجت الاسلام خواجه احسنی

صفحه آرایی: محمد فقیهی





فهرست اجمالی

- گفتار ۱: سرمایه محبت امام، عامل رشد مؤمنین در مسیر سختیهای سلوک و مصائب درگیری حق و باطل ۱۳
- گفتار ۲: محبت امام، طریق محبت الهی - محبت بین مؤمنین، پرتوی از محبت آنان به خداوند و امام ۴۵
- گفتار ۳: محبت بر محور تقوا، عامل صفبندی حق و باطل - آثار دنیوی محبت الهی ۷۹
- گفتار ۴: راههای رسیدن به محبت الهی: تطهیر، تسلیم، صلوات ۱۱۳
- گفتار ۵: محبت الهی و ولایت ائمه، عامل شکوفایی فطرت و محور وحدت مؤمنین ۱۵۱
- گفتار ۶: روابط مالی مؤمنین بر مدار محبت الهی ۱۸۵
- گفتار ۷: روابط مالی جامعه مؤمنین (۱) - ریشه‌های معرفتی و ایمانی اتفاق .. ۲۲۵
- گفتار ۸: روابط مالی جامعه مؤمنین (۲) - مراتب و آداب اتفاق ۲۶۱
- گفتار ۹: همز و نفع و نفث، سه طرح دنیای سرمایه‌داری برای مقابله با جامعه محبین ۲۹۵
- گفتار ۱۰: تفکیک تدریجی جامعه محبین و جامعه سرمایه‌داری بافته‌های سنگین و ابتلائات دشوار ۳۲۱



فهرست تفصیلی

گفتار ۱: سرمایه محبت امام، عامل رشد مؤمنین در مسیر سختیهای سلوک و

مصائب درگیری حق و باطل ۱۳

لزوم صفتبندی میان حق و باطل ۱۵

الزامات بقا و مهمترین عامل بقا در جبهه حق ۱۶

مقام محبت مرهون طاعت الهی و ویژگی بارز اهل طاعت ۱۸

لزوم وجود همراه در مسیر سلوک معنوی ۲۰

محبت لازمه عمل برای قیامت و ظهور ۲۴

مدارج بندگان از حیث عبادت ۳۲

رسیدن به مقام محبت، لازمه تحمل مصائب حق طلبی ۳۸

گفتار ۲: محبت امام، طریق محبت الهی - محبت بین مؤمنین، پرتوی از محبت

آنان به خداوند و امام ۴۵

پیوند وثیق میان حبّ الهی و اخلاص در نیت ۴۷

محبت معصومین و اولیای الهی، لازمه‌ی حب الهی ۴۹

معرفت امام، مقدمه معرفت الله ۵۱

عبادت الهی، نتیجه معرفت الله ۵۳

مصائب دنیا، مقدمه معرفت و عبادت الهی ۵۴

معرفت الله، مقصد خلقت و مقدمه عبادت ۵۶

معنای معرفت الله ۵۸

شفاعت و ابتلا، فلسفه حضور معصومین و غیر معصومین در دنیا ۶۲

لزوم تبدیل محبت الهی به حبّ و بغض در راه خدا ۶۳

اساس ایمان، حب و بغض در راه خدا ۶۵

تبدیل حب و بغض الهی به حب و بغض دوستان و دشمنان الهی ۶۷

۷۴	دنيا، منشأ تذکر و تفکر صاحبان خرد.....
	گفتار ۳: محبت بر محور تقوا، عامل صف بندى حق و باطل - آثار دنيوى محبت
۷۹	الهی
۸۱	تقوا، مدار محبت الهی.....
۸۳	جنت، جایگاه مُحبّان اهل بیت.....
۸۶	مقام ملک کبیر، مختص محبان اهل بیت.....
۹۳	شیطان، سدّ راه محبّت اهل بیت.....
۹۵	خصایل دنیایی مُحبّین.....
۱۱۳	گفتار ۴: راه‌های رسیدن به محبت الهی: تطهیر، تسلیم، صلوات.....
۱۱۵	مقام محبت الهی و راه رسیدن به آن.....
۱۱۶	محبت مؤمن، از شاخه‌های محبت خدای متعال.....
۱۱۹	نشانه حب الهی.....
۱۲۱	نشانه اهل طاعت و معصیت.....
۱۲۴	هدف غرب، اقامه فرهنگ مادی در جهان.....
۱۲۸	تبری، وظیفه مومنین در عالم دنیا.....
۱۳۰	دوست داشتن احباء الله و دشمنی با اعداء الله.....
۱۳۵	راه رسیدن به محبت: طهارت قلب.....
۱۳۸	راه رسیدن به محبت: رسیدن به مقام سلم.....
۱۴۱	مقام خلت.....
۱۴۸	کثرت صلوات و دعا، راه می‌انبر رسیدن به گنجینه محبت الهی.....
	گفتار ۵: محبت الهی و ولایت ائمه، عامل شکوفایی فطرت و محور وحدت مؤمنین
۱۵۳	رسیدن به مقام اخلاص در محبت الهی.....
۱۵۴	ورود به وادی ولایت اهل بیت، شرط شکوفایی فطرت انسان.....

۱۵۷..... امام، نعمت الهی

۱۶۱..... ولایت امام راه فعلیت بخشیدن محبت الهی

۱۶۲..... ورود به ولایت شیطان مانع شکوفایی فطرت

۱۶۵..... محور وحدت مؤمنین

۱۶۷..... ارتباط مؤمن با امام

۱۷۵..... ارتباط با امام، عامل رشد مؤمنین

۱۷۷..... حب الهی اساس شفاعت امام

۱۸۲..... روابط مؤمنین با یکدیگر

گفتار ۶: روابط مالی مومنین بر مدار محبت الهی..... ۱۸۵

۱۸۷..... اساس شکل گیری جامعه مؤمنین

۱۸۸..... ارتباط مؤمنین؛ روح الهی رشته اتصال مؤمنین به یکدیگر

۱۹۱..... ارتباط مؤمنین و لزوم رعایت حقوق

۱۹۵..... معیار کرامت در بین انسان ها بر اساس تقسیم بندی قرآن

۱۹۷..... امکانات و فقر وسیله رشد الهی

۲۰۵..... اساس جریان استکبار بر مادی گرایی

۲۰۷..... ابتلائات بستر رشد انسان

۲۱۰..... دسته اول؛ دارای تفکر فرعون و استکباری

۲۱۳..... دسته دوم؛ مصلین

۲۱۶..... شرط ورود به وادی عبودیت

گفتار ۷: روابط مالی جامعه مؤمنین (۱) - ریشه های معرفتی و ایمانی انفاق)..... ۲۲۵

۲۲۷..... مدار کرامت و شرافت مومنین

۲۲۹..... دیدگاه ایمانی به تملک اموال و امکانات

۲۳۴..... بهره‌مندی از امکانات در زندگی اخروی در پرتو معامله با خدای متعال

ایمان به خدا و غیب، ریشه انفاق ۲۳۸

انفاق با ریا در دیدگاه غیر توحیدی ۲۴۱

رضای خدا؛ سرزمین حاصلخیز بذر انفاق ۲۴۴

قبولی نماز شرط قبولی سایر اعمال ۲۴۷

پاداش بی حساب معامله با امام ۲۵۰

مقام محمود امام برای شفاعت عالم ۲۵۵

پشتوانه‌های معرفتی انفاق ۲۵۷

گفتار ۸: روابط مالی جامعه مؤمنین (۲) - مراتب و آداب انفاق ۲۶۱

تفاوت جامعه خدا محور و دنیا محور ۲۶۳

روابط مالی در جامعه خدا محور ۲۶۵

سبقت در ایثار در جامعه خدا محور ۲۶۸

انفاق، مواسات، ایثار؛ مراحل بخشش بین مومنین ۲۷۰

مراتب و آداب انفاق ۲۷۳

شرح صدر در انفاق در راه خدای متعال ۲۸۱

تبادل کریمانه و از روی محبت در روابط مالی مومنین ۲۸۷

حجاب شیطانی جامعه مومنین ۲۸۹

ولایت نبی اکرم، رزق خیر رب برای مومنین ۲۹۲

گفتار ۹: همز و نفع و نفث، سه طرح دنیای سرمایه‌داری برای مقابله با جامعه

محبین ۲۹۵

ارتباط بین مومنین از بستر ارتباط با امام ۲۹۷

همز و لمز دین؛ بالاترین عیب‌جویی ۲۹۸

استعاذه به خدای متعال از نفخات و نفثات و همزات شیطانی ۳۰۳

حسن ظن به خدای متعال راه نجات در روز قیامت ۳۰۸

- نفحات شیطانی ۳۱۰
- نفثات شیطانی ۳۱۲
- خیرالبریه و شرالبریه بر محور امام حق و باطل ۳۱۵
- کوره داغ امتحان الهی برای جدایی صف حق و باطل ۳۱۹
- گفتار ۱۰: تفکیک تدریجی جامعه محبین و جامعه سرمایه‌داری بافته‌های سنگین و ابتلائات دشوار ۳۲۱**
- امیرالمومنین؛ خلیفه خدا و امیرمومنان در همه تاریخ ۳۲۳
- شفاعت کل نبی اکرم در صحنه قیامت ۳۲۹
- دستگاه تفرعن و استکبار علی الله در مقابل جریان حب الهی ۳۳۰
- امام؛ محور ارتباط انسان با خدا ۳۳۳
- همز و نفخ و نفث شیطان در مقابل نبی اکرم ۳۳۹
- تمایز کامل حق و باطل تا زمان ظهور ۳۴۱

گفتار ۱

سرمایه محبت امام،
عامل رشد مؤمنین
در مسیر سختیهای
سلوک و مصائب
درگیری حق و باطل



متن زیر سخنان آیت الله می‌رباقری به تاریخ ۲۳ خرداد ۹۵ است که به ماه مبارک رمضان در شاهرود برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می‌دارند، برای این که بتوان در مسیر الهی حرکت نمود، در بدو امر باید جبهه حق را از باطل تشخیص داد و آن‌گاه در مسیر پای گذاشت. اما باید توجه داشت که حرکت به سمت حق هزینه دارد و به آسانی نمی‌توان این راه پر فراز و نشیب را طی کرد. سختی‌های راه به گونه‌ای است که انسان نیاز به همراه و هم‌نشین دارد تا در سایه حمایت‌ها و رهنمودهایش بتواند به سلامت به سر منزل مقصود رسید. برای این که بتوان با انسان‌هایی راه بلد و راهبر همراه شد باید اهل طاعت بود؛ یعنی باید امثال امر و نهی الهی را با محبت و دل بستگی همراه نمود. کسانی که اهل محبت الهی اند، طبق وعده قرآن، با انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین همراه و هم‌نشین می‌شوند، و با یاری آنها می‌توانند مسیر ناهموار سیر و سلوک معنوی را طی کنند. اینها اهل نعمت‌اند و نعمت‌شان همان ولایت است. مسیر ولایت، مانند حادثه عاشورا، توأم با سختی‌هاست و تابعان ولایت هم بالتبع با این سختی‌ها آزموده می‌شوند، لذا بهترین راهبر برای رهپیمایی در طریق حق انبیا و معصومین و تابعان آنهاست. به علاوه این که تنها کسانی که اهل محبت‌اند می‌توانند سختی‌های راه سلوک را تحمل کنند و مقصد را همواره دست یافتنی ببینند، و اعمال خود را برای خدا و مقدمه‌سازی برای ظهور و قیامت انجام دهند.



لِزوم صف‌بندی میان حق و باطل

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين و صل الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين و اللعن على أعدائهم أجمعين. «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ». یکی از مقاماتی که در قرآن کریم مکرر به آن توصیه شده است و به انحاء مختلف از ما خواستند که ما به آن مقام برسیم مقام محبت خدای متعال است که انسان خدای متعال را دوست بدارد و محب خدای متعال شود، و گاهی هم انسانی که به مقام محبت نرسد و خدای متعال را دوست نداشته باشد یا اینکه دیگری را از خدای متعال بیشتر دوست بدارد، تویخ‌های تندی شده است.

آیه مبارکه ذیل مربوط به آغاز سوره توبه است که خداوند در این آیه، صف بندی میان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و مشرکین را روشن می‌کند؛ خدای متعال می‌فرماید: «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (توبه / ۱)؛ در این سوره اعلام برائت از مشرکین می‌شود و لذا شاید به همین دلیل هم مفسرین فرمودند که این سوره اگر سوره مستقلی باشد بسم الله ندارد، و قول مشهور هم این است. صف‌بندی بین حضرت و مشرکین و منافقین در این سوره روشن شده است، و لذا بسیاری از نکاتی که در قرآن در باب منافقین و جبهه نفاق است در این سوره ذکر شده است، و اگر کسی بخواهد

منافقین و جبهه نفاق را بشناسد تأمل در این سوره و کثرت تلاوت آن به انسان کمک می‌کند تا رموز مساله و صف بندی را بشناسد.

الزامات بقا و مهمترین عامل بقا در جبهه حق

اگر ما بخواهیم در این صف بندی در کنار حضرت باشیم و در صف مشرکین و منافقین قرار نگیریم الزاماتی دارد. یکی از الزامات این است که این صف بندی و درگیری سختی که شروع شده است ادامه دارد و به این زودی پایان نمی‌پذیرد. این درگیری که حضرت شروع کردند تا عصر ظهور و حَتّی تا صحنه قیامت ادامه دارد و با جدا شدن صف حق و باطل از یکدیگر و غلبه حق بر باطل به پایان می‌رسد. این درگیری، درگیری طولانی و پیچیده‌ای است و خیلی‌ها هم در این درگیری شکست می‌خورند و آن‌هایی که اهل استقامت نیستند نمی‌توانند راه را تا آخر بروند.

این سوره، رموز موفقیت در کنار حضرت بودن و با حضرت همراهی کردن را بیان می‌کند و دستوراتی می‌دهد مبنی بر این که چه اتفاقاتی باید بیافتد تا در این درگیری عظیم، انسان بتواند همراه وجود مقدس نبی اکرم باشد. محور درگیری، خود حضرت هستند و خود حضرت هم کار را تمام می‌کنند. با توجه به آیه وارد شده در سوره بینه، جدا شدن صف حق از باطل و متّقین و موحدین از کفار و مشرکین، با وجود مقدس نبی اکرم است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ * رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً» (بینه/ ۲۱)؛ این، پیامبر است که این

صف‌ها را از هم جدا می‌کند.

در این سوره، الزامات همراهی با حضرت، در این درگیری سخت و سنگین، بیان شده است؛ یکی از الزامات این است که دستور می‌دهد در مقام محبت خدای متعال و رسول باشیم تا موفق شویم، و توبیخ‌های تندی هم دارد که در سوره مبارکه توبه است. ضمن همین توبیخ‌ها می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ»؛ چند چیز را برمی‌شمارد: اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران، عشیره، اموال و تجارت شما که نگران این تجارت هستید، در نزد شما محبوب‌تر از خدا و رسول و جهاد در راه خدا هستند «فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» (توبه/ ۲۴)؛ درنگ کنید، خدای متعال فرمانش را راجع به شما صادر خواهد کرد، که این، يك توبیخ سنگین است.

در ذیل این آیه، مرحوم فیض، در تفسیر شریف صافی، در معنای آیه می‌فرمایند خداوند متعال در این آیه بر مؤمنین خیلی سخت گرفته است به طوری که قُلْ مَنْ يَتَخَلَّصْ عَنْهُ؛ یعنی کم کسی است که بتواند از عهده این تکلیف بیرون بیاید و نجات پیدا کند. انسان باید در مقامی باشد که خدا و رسول و جهاد در راه خدا و رسول را از همه متعلقات خود بیشتر دوست بدارد.

مقام محبت مرهون طاعت الهی و ویژگی بارز اهل طاعت

این حدیث را مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل این آیه نقل کردند، آیه شریفه‌ای که ظاهراً در سوره مبارکه مائده است، خداوند می فرماید: «من یطع الله و الرسول» (النساء/۶۹)، خدا به کسانی که مطیع خدا و رسول هستند بشارت می‌دهد. همان طور که می‌دانید «من یطع الله و الرسول» در بیان مقام اطاعت است و مقام اطاعت، غیر از مقام امتثال است، بلکه بالاتر از مقام امتثال است.

گاهی انسان امر و نهی الهی را امتثال می‌کند، این، طاعت نیست. همان طور که خداوند و معصومین فرمودند مقام طاعت، مشتمل بر امتثال همراه با خضوع و خشوع و تواضع و دلدادگی است. باید نوعی دلدادگی و خضوع در مقام امتثال باشد تا طاعت صدق کند. مطیع، کسی است که از سر دلدادگی تبعیت می‌کند، به هر کسی که به حرف عمل کند «مطیع من یطع الله و الرسول» نمی‌گویند. اگر کسی مطیع خدا و رسول شد خدای متعال می‌فرماید: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ».

بنابراین بشارتی که خدا می‌دهد این است که همراه کسانی هستند که خدای متعال به آنها نعمت داده است: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» در سفرشان در سیر الی الله. چون همان طور که می‌دانید همه ما مسافر هستیم و از دور دست آمده‌ایم، لذا خداوند بشارت می‌دهد که اولین صفت همسفران اهل طاعت این است که «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»، اهل طاعت با کسانی هستند که خدای متعال به آن‌ها نعمت

داده است و اهل نعمت هستند. «مُنْعَمٌ عَلَيْهِم»، چهار دسته هستند: «قُلُوبُكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ بنابراین اهل طاعت همنشین و همراه این چهار دسته هستند؛ انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین. طبق آیه، خدای متعال، يك بشارت پایانی هم می دهد و آن، این که: «حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ این ها همراهان و رفقای خوبی هستند، اگر انسان در راه خدا با این ها همراه و همنشین باشد هر کدام يك نفعی برای او دارند.

در سوره حمد از خدای متعال درخواست می کنیم که ما را در صراط منعم علیهم قرار بدهد. صراط مستقیم، صراط آن کسانی است که خداوند به آن ها نعمت داده است: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (الفاتحه/۷). در ذیل این آیه روایتی وجود دارد مبنی بر این که «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» چه کسانی هستند؟ روایت، در معانی الأخبار مرحوم صدوق است. در روایت فرمودند که منعم علیهم شیعیان علی بن ابی طالب و پیروان شاع وجودی حضرت هستند، این ها منعم علیهم هستند؛ کسانی که خدا در عالم به آنها نعمت داده و بر آنها غضب نکرده است، مغضوب نیستند، در گمراهی و حیرت هم نیستند. آن ها شیعیان حضرت هستند کسانی که در عالم، دنبال رو حضرت هستند. نعمتی که خدا به این ها داده چیست؟ «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» نعمت، همین نعمت ولایت حضرت است. نعمت فوق العاده ای است. نعمت انبیا و شهدا و صدیقین، همین نعمت

است. «لَمْ يَغْضَبْ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَضْلُوا»^۱ این‌ها مورد غضب الهی نیستند، در گمراهی هم نیستند. اگر کسی اطاعت کرد در مسیر الی الله با این‌ها همراه می‌شود و در وادی بندگی، با این چهار دسته، که رفقای خوبی هستند، رفیق می‌شود. این چهار دسته مؤید انسان در این راه هستند و هر کدام به گونه‌ای در مسیر بندگی خدای متعال به انسان کمک می‌کنند.

لزوم وجود همراه در مسیر سلوک معنوی

مصطلح است که اول انسان باید رفیقی پیدا کند، بعد پای در طریق بگذارد. در وادی توحید هم این گونه است، اگر کسی اهل طاعت شد: «مَنْ يَطْعَ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ»، خدای متعال در سیر و سلوک معنوی اش رفقای برایش قرار می‌دهد. رفقاییش چه کسانی هستند؟ شیعیان امیرالمومنین و منعم علیهم هستند. منعم علیهم چه کسانی هستند؟ انبیا، حضرت ابراهیم و امثال این‌ها هستند. شیعیان امیرالمومنین این‌ها هستند و ما در آخر صف هستیم. آری! می‌توان گفت که ابراهیم خلیل از شیعیان امیرالمؤمنین است: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ» (صافات/۸۳). حضرت ابراهیم در سیر معنوی خودشان بجای رسیدند که خدای متعال انوار نبی اکرم و اهل بیت را به ایشان ارایه کرد. در سیر معنوی حضرت پرده‌ها کنار رفت و ایشان، جمال باطنی امیرالمؤمنین و نبی اکرم و اهل بیت را مشاهده کرد.

در روایت دارد که حضرت ابراهیم انواری را دیدند که عده‌ای گرد آن طواف می‌کنند، پرسیدند این‌ها چه کسانی هستند؟ خدای متعال فرمود این‌ها شیعیان اهل بیت هستند. صفاتشان در روایت توضیح داده شده است که یکی از این صفات، پنجاه و یک رکعت نماز خواندن است. بعد از خدای متعال درخواست کرد که ایشان را از شیعیان قرار دهد، خدای متعال هم درخواست او را اجابت کرد.^۱

بنابراین چهار دسته یعنی انبیا، صدیقین، شهدا و صالحان، رفیق و همراه اهل طاعت می‌شوند و این‌ها رفقای خوبی هستند، اهل فداکاری و کمک به انسان در راه هستند، انسان را در راهی که دارد می‌رود تأیید می‌کنند؛ نه فقط مانعش نیستند بلکه موید انسان در راه هستند، انسان با اینها تقویت می‌شود و در راه، انگیزه، نیت و اخلاصش اضافه می‌گردد.

ذیل این آیه روایتی است که این روایت را مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل کردند، فرمودند یکی از اصحاب نبی اکرم علیه السلام جوانی بود که به حضرت علاقه بسیاری داشت و سر راه حضرت می‌ایستاد. حضرت دیدند آن جوان بیمار و نحیف شده است. احوالش را پرسیدند. از او پرسیدند چرا حالت دگرگون است و علت بیماری‌ات چیست؟ عرض کرد یا رسول الله من به شما خیلی علاقه‌مند هستم. در دنیا، هر گاه دلم برای شما تنگ می‌شود می‌آیم شما را زیارت می‌

کنم. ولی به فکر افتادم که امکان زیارت، در عالم دنیا برایم فراهم است. وارد عالم آخرت که شدیم، یا من بهشتی نیستم که دیگر هیچ وقت با شما ملاقاتی نخواهم داشت، یا اهل بهشت هستم، اگر اهل بهشت هم بودم مقام من و شما به هم ربطی ندارد و در آن جا هم ملاقاتی بین من و شما نخواهد بود.^۱

می‌گویند این غصه مرا بیمار کرده است که چگونه می‌توانم فراق وجود مقدس نبی اکرم را در عالم آخرت تحمل کنم، غصه فراق نبی اکرم او را بیمار کرده است. این، واقعی است، اگر کسی اهل محبت شد این گونه است. مقام بالاترش برای امیرالمؤمنین است که در دعای کمیل می‌فرمایند: «إِلَهِي إِنْ صَبَرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ» که البته آن، مال شیعیان حضرت است، خود حضرت که مقامشان فوق این حرف‌ها است.

به حضرت عرض کرد حال من این طور است، نگران هستم که در بهشت نتوانم محضر شما باشم؛ چون همین طور هم هست، گرچه خدای متعال همه مقامات بهشت را از نور اهل بیت و سیدالشهدا آفریده است و همه مقامات بهشت مهمان‌خانه نبی اکرم است، در عین حال، ممکن است انسان در همه عمری که در بهشت هست يك بار هم حضرت را نبیند. اینکه در دعاها و زیارات درخواست می‌کنیم که «خدایا من به این پیامبر ایمان آورده‌ام اما او را ندیدم، کاری

کن که در عالم آخرت این پیامبر را ببینم» همین مطلب است. ممکن است انسان در بهشت هم موفق به دیدار این پیامبر نشود. این پیامبر را دیدن دارد، می‌ارزد انسان يك عمر زحمت بکشد تا يك بار این پیامبر را ببیند، يك عمر تبعیت کند تا يك بار به زیارت حضرت برسد و حضرت را زیارت کند.

به حضرت عرض کرد من بیمار شدم، چون نگران هستم و می‌ترسم که نتوانم در بهشت همراه شما باشم و به زیارت شما موفق شوم، این احساس فراق شما مرا بیمار کرده است. چنین نقل شده است که این آیه نازل شد: «مَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»؛ اگر کسی خدا و رسول را اطاعت کند «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»؛ این‌ها با کسانی همنشین می‌شوند که منعم علیهم هستند؛ یعنی خداوند نعمت ولایت و محبت را به آنها داده است: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ».

این‌ها منعم علیهم هستند و با محبوب خودشان همراه می‌باشند. این چهار دسته که منعم علیهم هستند نعمت ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام را دارند، با اهل بیت هستند: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»؛ «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ». مرحوم طبرسی در ذیل آن از حضرت نقل می‌کنند که فرمودند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدٌ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ»؛ هیچ کسی مؤمن نمی‌شود تا من در نزد او محبوبتر از پدر و مادر، فرزندان، عشیره و خودش شوم. این مضمون در روایات متعدد آمده است، از جمله روایتی که

مرحوم طبرسی در این جا نقل کردند که حضرت فرمودند بنده مؤمن نمی شود «حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ»؛ یعنی من از همه متعلقات در نزدش محبوب تر شوم، اگر این طور شد آن گاه انسان، مؤمن می شود.

محبت لازمه عمل برای قیامت و ظهور

پس ببینید ما دستور داریم که به مقام محبت برسیم و درك کنیم، عمده هم همین است، انسان اگر به مقام محبت نرسید به مقام همراهی نمی رسد، انسان با محبت می تواند همراهی کند. حدیث نورانی دیگری را مرحوم مجلسی نقل کردند و بنده آن را در سفینه البحار و در ماده «حُب» دیدم که روزی يك اعرابی از بیابان آمده بود و وارد مسجد حضرت شد. ظاهراً هنگام نماز مغرب بود. يك سوال کرد. سوال کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ»؛ قیامت کی بر پا می شود؟

حضرت نماز مغربشان را خواندند، برگشتند و فرمودند چه کسی این سوال را پرسید؟ عرض کرد: «یا رسول الله من پرسیدم». حضرت فرمودند: «ما اعدتَ لها»؛ شما برای قیامت چه کردید؟ کأنه این سوال، سوال خیلی معنی داری نیست که قیامت چه وقت بر پا می شود؟ فرض کنید تاریخش را هم به ما بگویند، این، اگر برای ما ضرر نداشته باشد نفع هم نخواهد داشت. اگر علم به تاریخ قیامت مفید بود خدای متعال آن را پنهان نمی کرد. لذا کسانی که این علم برای

شان مفید است ممکن است خدای متعال این علم را به آنها بدهد و خواصی باشند مانند اهل بیت علیهم السلام باشند که بدانند قیامت چه وقت برپا می‌شود. این علم برای ما مفید نیست. حال اگر بدانیم چند هزار سال دیگر یا چند دقیقه و چند ثانیه دیگر قیامت برپا می‌شود چه خاصیتی برای ما دارد؟

آنچه مهم است دو نکته است: یکی این که وقوع قیامت قطعی است، دیگر این که قیامت بسیار نزدیک است. منتها درك قرب قیامت احتیاج به يك تحول معرفتی دارد، ما باید به حدی از معرفت برسیم تا بتوانیم قرب قیامت را احساس کنیم. مثل حضرت حق است، حضرت حق به ما نزدیک است، خدای متعال در کنار ما است: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» (حدید/۴)؛ ما هر کجا باشیم خدای متعال با ما است، خدای متعال از ما فاصله ندارد: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق/۱۶)، «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال/۲۴). گاهی خدای متعال می‌فرماید شما دور و بر محتضر نشستید در حالی که من از شما به او نزدیک‌تر هستم، گاهی می‌فرماید ما از رگ گردن به خود شخص نزدیک‌تر هستیم، گاهی می‌فرماید بین خودش و قلبش حائل هستیم. خدای متعال از همه به ما نزدیک‌تر است و هیچ کسی نزدیک‌تر از خدای متعال به ما نیست. ولی در عین حال ممکن است ما دور باشیم، نکته این دوری چیست؟ نکته این است که ما حجاب داریم، لذا باید تحوّل معرفتی در ما پیدا شود. اگر این تحول پیدا شد انسان قرب و حضور حضرت حق را همیشه احساس می‌کند و همیشه خودش را

در محضر خدای متعال می‌بیند.

اگر این تحول پیدا شد طبق دعای ابوحمره «إِنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ»؛ اگر انسان راحل الی الله شد مسافت بین راحل و خدای متعال مسافت دوری نیست؛ چرا؟ «و إِنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ»؛ چون تو که حجابی نداری، چیزی نمی‌تواند خدا را بپوشاند که «إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمْ أَعْمَالُ دُونَكَ»، ما در حجاب عمل خودمان قرار می‌گیریم. اگر ما از خود، عمل و اَمال خویش هجرت کردیم و به سمت خدای متعال کوچ نمودیم آن‌گاه فاصله راحل با خدای متعال، فاصله نزدیکی است: «إِنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ». مسافت، مسافت دوری نیست، برای کسی که راحل الی الله باشد تا رسیدن به خدای متعال راهی نیست.

قیامت و ظهور هم همین طور است، این‌ها واقعاً وقایع نزدیکی هستند، چنان که در دعای عهد آمده است: «إِنَّهُمْ يَرُونَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً»، دور نیست بلکه نزدیک است. قیامت هم همین طور است، قیامت هم به ما بسیار نزدیک است، دور نیست، منتها فقط به یک نکته باید توجه داشت و آن، این که اگر درون انسان دستخوش تحول معرفتی قرار نگیرد قیامت را دور می‌بیند. و دور دیدن قیامت قساوت قلب می‌آورد، اگر انسان قیامت را دور دید دیگر نمی‌تواند برای قیامت کار کند. اگر انسان ظهور امام زمان را دور دید دیگر نمی‌تواند برای ظهور کار کند. این، آیه قرآن در سوره مبارکه حدید است که می‌فرماید مثل آن کسانی از اهل کتاب نباشید که «طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ

قُلُوبُهُمْ» (حدید/۱۶)؛ مهلت‌ها در نگاه آنها طولانی شد و به قساوت قلب رسیدند، شما این طور نباشید. لذا ذیل همین آیه می‌فرماید: «إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (حدید/۱۷)؛ بدانید خدای متعال زمین را زنده می‌کند، اشاره به ظهور حضرت است مجال و فرصت را کوتاه ببینید. اگر انسان دچار طول امد شد به قساوت مبتلا می‌گردد. اگر انسان احساس کرد که تا قیامت فاصله زیادی است خیلی روشن است که نمی‌تواند برای قیامت کار کند.

احساس دوری از قیامت مانع می‌شود که انسان برای قیامت بتواند کار کند، ولی اگر انسان قیامت، بهشت و جهنم را نزدیک دید «وَالْجَنَّةُ كَمَنْ رَأَاهَا»^۱ این، يك تحول معرفتی است، متقین این طور هستند، گویا الآن بهشت و جهنم را می‌بینند. این تحول باید در ما اتفاق بیافتد، ما باید این گونه شویم، ما باید به جایی برسیم که بهشت و جهنم خودمان را حاضر ببینیم و با خدای متعال معامله نسبی نکنیم.

سیلی نقد به از حلوی نسبی است و واقعاً هم همین طور است، ولی مزد خدا از همه مردها نقدتر است، خدای متعال سریع الحساب است، قیامت نقد نقد است. اگر این معرفت در انسان پیدا نشد و آخرت را نسبی دید و دنیا را به دیده نقد نگریست نمی‌تواند برای آخرت کار کند. سختی دنیا از لذات غایب بهشت بهتر است. باید تحوّل در درون انسان پیدا شود تا قیامت را نزدیک ببیند. اگر نزدیک دید راحت می‌تواند

برای قیامت کار کند والا نمی‌تواند برای قیامت کار کند. انسان باید ظهور را نزدیک ببیند والا نمی‌تواند برای ظهور کار کند.

آن تحول معرفتی این است که منتظر حضرت است و خودش را وقف حضرت می‌کند. هر کجا ایستاده گویا در خیمه حضرت است. فرمود کسی که منتظر حضرت است هر کجا باشد گویا در فسطاط و خیمه‌گاه حضرت است، گویا نه در خیمه‌گاه حضرت، بلکه در اردوگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و کنار حضرت جنگیده است، گویا در کنار حضرت شمشیر زده است، يك اردوگاه به هم متصل از بعثت حضرت بلکه از اول انبیا تا ظهور حضرت.

اگر کسی منتظر بود گویا در اول و آخر این جبهه است. اگر بفهمد آن جایی که هست در کجا ایستاده است و برای امام زمان علیه السلام کار کند و خودش را وقف کند گویا در اردوگاه و خیمه‌گاه حضرت است؛ چون خیمه‌گاه و اردوگاه حضرت يك اردوگاه كوچك نیست، ایشان امامی هستند که اردوگاهشان وسعت دارد؛ قسمتی مربوط به ظهور است، قسمتی مربوط به الآن است، قسمتی مربوط به قبل است، اگر کسی منتظر باشد این گونه است. انسانی که نمی‌تواند آن دورها را نزدیک ببیند، نمی‌تواند منتظر آن دورها باشد، نمی‌تواند برای آن دورها کار کند، بیخود می‌گوید که منتظر است. انسان، منتظر چیزی می‌ماند که امید دسترسی به آن را دارد و آن را در دسترس می‌بیند.

این، يك تحول معرفتی در ما است. در دعای عهد آمده است که: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً». واقعاً مؤمن این طور است. این، يك

تحول معرفتی است، وسعتی در مؤمن ایجاد می‌شود که می‌تواند دور دست‌ها را نزدیک ببیند. فرض کنید سوار بر هواپیما می‌شویم و از بالا نگاه می‌کنیم. فاصله‌های خیلی دور، بسیار به یکدیگر نزدیک می‌شوند. رفعت در نگاه می‌خواهد. اگر انسان به رفعت در نگاه رسید دورها برای انسان نزدیک می‌شوند، آن‌گاه انسان می‌تواند برای این دورها و برای ظهور کار کند.

فرقی نمی‌کند که به او بگویند ظهور ده هزار سال دیگر است یا بگویند الآن است. همان طور که می‌دانید یکی از صفات منتظرین که در ادعیه هم وارد شده است این است که «صَبْرُنِي عَلَى ذَلِكَ»؛ خدایا به ما صبر بده. در دعای عصر غیبت که مرحوم محدث قمی در اواخر مفاتیح از وجود مقدس امام زمان نقل می‌کنند آمده است: «صَبْرُنِي عَلَى ذَلِكَ»؛ خدایا به ما پایداری بده، «حَتَّى لَا أَحِبُّ تَعْجِيلَ مَا أُخِّرَتْ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلَتْ»؛ من نخواهم حوادث را جابه‌جا کنم، حوادث زمان مختص به خود را دارد و با حکمت و مشیت تو زمان خودش را طی می‌کند، لذا نباید به دنبال دولت مستعجل باشم. این، مربوط به انسانی است که وسعت پیدا می‌کند. حوادث الهی در جای خودش رقم می‌خورد و واقع می‌شود. چنین انسانی در جایی که ایستاده است حادثه را می‌بیند، برای آن واقعه کار می‌کند، سنگ بنایی را می‌گذارد و به اندازه خود به هر قدری که می‌تواند به آن واقعه کمک می‌کند. در درگیری بین امام زمان و جبهه‌مقابل حضرت شرکت می‌کند و در صف حضرت می‌ایستد. اگر در این صف ایستاد، هر کجا که باشد، در صف حضرت

است. این نگرش، احتیاج به يك تحول معرفتی دارد. قیامت هم همین طور است، اگر انسان خدا و قیامت را دور دید، نمی‌تواند برای آن دو کار کند. به حضرت عرض کرد: «مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ»، حضرت فرمودند: «مَا أَعَدَدْتُ لَهَا»؛ تو برای قیامت چه کار کردی. مسأله، این است. در پاسخ سؤال حضرت، جوابی داد، عرض کرد: «مَا أَعَدَدْتُ لَهَا مِنْ كَثِيرٍ عَمَلٍ لَا صَلَاةٍ وَلَا صَوْمٍ»؛ من اهل نماز و روزه زیاد نیستم، «إِلَّا أَنِّي أَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ ولی شما را دوست دارم. حضرت جوابی دادند که انس بن مالک می‌گوید هیچ‌گاه مسلمان‌ها اینقدر خوشحال نشده بودند. حضرت فرمود: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»؛ آدمی با آن کسی است که دوست می‌دارد، اگر پیامبر را دوست می‌داری با پیامبر هستی. کثرت صلاة و صوم در جای خودش محفوظ است، کثرت عبادات فی نفسه امر مستقلى است، ولی مهم‌تر از آن این است که «المرء مع من احب»؛ انسان اگر کسی را دوست داشت همراه او و با او است. پس ما مکلف هستیم به اینکه خدای متعال و نبی اکرم و اهل بیت علیهم السلام را دوست بداریم و بعد از خدا بیش از همه محب وجود مقدس نبی اکرم و اهل بیت باشیم. اوج عبادات ما هم باید عبادات حَبّی باشد. ما در بالاترین درجه‌سیر در توحید به مقام محبّت می‌رسیم.

مرحوم فیض در رساله‌اذکار القلوب می‌فرمایند ما مقامی بالاتر از مقام اخلاص در محبّت نداریم که انسان فقط خدا را دوست بدارد که مقام بسیار عجیبی است و ابتداءً خیلی دور از دسترس است بنده خاک

نشین با ربّ الأرباب چه نسبتی دارد که دل به او گره بخورد و او را بخواهد و غیر را نخواهد و همه عالم را برای او بخواهد؟ این، چگونه ممکن است؟! ولی گویا شدنی است. خدای متعال این ظرفیت را در فطرت ما گذاشته است و راه را هم باز کرده است تا بتوانیم به مقام محبت خدای متعال راه پیدا کنیم، و محب خدا شویم، آن گاه برای خدا کار و عبادت کنیم و عبادت ما حبّی باشد. مقامی بالاتر از اخلاص در محبت نداریم. همه عبادات محبّین، حبّی است؛ یعنی چیزی جز محبت خدا انگیزه آنها نیست؛ شب بیدار می شود چون خدا را دوست دارد، جهاد می رود چون خدا را دوست دارد، شب خوابش نمی برد چون محبت خدا نمی گذارد که خوابش ببرد.

طبق حدیث قدسی خدای متعال به موسای کلیم فرمود: اگر کسی بگوید من خدا را دوست دارم ولی شب ها را بخوابد، دروغ می گوید. مگر می شود کسی خلوت با محبوب خودش را از دست بدهد؟ محبت انسان را بیدار می کند. محبّین بیدار هستند، خواب نیستند در حالی که بقیه در خواب غفلت اند: «الْإِنْسَانُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^۱ فقط يك دسته هستند که بیدارند و آن دسته، محبّین هستند، لذا آنها مرگ هم ندارند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق. آنها مرگ ندارند: «مَنْ

۱- خصائص الأئمة عليهم السلام (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام)، ص: ۱۱۲

مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً^۱ این محبت سرچشمه حیات است. اگر گفتند يَكْ ماء الْحَيَوَانِ است که حضرت خضر از آن خورده است و نمی‌میرد این ماء الحيوان همین محبت است. اگر کسی به محبت خدا و امیرالمومنین رسید از خواب بیدار می‌شود و الی الأبد بیدار و زنده است. هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق؛ پیدا است که مقصود از عشق، محبت امیرالمومنین است. اگر کسی به محبت خدا رسید مرگ به سراغش نمی‌آید. لذا مصداق «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً» می‌گردد. مقام شهادت پیدا می‌کند که یکی از خصوصیات شهدا این است که «أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ» (آل عمران/۱۶۹). حال اگر کسی در مقام محبت بود، مقامی که بالاترین درجه در سیر معنوی انسان را داراست، همه اعمالش هم ریشه در محبت پیدا می‌کند. خالص ترین عمل و بالاترین درجه عبادت و بندگی مختص محبت است.

مدارج بندگان از حیث عبادت

معصومین علیهم السلام در احادیث نورانی که بیان تقریباً مشترکی دارند می‌فرمایند که مردم در عبادت خودشان سه دسته هستند؛ آن‌هایی که از عبادت غیر خلاص هستند: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶)، آن‌هایی که وارد وادی عبادت می‌شوند از پرستش غیر نجات پیدا می‌کنند: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ

يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس/ ۶۰)، «وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس/ ۶۱)، آن‌هایی که وارد صراط مستقیم و عبادت و بندگی خدای متعال و به عبارت دیگر دوستان امیرالمؤمنین سه دسته هستند.

آن‌هایی که وارد وادی شرك و شیطان‌پرستی و نفس‌پرستی هستند از وادی خارج می‌باشند. آن‌هایی که در وادی بندگی خدا هستند سه دسته‌اند؛ «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً»^۱ خدا را عبادت می‌کند اما ثواب می‌خواهد و رغبت در ثواب خدا دارد که مقام بسیار بلندی است. حضرت فرمود این‌ها عبادت خدا می‌کنند ولی تاجر هستند، تاجران خوبی هستند خیلی موفق‌اند، می‌فهمند باید با چه کسی تجارت کنند: «فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» (توبه/ ۱۱۱). گوارایشان باد که با خدا تجارت می‌کنند و این، بد نیست.

کسانی که با نفس و دنیا تجارت می‌کنند خدا را پیدا نکردند که بفهمند برای خدا کار کردن یعنی چه؟ آن‌ها برای نفس خود و دیگران کار می‌کنند، برای تعریف و تمجیدها کار می‌کنند، و هنوز وارد وادی بندگان نشدند. بنده آن کسی است که با نفسش تجارت نمی‌کند بلکه آن کسی است که خدا را می‌پرستد و عبادت می‌کند، چرا؟ درجاتی دارد: يك درجه اش این است که می‌داند خدا بهشت دارد و ثواب‌های خوبی در دنیا می‌دهد. خیلی خوب است که انسان با خدا تجارت کند

و رغبت در ثواب خدا داشته باشد. تعداد انسان‌هایی که این گونه رغبت در ثواب خدا داشته باشند ناچیز است. این‌ها انسان‌های فوق العاده‌ای هستند، این‌ها بندگان بدی نیستند و با خدای متعال تجارت می‌کنند. این تجارت هم فرق می‌کند؛ گاهی انسان مزد دنیایی می‌خواهد که عیبی ندارد. اگر عیب داشت پس برای چه ائمه علیهم السلام این قدر از ثواب اعمال می‌گویند. یکی از چیزهایی که پسندیده نیست این است که در روایاتی که امامان معصوم از ثواب اعمال سخن گفته‌اند تنها خود روایت را می‌گویند. مثلاً می‌گویند این نماز را بخوانید و از ثواب آن در لسان معصوم سخن نمی‌گویند. علت این که این ثواب‌ها را می‌گویند این است که می‌خواهند برای ما انگیزه ایجاد کنند.

در بیان ثواب‌ها آمده است که مثلاً با فلان عمل عمرت طولانی می‌شود، یا زندگی ات وسیع می‌شود، بین الطلوعین بیدار باشید رزق شما وسیع می‌شود، در بیداری بین الطلوعین مشغول ذکر باشید از تجارت‌های طولانی در جلب رزق بهتر است. برای چه حضرت این ثواب را گفته است؟ برای این که من بیدار بمانم و چشمم به دست خدا باشد، بگویم خدایا من بیدار می‌مانم و از تو رزق می‌خواهم. این، بندگی خدا است. بندگی خدا یعنی چه؟ من از دست او می‌خواهم بگیرم، چه چیزی بهتر از این است؟ انسان می‌گوید خدایا تو فرموده‌ای بیداری بین الطلوعین وسعت رزق می‌آورد، من می‌خواهم تو رزق مرا وسیع کنی، لذا بین الطلوعین بیدار می‌مانم. این، عبادت خدا است.

نماز شب طول عمر و نورانیت می‌آورد، لذا خواندن نماز شب برای

طول عمر و نورانیت چه اشکالی دارد؟ اگر بد بود که ائمه ما را به آن ترغیب نمی کردند. معلوم است که این، درجه عالی عبادت نیست، ولی عبادت خدا است و ارزش بسیاری دارد. عده قلیلی را می توان یافت که این گونه به ثواب الهی راغب باشند. چنین افرادی برای ثواب خدا به می دان جهاد می روند، شب ها بیدار می مانند، عبادت می کنند، ترك معصیت و دستگیری می کنند، صله رحم را به جا می آورند، چرا؟ چون صله رحم عمر را طولانی می کند. چه عیب دارد؟ خدای متعال فرموده است من عمر را طولانی می کنم، رزق شما را وسیع می کنم، شما صله رحم را به جا آورید من گره مالی شما را برطرف می کنم. این، معامله با خدا است، خدا قول داده است و به قولش هم وفادار است. اگر کسی صله رحم انجام دهد و اخلاق خوب با ارحام خود داشته باشد تا مشکل مالی اش حل شود چه عیبی دارد؟ «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً» خیلی چیز خوبی است.

دسته ی دوم کسانی هستند که از خدا می ترسند. این هم بسیار خوب است. انسان از خدا بترسد بد است؟ انسان با ترس از خدا مؤدب و مهذب شود بد است؟! خیلی خوب است که انسان از خدا می ترسد. از چه می ترسد؟ از عقوبت های دنیایی اش می ترسد. این، مقام خوف است و عیبی ندارد. اگر مؤمن گناهی انجام دهد بنا بر وعده الهی عمرش کوتاه می شود یا رزق حلالش بر می گردد، لذا مؤمن از معصیت الهی می ترسد. در کاسبی اش دقت می کند که خدای متعال رزق حلالش را قطع نکند؛ چنین فردی مؤدب و مهذب می شود تا به حقوق

دیگران تجاوز نکند و عبادتش را درست انجام دهد؛ چرا که می‌ترسد، و این، خیلی خوب است. چنین انسانی از خدا می‌ترسد و ترس خدا مهذبش کرده است، لذا از ترس خدا تخلف نمی‌کند، به حقوق مردم تجاوز نمی‌کند، وظایفش را انجام می‌دهد، خواب شب، بیداری و غذایش به وقت است. ولو اینکه بترسد دنیایش خراب شود قبر و برزخ و قیامتش سخت باشد اشکالی ندارد.

مقام بالاتری هم هست و آن، این که انسان خوف فراق دارد. این مقام، مختص اولیای و محبین است. چنین انسانی واقعاً می‌ترسد، از جهنم خدا می‌ترسد. اگر کسی را پیدا کردید که واقعاً از جهنم ترسید رهايش نکنید، این حالت به شما هم منتقل می‌شود. اگر انسان با چنین فردی همنشین گردد از جهنم می‌ترسد. اگر ترس از جهنم بد باشد پس برای چه خدای متعال مکرراً جهنم را توصیف می‌کند؟ ترس از جهنم کمال و تهذیب و رشد می‌آورد.

ولی این هم درجه‌عالی عبادت نیست: «إِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»؛ عبادت احرار همان عبادت حبّی است. باید در سیر معنوی به این جا رسید: «مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»^۱؛ امیرالمؤمنین می‌فرماید لحظه‌ای برای بهشت و جهنمت عبادت نکردم. ایشان در حالی این سخن را می‌گویند که همه‌عواالم تحت نگینشان هست. ما باید از

عبادت خوفی شروع کنیم تا کم کم طعم محبت خدا را بچشیم. وقتی انسان بندگی و تجارت با خدا کرد، کم کم طرف تجارت را هم می شناسد و به او دل می بندد. کم کم پرده کنار می رود و انسان می بیند که خود او از دارایی هایی که به ما می دهد بهتر است.

آن گاه انسان بینا می شود، کم کم با خدا انس می گیرد. سیر ما این گونه است. سیر ما، از همین عبادات از سر خوف و تجارت و رغبت آغاز می شود. در بدو این سیر معنوی به ثواب خدا رغبت داریم. رغبت در ثواب خدا خیلی مهم است. اگر انسان رغباتش از رغبات در دنیا و آنچه در دست دیگران است قطع شود، و فی ما عند الله رغبت پیدا کند به مقام بالایی دست یافته است.

این که به کرات در روایات تأکید می شود طمع خودتان را از دست دیگران بردارید، اگر می خواهید عزیز باشید طمع نکنید، اگر می خواهید نزد خدا عزیز شوید فی ما عند الله طمع و رغبت کنید، این رغبت، رغبت بسیار خوبی است که انسان رغباتش رشد کند و مزد خدا را بخواهد، کار کند برای این که خدا به او مزد دهد و او را در امن و امان قرار دهد. خدا نکند که پَر عقوبت خدای متعال دامن گیر انسان شود؛ چرا که تحمل آن بسیار شوار است، هم چنان که در دعای کمیل وارد شده است.

چگونه می توان عقوبت خدای متعال را تحمل کرد؟ سختی های دنیا که عقوبت نیستند قابل تحمل نمی باشند. برای مؤمن در دنیا سختی و عقوبت نیست، ولی قابل تحمل هم نیست. چون عقوبت

خدا قابل تحمل نیست مؤمن از خدای متعال می ترسد. این، مربوط به علماء است: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر / ۲۸). همان طور که می دانید در حدیث است که خوف، مقاماتی دارد: خوف، خشیت، رهبت و.... پنج مقام برای خائفین در خصال مرحوم صدوق ذکر شده است. همه این مقامات خوب است؛ چرا که انسان خائف از خدای متعال می باشد، ولی این ها کمال نیست بلکه مقدمه است. آن چه که عبادت را عبادت خوب می سازد این است: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ حُبًّا»؛ یعنی انسان خدا را دوست بدارد، شب هنگام برای محبت خدا بیدار شود، و برای محبت خدا احسان و دستگیری کند.

رسیدن به مقام محبت، لازمه تحمل مصائب حق طلبی

ما باید تلاش کنیم تا خدای متعال و اولیایش را دوست بداریم و این است که سختی های راه همراهی با نبی اکرم را هموار می کند. حضرت وارد می دان جنگ عظیمی شدند که البته پایانش پیروزی قطعی است، پیروزی نهایی با حضرت است ولی سختی های راه خیلی زیاد است و بار اصلی سختی ها هم بر دوش خود حضرت است. نباید تصور نمود که بار اصلی راه روی دوش ما است. اگر بخواهیم با حضرت همراه شویم، به شفاعت حضرت برسیم، و حضرت دست ما را بگیرند و ما را از این می دان به وادی اخلاص عبور بدهند پرش ما را هم می گیرد. اگر انسان بخواهد با امام حسین علیه السلام همراه باشد، گرچه سختی کربلا را امام حسین علیه السلام به دوش کشیده است، پرش ما را هم می گیرد، حبیب را هم می گیرد، زهیر را هم می

گیرد، بریر را هم می‌گیرد. این‌ها آثار محبت است. اگر کسی بخواهد همراه حضرت باشد ولی در گوشه‌ای بنشیند، در این صورت در درگیری حضرت وارد نشده است و سالک با حضرت نیست. خودش هرگز به تنهایی نمی‌تواند این راه را طی کند، احدی نمی‌تواند به تنهایی این راه را برود. اگر کسی بخواهد راه خدا را برود باید با نبی اکرم برود. این راه، پر از سختی است، راهی است که حضرت انتخاب کردند و با سختی و بلا، خودشان عالم را به سمت خدا می‌برند.

اگر کسی وارد وادی همراهی با حضرت شد این سختی‌ها دامن انسان را می‌گیرد. بلکه انسان می‌تواند از امام حسین علیه السلام جدا شود، وقتی خوف و امنیت انسان از امام حسین علیه السلام جدا شد، امام حسین علیه السلام به کربلا می‌روند و انسان در گوشه‌ای نشسته است در حالی که این جنگ دامن‌گیرش نمی‌شود، ولی دیگر سالک با امام هم نخواهد شد و راه خدا را هم نخواهد رفت؛ چون راه خدا همین است. اگر کسی بخواهد راه خدا را برود به راه خدا رفتن با همراهی اولیای خدا است. این همراهی همراه با سختی است و پر سختی هایش ما را می‌گیرد.

اگر الآن العیاذ بالله از امیرالمومنین دست برداریم و کافر شویم، کسی با ما کار ندارد. این سختی‌هایی که الآن جامعه‌مومنین تحمل می‌کند برای همراهی امیرالمومنین است. اگر از امیرالمومنین فاصله بگیریم کسی با ما کار ندارد. ولی اگر می‌خواهیم در کنار حضرت

باشیم، این راه، سختی دارد. سختی‌های راه چگونه هموار می‌شود؟ با محبت. آن‌هایی که اهل محبت نیستند «فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»؛ اگر در می‌دان درگیری نمی‌توانند در کنار حضرت بایستند صبر کنند تا خدا فرمایش را راجع به آن‌ها صادر کند، این‌ها پا در هوا هستند و تکلیف‌شان روشن نیست.

اگر می‌خواهی همراه باشی، محبت است که بار همراهی و سختی‌های این همراهی را هموار می‌کند. وقتی انسان پیامبر خدا را از همه چیز بیشتر دوست داشت هیچ چیز نمی‌تواند او را از پیامبر خدا جدا کند. آرام آرام این محبت او را وارد وادی سختی‌ها می‌کند، از سختی‌ها عبور می‌کند تا این که به باطن امنیت و آسایش همراهی حضرت و مقام توحید می‌رسد. این مقامی که باید برای سیر با حضرت و سختی‌های راه به آن برسیم مقام محبت است. باید انسان به مقام محبت برسد و جزء محبتین شود تا بتواند بار را بردارد. آن‌هایی که در کربلا با امام حسین علیه السلام همراه شدند محبتین حضرت بودند و این فداکاری‌ها مربوط به محبتین است، حلقه حضرت حلقه محبتین است، محب است که این فداکاری‌ها از او هویدا می‌گردد، چنان که در زیارت عاشورا آمده است: «بَدَلُوا مُهَجَّهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام».

چنین انسانی در کنار امام حسین علیه السلام می‌ایستد و هر چه هم وارد وادی محبت می‌شود کارش سخت‌تر می‌شود: که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها. انسان خیال می‌کند با امام حسین علیه السلام همراه می‌شود ولی هر لحظه که می‌گذرد کار سخت‌تر

می‌شود. در روز عاشورا هر لحظه که می‌گذشت کار سخت‌تر می‌شد. در نقل است که چهره امام حسین علیه السلام هر لحظه که می‌گذشت برافروخته‌تر می‌شد. اصحاب امام حسین علیه السلام هستند ولی شیطان همه قوای خودش را در این درگیری جمع می‌کند تا صف محبین را متلاشی کند، لذا شبهه و تردید ایجاد می‌کند. این صف، صف خالص‌سازی است.

اختلاطی که در عالم دنیا پیدا شده نیاز به تفکیک دارد و باید تجزیه شود، تجزیه که شد تمییز و خالص‌سازی می‌خواهد، تمییز و خالص‌سازی بلا می‌آورد، هر چه هم جلو می‌روی بلا سخت‌تر می‌شود. کار به جایی می‌رسد که امام حسین به اصحاب خودش، به آن اصحابی که شب قبل امتحان‌شان را پس دادند، می‌فرماید بی‌عتم را برداشتم، بلند شوید و بروید. بعد به آنها فرمود هر کس بماند شهید می‌شود، سپس فرمود نه فقط شما بلکه من هم قطعاً شهید می‌شوم. خیال نکنید شما به شهادت برسید من زنده می‌مانم و شما سپر من می‌شوید، نه! اگر شما شهید شوید من هم شهید می‌شوم. در عین حال ماندند و گفتند ای کاش هزار بار کشته شویم و ما را بسوزانند و خاکسترمان را به باد دهند و دوباره زنده شویم. وقتی کار سخت می‌شود امام می‌فرماید: «صَبْرًا بَنِي الْكَرَامِ مَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنْ بَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ إِلَى النَّعِيمِ الْأَبَدِ» این‌ها هم به این وعده‌ها احتیاج دارند اما مهم‌ترین چیزی که آن‌ها را در کوره داغ مصائب کربلا نگاه می‌دارد که نه در باطن از امام خود جدا می‌شوند و نه در ظاهر، صف خودشان را در

این درگیری جدا می کنند، محبت است.

عزیزی می فرمود من اصحاب سیدالشهدا را در عالم خواب دیدم. دنبال سعید بن عبدالله گشتم چون دیده بودم ایشان سپر امام حسین شد و حضرت نماز خواندند و سیزده چوبه تیر مسموم را با سر و گردن خود نگاه داشت، خیلی به او علاقه داشتم، رفتم و پیدایش کردم. دیدم يك سیمای عربی بسیار زیبا و رشید دارد. يك سوال از او کردم و گفتم چگونه جلوی امام ایستادی و حضرت نماز خواند؟ در آن صحنه سخت سپر شدی و سر و دستت را گرفتی؟ وقتی حضرت آمدند بالای سرش گفتم چگونه ایستادی؟ به امام حسین علیه السلام اشاره کرد و گفت: حَبَّ الْحُسَيْنِ؛ محبت این آقا.

محبت است که کار را درست می کند. اگر محبت پیامبر نباشد سختی های راه پیامبر تحمل کردنی نیست. بالاخره انسان بدون محبت به هنگام داغ شدن کوره مصائب به سمت کفار می رود. باب جبهه نفاق هم که واسع است، انسان سجاده و تسبیح به دستش است و پیشانی اش پینه بسته است ولی با پیامبر نیست و در جای دیگری است، و مصداق خوارج می شود. امتحان های بسیار سختی در همراهی حضرت پیش می آید.

خیال می کنید امتحان صفین امتحان آسانی بود؟ امیرالمؤمنین کار را به جایی رساند که قرآن ها بر سر نیزه برود، تعبیر خود حضرت است. این که مثل مالک اشتر تا يك قدمی خیمه معاویه بروی و در حال اتمام کار باشی، ناگهان به تو بگویند برگرد و کنار حضرت بایستی سخت است. به هر چه غیر از حضرت دل بسته باشی جدایت می کند.

اگر دنبال پیروزی هم باشی از حضرت جدا می‌شوی. در يك قدمی خیمه معاویه هستیم، خوب، خیمه را می‌گیریم و کار تمام می‌شود و همه بساط جمع می‌گردد، ولی نمی‌فهمد که آن جبهه تاریخی حضرت به هم می‌خورد. حضرت کار بزرگ‌تری را می‌خواهند انجام دهند. خیمه معاویه را بگیرند که چیزی عوض نمی‌شود. با گرفتن خیمه معاویه که قلوب هدایت نمی‌شوند. این، مالک اشتر است که در يك قدمی خیمه معاویه با دستور امامش برمی‌گردد.

این سرمایه را باید کسب کرد، سرمایه همراهی، محبت است: «إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالُكُمْ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِينُ يُضْرَبُونَ بِهَا حَبٌّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ». این‌ها پا در هوا هستند و تکلیف‌شان مشخص نیست. این‌هایی که خدا و رسول را بیشتر از همه چیز دوست نمی‌دارند، خدای متعال تکلیف‌شان را معلق گذاشته است: «فتربصوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ»؛ معلوم نیست اهل نجات باشند ولو دلشان هم بخواهد که اهل اقدام باشند. اهل اقدام بودن کافی نیست، تا این اقدام با محبت همراه نشود انسان معلق است، اقدام بدون محبت انسان را نجات نمی‌دهد. ممکن است کسی جهاد در کنار حضرت را دوست نداشته باشد ولی به می‌دان برود. چنین فردی جزء همان‌هایی است که: «فتربصوا». معلوم نیست چنین فردی در کنار حضرت بماند، «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ». این محبت را باید کسب کرد، سرمایه‌راه انسان در درگیری بین جبهه حق و باطل محبت است.

گفتار ۲

محبت امام، طریق
محبت الهی - محبت
بین مؤمنین، پرتوی از
محبت آنان به خداوند
و امام



متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۴ خرداد ۹۵ است که به ماه مبارک رمضان در شاهرود برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می‌دارند، انسان برای کسب محبت الهی باید اخلاص در نیت را تمرین کند، چرا که حب الهی به معنای عمل برای خداست و احسن اعمال عملی است که نیتش احسن باشد. هرگاه محبت خدا در قلب انسان جای گرفت بالتبع محبت اولیای الهی به ویژه معصومین نیز قلب انسان را تسخیر می‌کند. وقتی محبت امام حاصل شد معرفت به امام شکل می‌گیرد و مقدمه معرفت الله می‌گردد. نتیجه معرفت الله، عبودیت و پرستش حضرت حق است. خداوند انسان‌ها را وارد عالم دنیا نمود تا با سختی‌ها و مصائب آن متوجه فقر و بندگی خود شوند و با کسب این معرفت در راه «عبادت و پرستش خداوند» که همانا هدف خلقت است گام بردارند. البته معصومین در این راه کمک رسان و شفاعت کننده انسان‌ها هستند و به همین دلیل به عرصه دنیا نزول اجلال فرموده اند. زمانی که حب به خداوند و امام در انسان شکل گرفت نوبت به حب و بغض نسبت به دوستان و دشمنان خدا می‌رسد که بدین ترتیب پیوند وثیقی میان جامعه مؤمنین در برابر کفار شکل می‌گیرد و صف بندی میان حق و باطل از همینجا آغاز می‌شود.



پیوند وثیق میان حُب الهی و اخلاص در نیت

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَ عَلٰی أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللّٰهُ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللّٰهُ». یکی از مقاماتی که انسان باید تلاش کند تا در سیر معنوی بدان دست یابد مقام محبّت خدای متعال و اولیای او است، به طوری که انسان حقیقتاً خدای متعال و اولیای او، و اعمالی که انسان را به خدای متعال نزدیک می سازد را دوست بدارد، که این، همان مرتبه اخلاص در نیت است، «بَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ وَ اجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ وَ اَنْتَهٗ بِنِيَّتِيْ اِلَى اَحْسَنِ النَّيَاتِ وَ بِعَمَلِيْ اِلَى اَحْسَنِ الْاَعْمَالِ» در دعای مکارم الاخلاق امام سجّاد علیه السلام به ما تعلیم داده اند که از خدای متعال بخواهید که نیت شما را به احسن نیت تبدیل کند؛ یعنی نه فقط نیت کارهای تان خوب باشد بلکه بهترین نیت باشد، چون «الأعمال بالنیات»؛ مزدی که به انسان می دهند و درجه ای که برای انسان حاصل می شود به اندازه نیت انسان است.

احسن نیات همین است که انسان کار را از سر محبتِ خدای متعال انجام دهد، و نیت فاسد این است که کار برای غیر خدا و از سر طمع و با خوف از غیر خدا باشد. ولی اگر انسان وارد وادی معامله با خدای متعال شد نیتش صالح می‌گردد؛ برای ثواب یا نجات از عقوبت خدای متعال نماز می‌خواند، حتّی اگر برای ثواب دنیایی نماز بخواند صحیح است. فقها فتوایی دارند مبنی بر این که اگر کسی برای آثار دنیایی، نماز شب بخواند نمازش باطل نیست و عبادت خدا محسوب می‌گردد و صحیح هم هست، حتّی اگر انسان نمازهای یومیه اش برای ثواب و مزد بخواند قطعاً صحیح است و اعاده نمی‌خواهد، و اگر از خوف خدای متعال نماز بخواند باز هم صحیح است.

ولی احسن نیات این است که عمل از سر محبتِ خدای متعال باشد و شاکله انسان، شاکله محبتِ خدا شود؛ «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسراء/۸۴). در روایت، حضرت، نیت را به شاکله تفسیر کردند، انسان يك شاکله وجودی دارد و اعمال بر اساس شاکله انسان انجام می‌گیرد. اگر در شاکله انسان محبت و رغبت به غیر خدای متعال، و خوف از غیر او بود، انسان نمی‌تواند عمل را خالص برای خدا

انجام دهد. خالص شدن عمل به این است که انسان شاکله خودش را اصلاح کند و در شاکله انسان غیر خدای متعال نباشد. شاکله انسان به گونه‌ای باشد که در غیر خدای متعال طمع نکند و از غیر خدای متعال نترسد. این، حدّ اقل راه است. و در نهایت به شاکله محیی دست یابد و همه وجود انسان را محبّت خدای متعال فرا گیرد. آن گاه همه کارهای چنین انسانی برای محبّت خدا است و این، بهترین کارها است؛ «و اِنَّهٗ بِنِیتِی اِلٰی اَحْسَنِ النِّیّٰتِ».

وقتی نیت انسان بهترین نیت شد آن گاه «و بِعَمَلِی اِلٰی اَحْسَنِ الْاَعْمَالِ». یکی از شرایط بهترین عمل این است که نیتش بهترین نیت باشد والا اگر انسان عمل خوب را با نیت بد انجام داد این عمل خوب نیست. اگر عمل را با نیت خوب انجام داد ولی بهترین نیتها نبود به بهترین اعمال دست نیافته است. یکی از شرایط این که عمل، بهترین اعمال شود این است که نیت انسان بهترین نیت شود.

محبت معصومین و اولیای الهی، لازمه‌ی حب الهی

نکته دیگر این است که اگر محبّت حضرت حقّ در وجود انسان آمد باید تبدیل به محبّت اولیای خدا شود. نمی‌توان گفت که انسان خدا را دوست بدارد ولی اولیای خدا را دوست نداشته باشد، بلکه وقتی به

معصوم می‌رسیم در آن مقام «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ» محبت آنها محبت خداست، بلکه اصلاً هموار شدن راه دوستی و محبت خدای متعال جز از راه محبت معصوم ممکن نیست. دشوار است انسان بتواند، ابتداءً، محبت خدای متعال را پیدا کند، مگر این که از طریق محبت معصوم وارد شود؛ «مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَدَأَ بِكُمْ» در مقام محبت هم صادق است.

اگر انسان می‌خواهد به محبت الهی راه پیدا کند از محبت معصوم آغاز می‌شود که این محبت هم خواست خود خدای متعال است. همان طور که در مقام طاعت و معرفت این گونه است. در حدیثی نورانی امام صادق علیه السلام به مفضل فرمودند: «اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَأَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ»^۱؛ خدای متعال این طور دوست دارد که از طریق معرفت رجال شناخته شود و از طریق طاعت آنها اطاعت شود. این، راهی است که خدا دوست دارد. آن رجال، چه کسانی هستند؟ پیدا است که رجال مخصوصی هستند؛ «عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلَّاً بِسِيَمَاهُمْ» (اعراف/ ۴۶) یا «يَسْبِغُ لَهُ فِيهَا

بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ رِجَالٌ» (نور/۳۶) این شخصیت‌هایی که به آن‌ها اشاره شده است همان حضرات معصومین هستند و انبیای الهی در درجه بعد می‌باشند. خدای متعال دوست دارد که از طریق آن‌ها طاعت و شناخته شود. این، اراده خدا است.

معرفت امام، مقدمه معرفت الله

در کتاب شریف کافی، این تعبیر نورانی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «نَحْنُ الْأَعْرَافُ» ما اعراف هستیم. بعد معنا می‌کنند که مقصود چیست. بزرگان وجوه مختلفی در معنای اعراف فرمودند ولی در این بیان حضرت فرمودند: «نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا»؛ ما اعراف هستیم بدین معنا که خدای متعال جز از راه معرفت ما شناخته نمی‌شود و هر کس که به معرفت امام رسید به معرفت الله می‌رسد.

بعد حضرت فرمودند خدای متعال عاجز نبود از اینکه مستقیماً با بندگانش ارتباط برقرار کند و همه را مستقیم مورد لطف قرار دهد و خلق، او را مستقیماً بشناسند «أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ

نَفْسَهُ» ولی خدای متعال این کار را نکرد «وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ». امیرالمؤمنین این چهار چیز را در این بیان نورانی شان فرمودند؛ خدای متعال ما را باب الله، سبیل الله، صراط الله و وجه الله قرار داده است. همین مطلب را امام صادق علیه السلام به مفضل فرمودند: «أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ»؛ خدای متعال این طور دوست داشت که از طریق معرفت و طاعت آن‌ها شناخته و اطاعت شود.

خوب خداوند چه کرده است؟ آیا فقط دستور داده است که از این طریق مرا بشناسید یا نه؟ «فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ آن‌ها را سبیل الله و وجه الله قرار داده است. اگر موجودی در این مقام قرار گرفت و سبیل الله شد نمی‌توان راه خدا را جز از طریق ولایت او رفت و نمی‌توان خدا را جز از طریق طاعت او اطاعت کرد. اگر موجودی در مقامی قرار گرفت که وجه الله شد به طوری که خدای متعال از طریق آن وجه به همه عالم توجه می‌کند و هر مخلوقی هم بخواهد متوجه شود از طریق آن وجه باید متوجه شود، آن‌گاه طریق معرفت خدا می‌شود؛ لذا نمی‌توان خدا را جز از طریق معرفت او

شناخت، چون او وجه الله است. اگر انسان بخواهد خدا را بشناسد در وجهش باید بشناسد. کنه حضرت حق و به قول بزرگان، مقام غیب الغیوب، بر همه پوشیده است و مقام غیب به دست کسی نمی‌رسد. اگر انسان بخواهد خدا را بشناسد فقط وجه الله را می‌توان شناخت، خدای متعال را در وجهش می‌توان شناخت. لذا خدای متعال این‌ها را وجه خودش قرار داده است «أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَ يَطَاعُ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَ وَجَهَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ».

عبادت الهی، نتیجه معرفت الله

مرحوم فیض در صافی، ذیل آیه ۵۶ سوره «و الذاریات»، حدیثی را نقل می‌کند. خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶)، قبل از این آیه هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ذاریات/۵۰)، «وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (ذاریات/۵۱)؛ با حضرت حق برای خودتان اله دیگری نگیرید و فقط خدا را پرستید که من شما را انذار می‌دهم. اگر غیر را پرستید عذاب و گرفتار می‌شوید، این، کار خودتان است، پرستش غیر عذاب می‌آورد.

بعد می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ ما جن و

انس را نیافریدم الا برای این که مرا عبادت کنند، ظرفیت این‌ها بیشتر از ظرفیت پرستش چوب و سنگ و ماه و خورشید و شیطان و دنیا است، من این‌ها را برای این چیزها خلق نکردم، این چیزها نباید حجاب، سنگ و خار راه‌شان شود. در دنیا شیطان، نفس و جلوه‌های دنیا هست، بیش از این‌ها هم هست ولی این‌ها نباید خار راه شود. من این‌ها را برای خار راه‌ها نیافریدم. وصال، قدرت، ریاضت، مقام و مکاشفه و این‌ها مقصد نیست، این‌ها در دنیا است، ولی باید از این‌ها عبور کنند: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».

مصائب دنیا، مقدمه معرفت و عبادت الهی

البته رسیدن به مقام اخلاص نیازمند عبور از وادی‌ها و دردسرهایی می‌باشد که خدای متعال در دنیا آفریده است و این دردسرها برای معرفت است. در علل الشرائع مرحوم صدوق حدیثی نورانی از وجود مقدس موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است. از حضرت سؤال شد که اگر خدای متعال ارواح ما را قبل از این که به عالم دنیا بیاوریم آفریده است و ما در عالم ارواح بودیم، آن عالم نورانیتی که در آن این تراحم‌ها و رنج‌ها و سختی‌ها نیست، و در آن گرسنگی، تشنگی، دردسرهایی خوردن و بعد از خوردن وجود ندارد، چه نیازی بود

که به دنیا بیاییم تا این همه سختی را تحمل کنیم؟

حضرت فرمودند اگر در آن عالم می‌ماندید مُعَجَّب می‌شدید و خدا را نمی‌پرستیدید. خدای متعال شما را به این عالم آورد و این گرفتاری‌ها را برای شما قرار داد تا بفهمید بنده هستید. حساب معصومین جدا است. آن‌ها از اول عهد عبودیت را بستند و آمدند که عبادت را به ما یاد دهند و شفاعت کنند. ولی ما به این دنیا می‌آییم تا عبادت را یاد بگیریم. اما اگر به این دنیا نمی‌آمدیم و با سختی‌ها و فراز و نشیب‌های دنیا دست و پنجه نرم نمی‌کردیم، اگر با شیطان و قوای شیطان درگیر نمی‌شدیم، به مقام اخلاص نمی‌رسیدیم. همه این سختی‌ها بدین خاطر است که «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق/۶). این رنج، رنج رسیدن به خدا است و ارزشمند است که انسان این رنج را ببرد و به خدا برسد. حال خدای متعال در این آیه می‌فرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ من جن و انس را خلق نکردم الا اینکه مرا عبادت کنند، برای خورشید و ماه و نفس و شیطان شما را خلق نکردم، ارزان فروشی است، خودتان را به بهشت هم بفروشید ارزان است. من شما را برای عبادت خودم خلق

کردم خیلی مقام مهمی است که انسان بتواند عبد شود.

خدای متعال مدالی که به پیامبرش می‌دهد این است که آن موقعی که می‌خواهد از به معراج رفتن صحبت کند مشعر به علیت است، «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (اسراء/ ۱)؛ آن جایی که می‌خواهد پیامبرش را به معراج ببرد، که جبرئیل نمی‌تواند برود می‌گوید: «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لِاحْتَرَقْتُ»؛^۱ يك سر انگشت جلوتر بیايم كارم تمام است. می‌فرماید عبدش را به آن مقامات برده است «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» خیلی مهم است که انسان عبد خدا شود «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون».

معرفت الله، مقصد خلقت و مقدمه عبادت

روایتی را مرحوم فیض از امام حسین علیه السلام نقل کردند که حضرت فرمودند: «مَا خَلَقَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ»؛ خدای متعال بندگان را برای چه آفرید؟ برای اینکه به معرفت الله برسیم. معرفت نان و آب و نان در آوردن و خرج کردن را شیاطین هم بلد

۱- مناقب آل ابي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص: ۱۷۹

هستند. البته مقصود این نیست که باید دنیا را رها کرد. بحث بر سر این است که مقصد و معبد دنیا شده است. تمدن مادی به گونه‌ای دنیا را معبد کرده و بین ما و توحید حجاب قرار داده است که ما هم این معبد را قبول کردیم و سرمان در مقابل دنیا فرود آمده است. پانصد سال کار کردند تا راه دنیا پرستی را پیدا کردند، خیلی عجیب است.

می فرماید: «ما خَلَقَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ»^۱؛ اگر کسی به معرفت رسید عبد می شود. کسی که خدا را به آن عظمتش شناخت نمی تواند که عبد نشود. البته معرفت هم، این معرفت ذهنی و برهانی و امثال این ها نیست، بلکه آن نورانی است که باید در قلب انسان ظاهر شود، که اگر ظاهر شد انسان را عبد و خاشع می سازد. چنین معرفتی مقدماتی دارد که در کتاب ها نیست و به انسان می دهند. ما باید همه کتب مفید را بخوانیم، اما معرفت این ها نیست. معرفت، حقیقتی است که از بالا به انسان عطا می شود. خدای متعال بندگان را نیافرید «إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ وَ إِذَا عَبَدُوهُ

إِسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ؛ وقتی بندگان او را پرستیدند از عبادت غیر مستغنی می‌شوند. کسی دستش به دامن خدا رسید در مقابل کائنات سر خم نمی‌کند و مستغنی می‌شود.

این که ما در مقابل همه سر خم می‌کنیم و از آن‌ها می‌ترسیم و به آن‌ها امیدوار می‌شویم بدین خاطر است که طعم عبادت خدا را نچشیده ایم. هر کس معنای عبادت او را فهمید مستغنی از غیر می‌شود: «فَإِذَا عَبْدُوهُ إِسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ»؛ مقام عبودیت، مقام استغنائی از غیر و مقام عزّت است. وقتی انسان عبد خدای متعال شد در مقابل همه کائنات عزیز می‌شود، «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ».

معنای معرفت الله

بعد به حضرت عرض کردند معرفت الله چیست و چگونه انسان به معرفت الله می‌رسد که ثمره اش عبودیت و عزّ و استغنا است؟ فرمود: «مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»؛ معرفت امام مفترض الطاعة، آن امامی که در مقامی است که اطاعتش واجب است. مقام وجوب مفترض الطاعة بودن مقام بالایی است و در قرآن از آن تعبیر به ملك عظیم شده است. ملك عظیم این

است که حرفش حرف خدا شود. ما باید در مقابل فرمان خدا ساجد باشیم. چنین کسی به جایی رسد که امرش، امر خدا شود. خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/۷)؛ حضرت رسول هر چه گفت به همان اکتفا کنید. این، مقام مفترض الطاعة بودن است. از مقام مفترض الطاعة بودن این گونه تعبیر شده است که «خَلَطْنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ وَ لَايْتَنَا وَ لَايْتَهُ»^۱ مقامی که انسان حرفش حرف خدا شود. پس معرفت و طاعت خدای متعال، جز از طریق طاعت معصوم نیست. گوش دادن به حرف خدا یعنی گوش دادن به حرف معصوم. آنی که خدای متعال در اول قرآن به ملائکه فرموده است و داستانش را برای ما نقل می‌کند یعنی همین، یعنی اگر می‌خواهید طاعت خدا و معصومین را به جا آورید سجده کنید. این سجده، سجده تواضع و طاعت است.

معرفت اهل بیت، معرفت الله است. چگونه به معرفت الله برسیم؟ به معرفت امام برسید. اگر کسی توانست سیر کند تا به معرفت امام برسد، انوار معرفت در قلبش جای می‌گیرد. چنین انسانی به معرفت

الله رسیده است. حدیث نورانیتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است به همین معناست: «مَعْرِفَتِي بِنُورَانِيَّتِهِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي»^۱ این، به معنی حلول خدا در بنده نیست که العیاذ بالله خدا، امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین، خدا باشد. امیرالمؤمنین در مقامی است که کنه معرفت او همان معرفت خدا است «كُنْهُ مَعْرِفَتِي بِنُورَانِيَّتِهِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ مَعْرِفَتِي». این فقط در مقام طاعت و معرفت نیست، در مقام محبت هم اینگونه است.

اگر انسان می خواهد به خدا برسد باید به محبت معصوم برسد. اگر کسی به محبت معصوم نرسید به محبت خدا راه پیدا نمی کند. این حرف هایی که عده ای می زنند و حالاتی که برای شان پیدا می شود مانند گرمای دل و بعد هم شور و وجد و امثال اینها، معرفت و محبت نیست بلکه هوس است، بسیاری از این حالات رهزن است. آری، اگر کسی به مقام محبت رسید اوضاعش دگرگون می شود، حالات محییّن حالات مخصوصی است، ولی این ها رهزن است. شور و حال و فطوری پیدا می شود که مربوط به محبت نیست. افراد زیادی این

الحال و حال پرست بودند، ولی معرفت و محبت چیز دیگری و از جنس دیگری است که با معرفت امام حاصل. به هر درجه‌ای که انسان به معرفت امام موفق شد به همان اندازه به معرفت الله می‌رسد. این حرف‌ها برای عده‌ای سخت است و می‌گویند می‌توان با استدلال به خدا رسید. آیا می‌توان با مفاهیم ذهنی که خودتان درست می‌کنید یا خدای متعال به شما عطا می‌کند به خدا رسید؟ کتاب‌های عرفان نظری و فلسفه، چیزی جز مفاهیم و الفاظ نیست و نمی‌توان گفت اگر این مفاهیم و الفاظ به ذهن آمد معرفت الله حاصل می‌شود. ولی اگر بگویید کسی به امیرالمؤمنین رسید و پرده از امیرالمؤمنین برداشته شد، به معرفت الله می‌رسد، قبول چنین حرفی برای شان دشوار است و نمی‌توانند بپذیرند. معرفت، همان معرفت امام است.

محبت هم همین طور است: «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ». خلاصه وقتی معصوم به زمین می‌آید، با ما همنشین می‌شود و با ما خاکی‌ها می‌نشیند گویی که در جای خدا نشسته اند؛ همان گونه که مرحوم مجلسی و محدث قمی نقل کردند و در اذن دخول دوم در کتاب شریف مفاتیح الجنان آمده است: «يَقُومُونَ مَقَامَهُ لَوْ كَانَ حَاضِرًا»

فی الْمَكَانِ؛ این «لو»، لو امتناعیه است، یعنی اگر خدا در مکان حاضر می‌شد «يَقُومُونَ مَقَامَهُ»، معصومین جای خدا بودند.

شفاعت و ابتلا، فلسفه حضور معصومین و غیرمعصومین در دنیا

خدای متعال امام را برای شفاعت به دنیا آورده است، و ما را هم برای ابتلا و عبور از این می‌دان وارد عرصه دنیا نموده است. تلاقی‌ای بین ما و امام در دنیا وجود دارد که همین است و هیچ چیز دیگری نیست. انسان به دنیا آمده است تا ملاقاتی با امام کند و این ملاقات هم ملاقات با خداست. اگر جذبه امام ما را فرا گرفت و در راه امام رفتیم به سبیل الله راه پیدا کرده ایم. اگر به دنیا آمدیم و گذرمان به امام خورد ولی روی مان را برگردانیم در واقع از خدا روی گردان شده ایم، و الی الأبد از خدای متعال دور می‌شویم. همه دنیا همین است، اول و آخر دنیا هیچ چیز غیر از این نیست. چنین تلاقی‌ای بین ما و امام وجود دارد. در این تلاقی عده‌ای وارد سبیل امام و این صراط می‌شوند و متوجه وجه الهی می‌گردند، و بدین ترتیب به محبت و معرفت و طاعت خدا راه پیدا می‌کنند.

«مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ»؛ اصلاً

دوئیتی در کار نیست. کسی که می‌گوید خدا را دوست ندارم یا امام

زمان را، هنوز متوجّه نشده است که محبت خدا از طریق محبت امام زمان علیه السلام واقع می‌شود. هر اندازه امام را دوست بداری خدا را دوست خواهی داشت. این، دوئیت نیست که انسان بگوید خدا یا امام؟ تعارضی بین این دو نیست. مثل این است که بگوییم من به حرف امام زمان گوش بدهم یا به حرف خدای متعال؟! به حرف خدای متعال گوش دادن یعنی به حرف امام زمان گوش دادن، و معنای دیگری ندارد، خیلی واضح است. خدا را بشناسیم یا امام زمان را؟ باید خدا را شناخت اما اگر بخواهیم خدا را بشناسیم «مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ». خدا را دوست بداریم یا امام را؟ باید خدا را دوست داشت ولی اگر بخواهیم خدا را دوست بداریم باید امام را دوست داشته باشیم. امام در چه مقامی است که خدای متعال او را طریق محبت و معرفت و طاعت خودش قرار داده است؟ این، از رموز و اسرار الهی است.

لِزُومِ تَبَدُّلِ مَحَبَّتِ الْهَلِیْ بِهٖ حُبِّ وَ بَغْضِ دَر رَهِ خُدا

اما نکته بعد این است که محبت خدای متعال باید به «الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّهِ» تبدیل شود؛ یعنی باید به «الْمُؤَالَاةُ لِلِّهِ الْمُعَادَاةُ لِلِّهِ» تبدیل شود. انسان باید همه‌ی حب و بغضش برای خدا باشد، برای خدا دوست داشته باشد و برای خدا دشمنی کند. برای این که

این تبدیل رخ دهد چه کسانی را باید دوست داشت؟ «الْحُبُّ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَالبُغْضُ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ».

بابی در احادیث ما از جمله در کافی شریف تحت عنوان «باب حبّ فی الله و بغض فی الله» وجود دارد. احادیث متعدّدی در این زمینه وجود دارد که نمونه‌ای از آن را بیان می‌کنیم. در حدیث معروفی وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «ای العُریّ الاِیمانِ اَوْثَقُ»؛ کدام یک از رشته‌های ایمان محکم‌تر از همه است و انسان را به خدا متّصل می‌کند؟ رشته محکمی که به واسطه آن رابطه انسان با خدا قطع نمی‌شود، و اگر به آن چنگ زدید به رشته محکمی وصل شده اید. عده‌ای خشوع کردند و گفتند آقا خودتان بفرمایید، عده‌ای هم جواب دادند و همین چیزهایی که در ذهن ما هست را مطرح کردند مانند نماز، زکات، حجّ، جهاد در راه خدا، و روزه ماه رمضان. حضرت فرمودند همه این موارد خوب هستند اما «اَوْثَقُ عُرَى الْاِیمانِ» نیستند، «اَوْثَقُ عُرَى الْاِیمانِ الْحُبُّ فی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فی اللَّهِ»^۱.

اگر کسی می‌خواهد رشته ایمانش محکم باشد باید برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمنی کند. اگر توانست محبت خدا را به «حب فی الله و بغض فی الله» تبدیل کند هر کسی را برای خدا دوست می‌دارد، و این رشته او را به خدا وصل می‌کند. هم‌چنین برای خدا با هر کسی و هر چیزی دشمنی می‌کند، و این رشته او را به خدا وصل می‌کند اصل این رشته در قلب ما جای می‌گیرد، بعد به همه اعضا و جوارح ما سرایت می‌کند؛ چون به تعبیر روایات ایمان از قلب شروع می‌شود، آن گاه نور قلب به جوارح منتشر می‌شود. انسان مؤمن به جایی می‌رسد که چشم، گوش و زبانش هم مومن می‌گردد. همه کارهایش حتی خوابش هم مؤمنانه است. همه چیز انسان باید بو و رنگ ایمان، و صبغة الله داشته باشد، که این از قلب شروع می‌شود.

اساس ایمان، حب و بغض در راه خدا

اصل ایمان حب الله است. در کافی شریف نقل شده است که از حضرت پرسیدند یا بن رسول الله! حبّ و بغض از ایمان است؟ روایاتی که ایمان را توضیح می‌دهند گاهی در يك کلمه ایمان را بیان می‌کنند مثلاً «نور»، گاهی معصوم تفصیل می‌دهد و می‌فرماید ایمان توکل است، تقویض است، رضا و تسلیم است. با تعابیر مختلفی بیان

می‌کنند که این‌ها جمع هم می‌شوند و همه انواع مختلف آن، بیان حقیقت ایمان است.

در این روایت به حضرت گفت آقا حُبّ و بغض هم جزء ایمان است؟ حضرت فرمودند: «هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ» مگر ایمان چیزی غیر از حُبّ و بغض است؟ اصل ایمان محبت و بغض است. بعد حضرت این آیه را خواندند: «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ» (حجرات/۷)؛ خدای متعال ایمان را محبوب دل شما قرار داده است، حب الایمان به شما داده است، ایمان را در دل شما زینت داده است، و کفر، فسوق و عصیان را مکروه شما کرده است. از نعمتهای خدا این است که ما از کفر، فسوق و عصیان اکراه داریم. البته روایتی، باطن آیه را معنا کرده و فرموده است ایمان در این جا یعنی امیرالمومنین، و آن سه کلمه کفر و فسوق و عصیان هم که روشن است.

«حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ»؛ در این روایت حضرت می‌خواهند بگویند ایمان شما همان حب کلمه ایمان، و کراهت و بغض نسبت به کلمه

کفر و فسوق و عصیان است. کلمه ایمان کیست؟ امیرالمؤمنین. امیرالمؤمنین همه وجودش ایمان به خدا است. «ممسوس فی ذات الله» کلمه ایمان است. حُبّ علی، حُبّ الایمان و همان ایمان ما است. این روایت را فریقین نقل کردند که: «علی حُبّه ایمان»؛ خود او عین کلمه ایمان است. ایمان او چیست؟ حُبّ الله. همه وجودش محبت خدا است. ایمان ما چیست؟ حب امیرالمؤمنین. اگر نور امیرالمؤمنین به قلب مان راه پیدا کرد محبت حضرت ایجاد می شود. ایمان ما همان حب الایمان است، یعنی حب امیرالمؤمنین و بغض نسبت به دشمنان حضرت.

تبدیل حب و بغض الهی به حب و بغض دوستان و دشمنان الهی

خوب، این ایمان که حُبّ و بغض است تبدیل می شود، فرمود: «أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ يَا وَ التَّوَالِي لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ الْمُعَادَاتُ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ». این، رشته ایمان است. محبت خدا به محبت اولیا و دوستان خدا، و دشمنی و بغض دشمنان خدا تبدیل می شود. روایتی در همین باب حُبّ در کافی وجود دارد که خیلی عجیب است. روایت راجع به کسانی است که «مُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ» اند؛ یعنی آنهایی که همدیگر را در راه خدا دوست می دارند و ریشه

محبتشان در خداست. فرمود در روز قیامت صدای شان می‌زنند، وقتی بر می‌خیزند يك سر و گردن از همه اهل محشر بالاتر هستند. این رشته محبت خدا باید به محبت مومنین تبدیل شود تا «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ» محقق گردد. «الله» را بردارید و به جایش «امام المتحابون» را بگذارید؛ آن‌هایی که فی طریق امام دور امام جمع می‌شوند و اول امام را دوست می‌دارند: «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ»، بعد با محوریت حب امام همدیگر را نیز دوست می‌دارند. چنین مقامی، بسیار عظیم است.

وقتی به اینجا رسیدند هر کدام نسبت به دیگری يك رشته ایمان «أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ» می‌شوند. وقتی مؤمنی را برای خدا دوست می‌دارید به خدا متصل می‌شوید. او هم که شما را دوست دارد از طریق شما به خدا متصل می‌شود. آن‌هایی که در این مقام المتحابون فی الله هستند هر يك به منزله رشته برای دیگری است. هر یک دست دیگری را می‌گیرد و به خدا دعوت می‌کند. جامعه‌ای که «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ» هستند و دور امام شان جمع شدند، محبت امام شان موجب می‌شود همدیگر را به خاطر امام دوست بدارند. اگر انسان به کسی

علاقه پیدا کرد و علاقه بر قلبش غالب شد همه دور و بری هایش را هم دوست می‌دارد، حتی کفش، صدای پا، سایه و لباسش را هم دوست می‌دارد. اگر او رنگ لباسی را می‌پوشد هر کس این رنگ لباس را به تن کند لذت می‌برد، این، خاصیت محبت است.

اگر کسی دل به امام بست و محب امام و خدای متعال شد؛ «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ» آن‌گاه هر کس به امام نزدیک تر است او را بیشتر دوست می‌دارد. قلوبی که متحابون فی الله هستند رشته‌های اتصال به خدا می‌شوند. هر مؤمنی رشته‌ای از محبت خدا و امام است. چرا این مؤمن را دوست می‌دارد؟ چون محب خدا و امام است، کاری با خودش ندارد. «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ» یعنی در او رشته‌ای از محبت خدا است، که فرد مؤمن آن محبت به خدا را دوست می‌دارد. رشته‌ای از محبت امیرالمؤمنین در دل مؤمن است که اگر انسان مؤمن، فرد مؤمن دیگری را دوست می‌دارد در واقع دوستدار امیرالمؤمنین است. هر کجا گرد پای امیرالمؤمنین را می‌بیند دوست می‌دارد، هر کجا بوی امیرالمؤمنین را می‌شنود دوست می‌دارد.

اگر این گونه شد هر مؤمنی نسبت به دیگری رشته‌ای از ولایت

می‌شود که رشته‌ای از ولایت الله است. فرد مؤمن از طریق حبّش به آن رشته متمسک می‌گردد. وقتی انسان مؤمنین را برای ایمان شان دوست می‌دارد به آن رشته ایمانی که در قلب مؤمنین است متمسک می‌شود. مؤمنینی که «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ» اند هر یک از طریق دیگری به خدا نزدیک می‌شوند، هر یک رشته‌ای بین خودشان و امام، و خدا می‌شوند.

آن‌گاه همه این محبت‌هایی که به دوستان تعلق دارد تبدیل به محبت امیرالمؤمنین می‌شود. چون در مؤمنین، صبغة الله و رنگ و بویی از خدا و امام است که آن جلوه را دوست می‌دارد. این، «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ» است. بنابراین بین مؤمنین چنین رشته‌ای است. این رشته را باید محترم نگاه داشت. نتیجه اش چیست؟ فرمود اگر غیبت مؤمنی را کردید رشته ولایت شما قطع می‌شود، یا اگر غیبتش را کردند و دفاع نکردید این رشته قطع می‌شود. اگر تهمت زدید عصمت بین شما و خدا قطع می‌شود، عصمت بین شما و خدا به چه معناست؟ در این نگاه هر مؤمنی سنگری برای دیگری است، هر مؤمنی مومنی سنگری در مقابل هجوم ابلیس به مؤمنین است. هر مؤمنی

سنگری برای کل جامعه مؤمنین می‌شود.

اگر پشت سر يك مومن تهمت زدید شیطان از آن طریق می‌تواند به شما حمله کند و دیگر آن سنگر و سپر از سر راهت برداشته شده است. اگر غیبت مؤمنی را کردید آن رشته‌ای که از طریق او به خدا نزدیک می‌شدید قطع می‌شود. اگر مؤمنی پشت در خانه تان آمد و در حالی که می‌توانستید اجابت کنید این کار را نکردید رشته ولایت الله قطع می‌شود. این، کدام رشته است؟ رشته ولایتی که خدا برقرار کرده بود و می‌خواست با این مؤمن تو را هدایت کند، که در این صورت از این مؤمن تو بهره نمی‌برید و این رشته قطع می‌شود. البته گاهی ممکن است کار به جایی برسد که اصل رشته یعنی اتصال انسان به معصوم قطع شود که خیلی بد است.

هر مؤمنی رشته‌ای بین ما و معصوم است. يك جلوه، نور و راه به سوی معصوم است. «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ» یعنی مؤمنین حول امامشان جمع می‌شوند و همدیگر را دوست می‌دارند. به عبارت دیگر در محبت امامشان به همدیگر محبت می‌کنند. فردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و ابراز ارادت و محبت نمود، حضرت فرمود در محبت

ما دست در جیب هم می‌کنید؟ جمع المال شده اید؟ یا هنوز مال هایتان مال خودتان است و می‌گویید من در آوردم و خودم باید خرج کنم، آن هم خودش باید خرج کند؟ گفت آقا هنوز این طور نشدیم. فرمود پس در جان تان بیشتر بخل می‌ورزید، کسی که مالش مال خودش است جانش هم مال خودش است، لذا ادعای بیهوده نکن. «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ» آن‌هایی هستند که هر چه دارند برای خداست و خدا را دوست می‌دارند. کار به جایی می‌رسد که در محبت خدا جمع المال می‌شوند. از انفاق شروع می‌شود و تا مواسات، ایثار، و تقدم دیگران بر خود امتداد می‌یابد به طوری که مالشان مال امامشان می‌گردد. این رشته تبدیل به صف و قتال می‌شود، که در حقیقت سرمایه تحفظ جامعه مؤمنین از شر جامعه کفار است. کفار دائماً می‌خواهند این رشته را قطع کنند و نمی‌گذارند این رشته‌ها برقرار بماند.

الآن خانواده‌های کوچک سلولی درست می‌کنند و می‌گویند جمعیت زیاد خانواده‌ها و روابطشان مربوط به دوره کشاورزی است. این مسأله را به ادوار معیشت مادی بشر بر می‌گردانند و می‌گویند معیشت مادی بشر در دوره کشاورزی ایجاب می‌کرد که دور هم جمع شوند و

رابطه عشیره‌ای داشته باشند؛ یعنی ریشه روابط را به معیشت برمی گردانند. می‌گویند حال دوره صنعت و جامعه صنعتی است و خانواده سلولی می‌شود؛ پدر و مادر هستند و حداکثر بچه‌ها که تعدادشان هم اندک است. حیوانات از يك حدی که می‌گذرد بچه هایشان را دور می‌کنند و به سراغ کار خودشان می‌فرستند، بنابراین همه این رشته‌ها را قطع می‌کنند «يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (بقره/۲۷).

رشته اتصال انسان با امام یعنی حب امام را از اصل قطع می‌کنند. بعد، همه رشته‌هایی که باید حول امام برقرار می‌شد را قطع می‌کنند. جامعه‌ای درست می‌کنند که افراد آن یکدیگر را بر محور امامشان دوست نمی‌دارند. لذا «حب فی الله» بی معنا خواهد بود، و اصطلاحاً هر کسی خودش است و کلاه خودش. باید مومنین به حب الله برسند. این حب الله به سرمایه جمعی مؤمنین برای صف و قتال تبدیل می‌شود. در این صورت است که صف قتال و درگیری و جنگ شکل می‌گیرد. خدای متعال در سوره مبارکه توبه وقتی داستان صف بندی بین نبی اکرم و کفار و منافقین را مطرح می‌کند و موانع و آداب همراهی حضرت را در این سوره بیان می‌فرماید.

خداوند در سوره آل عمران هم، که بحث از جنگ احد و ماجرای امتحان سخت مؤمنین است، نکات و اسراری را در باب همین مطلب بیان می‌کند. خدای متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ» (توبه/ ۲۴)، اگر مال، فرزند، عشیره، اقوام، و پدر و مادر را از خدا و رسول خدا و جهاد در راه خدا و رسول خدا بیشتر دوست دارید منتظر بمانید که خدا بعداً تکلیف شما را روشن می‌کند و نمی‌توان این گونه راه الهی را طی کرد «فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» (توبه/ ۲۴).

دنیا، منشأ تذکر و تفکر صاحبان خرد

خداوند در آیات آخر سوره آل عمران دعوت به ذکر می‌کند و می‌فرماید به هنگام سحر که بیدار می‌شوید و به آسمان و ستارگان نگاه می‌کنید آیات زیر را تلاوت نمایید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ» (آل عمران/ ۱۹۰) در رفت و آمد شب و روز و همه خلقت آسمان و زمین برای اولی الالباب نشانه‌هایی است. آن‌ها چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (آل

عمران / ۱۹۱)؛ دائم در حالات نشسته، ایستاده و آرمیده به یاد خدا هستند و تفکر می‌کنند؛ اهل ذکر و فکر هستند. عالم برایشان به منزله کتاب است. ما طوری هستیم که گاهی دنیا به ما روی می‌آورد از معانی و آیات غافل می‌شویم. اگر سفره‌ای برای ما پهن شود مشغول به سفره می‌شویم، اَوَاب نیستیم که مثل زنبور عسل بهره مان را برداریم و برگردیم.

انبیاء اَوَاب بودند: «نِعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَابٌ» (ص / ۳۰). «أُولَىٰ أَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ» بودند. بصیرت و قدرتی داشتند که دنیا حجاب شان نمی‌شد. در دنیا بهره شان را برمی داشتند ولی ما سفره مان که پهن می‌شود از خدا غافل می‌شویم. هر گاه چیزی برای سرگرمی پیدا شود از عالم معنا غافل می‌شویم. کسانی که اهل ذکر و فکر هستند معانی را می‌بینند «يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران / ۱۹۱)؛ همین که آسمان و زمین را می‌بینند می‌فهمند که حق است و قیامتی وجود دارد: «رَبَّنَا فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»، تا این که می‌گویند: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا؛ گوش هایمان باید طوری شود که نداها را بشنویم. دعوت زیاد است و ما را صدا می‌زنند ولی

گوش ما نمی شنود. این ها شنیدند «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ» (آل عمران / ۱۹۳). خدای متعال می فرماید که من هم اجابت کردم: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ» (آل عمران / ۱۹۵)؛ خدای متعال جواب شان را می دهد. این ها که این طور به طرف خدا می آیند خدای متعال هم جواب شان را می دهد: «إِنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلٌ عَامِلٍ مِنْكُمْ» (آل عمران / ۱۹۵)؛ خداوند اعمال بندگان را، چه زن باشد چه مرد، ضایع نمی کند. هر کسی برای خدا کار کند خداوند عملش را حفظ می کند.

خداوند در ادامه می فرماید: «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُودُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَا كُفْرَنَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» (آل عمران / ۱۹۵)؛ همه آیات باید به این جا ختم شود. اگر اهل ذکر و فکر هستید، آیات را در عالم می بینید، و دعوت رسول را می شنوید بدانید که خداوند اجابت می کند. ذکر و فکر در عالم هم نهایتاً باید به صف و قتال در راه خدا بیانجامد.

خدای متعال می فرماید من هم مزد این ها را ضایع نمی کنم.

آن‌هایی که «هَاجِرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ»؛ در راه خدا مهاجرت می‌کنند و از سرزمین شان رانده می‌شوند، اذیت می‌شوند، در راه من می‌کشند و کشته می‌شوند «لَا تُكْفَرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»؛ من بدی‌هایشان را پاک می‌کنم، «وَلَا تُدْخِلْنَهُمْ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (آل عمران/۱۹۵)؛ آن‌ها را وارد باغستان‌های بهشت می‌کنم، باغستان‌هایی که نهرها از زیر آنها جاری است: «ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» (آل عمران/۱۹۵).

محبت الهی باید به این‌جا برسد، باید به محبت رسول و امام و جبهه مؤمنین تبدیل شود، و حول این محبت جامعه مؤمنین شکل بگیرد. بعد همه روابط، روابط ایمانی شود. حولش هم صف و قتال شکل می‌گیرد، که این، سرمایه همراهی رسول خدا در می‌دان جنگ است. جنگی که پیامبر آغاز کردند تا دوران ظهور ادامه دارد. سرمایه ما برای این که در این جنگ در کنار حضرت باشیم محبت است. اگر این محبت، به محبت امام و جامعه مؤمنین، و به بغض کفار و تمدن و آثار کفار تبدیل شد سرمایه ما خواهد بود تا در درگیری تاریخی که حول محور حضرت شکل می‌گیرد ایفای نقش کنیم. والحمد لله رب العالمین.

گفتار ۳

محبتِ بر محور تقوا،
عامل صف بندی حق
و باطل - آثار دنیوی
محبت الهی



متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۵ خرداد ۹۵ است که در ماه مبارک رمضان در شاهرود برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می‌دارند، بالاترین درجه محبت، حب الله است که با محبت اهل بیت همراه می‌شود بلکه حب اهل بیت طریقی برای حب خداوند است. چنین حبی بر مدار تقوا می‌گردد و به دوستی میان محبین ختم می‌شود. اما محبتی که خالی از تقوای الهی باشد به کشمکش و نزاع می‌انجامد. محبت تقوا محور، صفبندی جبهه حق در مقابل جبهه باطل را در پی دارد؛ چرا که محبان حق، نسبت به حریم الهی غیرت دارند به گونه‌ای که می‌توانند با اذن خداوند به مقام ملک کبیر امام راه یابند. ملک کبیر مقامی است که ملائکه، بدون اجازه، حق ورود به آن را ندارند، چه رسد به شیطان. لذا سوی الله در قاموس این مردان نمی‌گنجد. ایشان همان ابرار الهیاند که از انواع شراب خداوندی متنعماند. ابرار همان شیعیان امیرالمؤمنین می‌باشند که به خصایلی چون زهد، حرص در عمل، توبه قبل از موت، ورع در دین، رغبت در عبادت، شبزندهداری، یأس از دارایی مردم، حفظ امر و نهی الهی، بغض دنیا و سخاوت آراسته‌اند.



تقوا، مدار محبت الهی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين و صل الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين و اللعن على أعدائهم أجمعين. «من أحبكم فقد أحب الله». اشاره کردیم که یکی از مقاماتی که ما به او دعوت شدیم و تاکید شده است که ما به درك آن مقام نائل شویم مقام محبت خدای متعال است، به گونه‌ای که محبت الهی در وجود ما غالب بر محبت‌های دیگر شود بلکه محبت خدای متعال سرچشمه همه محبت‌های انسان شود. انسان خدای متعال را دوست بدارد و بقیه موجودات و مخلوقات را به خاطر خدای متعال و در مسیر محبت خدای متعال دوست بدارد.

در قدم اول، این امر، در محبت معصوم تحقق پیدا می‌کند که طریق محبت خدای متعال است، و راهی جز محبت معصوم برای رسیدن به مقام محبت نیست. بعد همین باید به «الحب فی الله و البغض فی الله» تبدیل شود؛ یعنی همه محبت‌ها و دشمنی‌های انسان در راه خدای متعال باشد و این، نکته بسیار مهمی است. روایات

در این زمینه فراوان هستند که در درونشان لطایفی است. حضرت فرمود محبتی که انسان به يك مؤمن می‌ورزد رشته‌ای از رشته‌های ایمان است که انسان را به خدای متعال متصل می‌کند. در هر محبتی که مؤمنی به مؤمن دیگر دارد آنی که دیگری را بیشتر دوست دارد از جهت ایمان به خدا مقرب‌تر است.

محبت باید به صف‌آرایی تبدیل شود؛ یعنی محبت معصوم باید به محبت جامعه مؤمنین تبدیل شود. این، سرمایه جامعه مؤمنین در رویارویی سخت با جبهه دشمن است. شیطان روی همین امر سرمایه گذاری می‌کند تا مدار محبت انسان را از محبت خدای متعال به محبت دنیا تغییر دهد. بازگشت به محبت دنیا محبت مؤمنین را از بین می‌برد. انسانی که دنیا را دوست دارد نمی‌تواند دیگران را برای خدا دوست بدارد بلکه همه محبت-هایش، محبت‌های نفسانی، شیطانی و ظلمانی می‌شود: «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (زخرف/ ۶۷)؛ دوست‌های صمیمی در روز قیامت با هم دشمن می‌شوند. نکته این دشمنی همین است که این دوستی با محوریت تقوا نبوده است. آن‌هایی که تقوا مدار محبت‌شان است برای خدا به

همدیگر محبت می‌ورزند؛ این محبت، ماندگار و سرمایه قیامت است، والا بقیه سرمایه‌ها و محبت‌ها از بین می‌روند، بلکه تبدیل به دشمنی می‌شوند.

چون این محبت‌ها محبت‌های نفسانی و شیطانی‌اند و تبدیل به نزاع می‌شوند. اساس ارتباط جامعه‌مؤمنین بر محبت الهی است و لذا ایثار و فداکاری بین شان اتفاق می‌افتد. اگر مدار ارتباط از محبت الهی به محبت دنیا و نفس تبدیل شد ایثار به عکس تبدیل می‌شود. انسان‌ها دنبال این هستند که همه منافع را برای خودشان جلب کنند و دیگران را نردبان رشد و ترقی خودشان قرار دهند. اگر مدار دوستی انسان به خدای متعال برنگشت و تاریک و ظلمانی و شیطانی شد، دیگر در آن‌جا ایثار و فداکاری مطرح نیست، بلکه دیگران را نردبان و فدای خود کردن جایگزین می‌گردد.

جنت، جایگاه مُحِبَّانِ اهل بیت

حال محبت خدای متعال و اولیایش که یکی از ارکان بلکه رکن اصلی ایمان است آثار و برکاتی برای انسان دارد. در باب فضیلت محبت نسبت به معصوم علیه السلام و مؤمنین روایات مفصلی وجود دارد از جمله این که مرحوم مجلسی در بحار تقریباً صدها روایت را نقل

می‌کند. جزء عبادات و کمالات بزرگ این است که انسان همه محبت‌ها، و حب و بغض‌هایش بر مدار امام علیه السلام باشد. فرمود اگر کسی مدار حب و بغضش خدای متعال است «کَمُلَ اِیْمَانُهُ»^۱ ایمانش ایمان کامل است.

مرحوم مجلسی از خصال و مرحوم صدوق نقل می‌کنند: «قال رسول الله مَنْ رَزَقَهُ اللهُ حُبَّ الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲ اگر خدای متعال رزق محبت ائمه اهل بیت من را به کسی عطا کرد از رزق‌های الهی است. رزق که فقط رزق‌های خوردنی و پوشیدنی نیست، محبت‌های خوب، رزق الهی است، رزق قلب است. لذا خدای متعال در ماه رمضان سفره‌ای پهن کرده و ما را در این ضیافت مهمان نموده است. رزق‌ها فقط خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، و حور و قصور نیست. رزق‌های مهم‌تری هم هست مانند رزق قلوب و ارواح انسان. هر کدام از این‌ها رزقی دارند، مانند عقل، حس، و فکر انسان. محبت، رزق قلب است «مَنْ رَزَقَهُ اللهُ حُبَّ الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ

۱- الزهد، النص، ص: ۱۷

۲- الخصال، ج ۲، ص: ۵۱۵

بیتى». از رزق‌هایی که در ماه رمضان تقسیم می‌شود و از گران‌ترین رزق‌های این ماه است رزق محبت خدای متعال و اولیای الهی می‌باشد.

فرمود «مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَيِّمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»؛ اگر خدای متعال در سفره کسی رزق محبت به ائمه را قرار داد، «فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ به همه‌خیر دنیا و آخرت رسیده است. «فَلَا يَشْكَنَّ أَحَدٌ فِي الْجَنَّةِ»؛ احدی تردید نکند که چنین انسانی اهل بهشت است. کسی که رزق محبت را دارد الآن وسط بهشت است. محبت امام از رزق‌های بهشتی است که اگر کسی به آن رسید الآن در بهشت است. خیلی از رزق‌ها رزق بهشتی هستند. البته ممکن است رزق‌های بهشتی در دنیا هم تقسیم شود، اگر کسی اهل بهشت شد ممکن است در همین دنیا از رزق‌های بهشتی بهره‌گیرد. بنابراین طبق روایت مؤمن در همین دنیا از کوثر می‌نوشد و به آخرت نمی‌کشد. کارش به جایی می‌رسد که در همین دنیا رزق بهشتی پیدا می‌کند. البته این رزق مقامات و درجاتی دارد و به اندازه ظرفیت ما تقسیم می‌شود. همه به طور یکسان از این رزق‌های باطنی برخوردار نیستند. خدای متعال در

سوره مبارکه «هل اتی» از داستان شفاعت امیرالمؤمنین و اهل بیت نسبت به ابرار حکایت می‌کند.

مقام ملک کبیر، مختص محبان اهل بیت

از جمله چیزهایی که در دستگیری اهل بیت علیهم السلام روزی ما می‌شود «ملك کبیر» است؛ چون ملك کبیر مخصوص امام است. غیر از ملك عظیم که مقام مفترض الطاعة بودن است مقام دیگری به نام ملك کبیر وجود دارد که فقط در سوره‌ی «هل اتی» از آن صحبت شده است و جای دیگری صحبت از ملك کبیر نیست. اصل ملك کبیر مخصوص به امام علیه السلام است و از مقاماتی است که مختص به آنهاست و مومنین هم به تبع وقتی وارد بهشت می‌شوند به مقام ملك کبیری که مربوط به ائمه علیهم السلام است راه پیدا می‌کنند. در روایات حضرت فرمودند یکی از نشانه‌های ملك کبیر این است که مؤمن در بهشت و مقاماتی که هست حفظه‌ای دارد و هر کسی حق ندارد بر او وارد شود. فرمود حَتّٰی ملائکه وقتی می‌خواهند وارد شوند باید از این دربان‌ها اجازه بگیرند. اگر اجازه دادند ملائکه می‌توانند وارد این ملك شوند. ملك کبیر یعنی رفت و آمد ملائکه هم بدون اذن نیست.

در این دنیا، شیاطین بدون این که اجازه بگیرند به خانه دل ما رفت و آمد می کنند: «يُؤْثِرُونَ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (ناس/ ۵) ولی در ملك کبير ملائکه هم بدون اذن حق حرکت ندارند. اصل این مقام مربوط به امام عليه السلام است. ملك کبير و ملکوت عالم به دست امام است و بدون اذن امام کاری نمی کنند. این که در شب قدر «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» (قدر/ ۴)؛ بدین خاطر است که آن بخشی از قرآن که بنا است در طول سال محقق شود، به اذن امام، در شب قدر معلوم می شود، و ملائکه، فرماندهان و قوای عالم ملکوت، به محضر امام می آیند تا برنامه شان را به امضای حضرت برسانند. در روایات آمده است که هیچ مَلَكی برای هیچ امری نازل نمی شود الا اینکه به محضر امام می آید و از امام اجازه می گیرد، بعد به مأموریت خود ادامه می دهد. این، ملك کبير است. صاحب ملك کبير، امام است. وقتی ابرار وارد بهشت می شوند به ملك کبير راه پیدا می کنند و وارد صحنه ملك کبير امیرالمؤمنین می شوند. در آن صحنه مَلَك هم بدون اجازه وارد نمی شود و حق رفت و آمد ندارد چه رسد به شیاطین که دیگر ورودشان ممنوع هستند. الآن هم شیاطین در ملك کبير راه ندارند. عالم، عالم

ملائکه است، در ملک کبیر امام، شیاطین راه ندارند و ملائکه هم بدون اذن کار نمی‌کنند.

مصدق ابرار، طبق قرآن، روایات و زیارات، شیعیان امیرالمؤمنین هستند. در زیارت جامعه کبیره آمده است: «أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاةُ الْأَبْرَارِ» ابرار کسانی هستند که امام، هادی آن‌هاست. اگر هدایت امام به انسان رسید و ذیل هدایت امام حرکت کرد جزء ابرار می‌شود. در سوره انسان، داستان، داستان ابرار است. مردم نسبت به ولایت دو دسته می‌شوند: ابرار و کفار «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا» (انسان/۴). این، داستان کفار است. «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» (انسان/۵) ابرار از جام‌هایی می‌خورند که آمیخته با کافور است. کافور چیست؟ «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ» (انسان/۶)؛ چشمه‌ای است که عباد خدا ساقی آن هستند: «يَشْرَبُ بِهَا»؛ عباد الله نوشاننده هستند، اهل بیت علیهم السلام و امیرالمؤمنین ساقی این عرض چشمه هستند. شاهدش هم این است: «يَفْجَرُونَهَا تَفْجِيرًا» (انسان/۶)؛ خودشان این چشمه را می‌جوشانند و بعد به ابرار می‌خورانند. اما چقدر؟ به اندازه ظرفشان به آن

ها می دهند «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا». امیرالمؤمنین این چشمه را می جوشاند، همه حقایق و اسرار در همین چشمه است؛ ظاهرش چشمه است، باطنش معارف و تقوا است.

طبق روایات، سلسبیل زهری است که خدای متعال برای امیرالمؤمنین قرار داده است و معادل نهر کوثر است. البته هر دو مربوط به امیرالمؤمنین و وجود مقدس نبی اکرم است. فرمود این نهر در جلوی درب بهشت و زیر يك شجره فوق العاده‌ای که شاخ و برگش چنین و چنان است قرار دارد. فرمود وقتی مؤمنین می‌خواهند وارد بهشت شوند، وارد این نهر می‌شوند و خود را شست و شو می‌دهند تا حسد و سایر صفات رذیله‌شان پاک شود. این‌هایی که ما در عالم مُلک می‌بینیم مثال است، خدای متعال در این عالم آبی قرار داده است که انسان با آن خود را می‌شوید تا چرکش برود، این، يك مثل است. خدای متعال آب و چشمه‌دیگری قرار داده است که آن هم شست و شو و تطهیر می‌کند.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام، در نهج البلاغه، نماز را توصیف

می‌کنند می‌گویند: نماز مثل چشمه آب گرمی است که جلوی در خانه انسان باشد و روزی پنج بار خودش را در این چشمه شست و شو کند. دیگر هیچ آلودگی‌ای برای انسان باقی نمی‌ماند. نماز چشمه‌ای است که مُطَهِّر انسان است. روزی پنج بار رو به خدا می‌ایستیم و صفات رذیله، گناهان، عیوب، ناپاکی‌ها و شرک را از وجودمان پاک می‌کنیم و انسان موحد می‌شویم. غبارهایی که در رفت و آمد با دنیا روی دل انسان می‌نشیند با ورود به می‌دان نماز پاک می‌شود. بنابراین شست و شو فقط شستشوی ظاهری نیست. کافور چشمه‌ای است که عباد الله ساقی این چشمه هستند و از این چشمه در جام ابرار به اندازه ظرفشان مخلوط می‌کنند.

فردی از قول یکی از شعرای آیینی تهران که پیرمرد نورانی‌ای بود و اشعار خوبی هم داشت نقل می‌کرد که ایشان گفت روزی به طاقچه نگاه کردم و دیدم کتاب اشعار من قطورتر از دیوان حافظ است. با خودم گفتم حافظ شعر گفته است و من هم شعر گفتم. می‌گفت دست من را گرفتند و به مسجد امام تهران بردند. آن جا يك ته لیوانی ریختند و من خوردم. همین که خوردم شروع به عربده کشیدن کردم، از این سر

مسجد تا آن سر مسجد سر و صدا کردم. بعد مرا به جایی بردند و پرده را کنار زدم، خم‌ها تا سقف آسمان چیده شده بودند. گفتند ما همه این‌ها را به حافظ داده‌ایم و او خورده است، خواستان باشد.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ»؛ این همان چشمه‌ای است که وقتی انسان از آن خورد پاک و مطهر می‌شود. فردی نقل می‌کرد خدمت آقای حق شناس در تهران که از اولیای خدا بودند رفتم، حقیقتاً حاجتی داشتم و گفتم آقا حاجت مرا شما بگویید، ولی ایشان گفت نمی‌گویم. چند بار خواسته‌ام را تکرار کردم. يَكُ روز خیلی اصرار و گریه کردم و قسم دادم و دستشان را بوسیدم، گفت فقط می‌گویم، کانه ضامن گرفتنش نیستیم. ایشان فردا به من فرمودند که گفتند اگر به او بدهیم هَلَاک می‌شود. گفت ما هم خوشحال شدیم که الحمد لله یاد ما هستند، اگر نمی‌دهند ما را فراموش نکردند و حواسشان به ما هست. می‌دانند ظرفیت‌مان چه قدر است. درجات معنوی این گونه است.

رزق‌ها این طور هستند. در همین سوره «هل اتی» از شرابی صحبت می‌شود که «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (انسان/۲۱)؛

اصلش مخصوص معصوم است ولی به ابرار می‌رسد. ابرار، شیعیان حضرت هستند. شراب طهور چیست؟ فرمود: «يَطَهِّرُهُمْ عَمَّا سِوَى اللَّهِ»؛ وقتی می‌خورند از غیر خدا پاک می‌شوند. دیگر غیر خدا در وجودشان نیست. نه به یاد غیر خدا هستند، نه محبت غیر خدا، نه ترس و خوف از غیر خدا. همه وجودشان مشغول به حضرت حق می‌شود. حضرت فرمود: «مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَيِّمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي». در سفره ماه رمضان و شب قدر، محبت اهل بیت را باید خواست تا وقتی انسان از آن خورد مطهر شود و به حیات طیبه برسد.

فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال/ ۲۴) همه شریعت اسلام حیات بخش است. چرا؟ چون باطنش ولایت الله است. فرمود: «ما يحييكم ولَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۱. وقتی حضرت دعوت به نماز، روزه، جهاد و حج می‌کنند در باطن همه این‌ها ولایت امیرالمؤمنین است: «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بَرٍّ فَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصَّيَامُ وَ الزَّكَاةُ»^۲، این

۱- تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۲۷۱

۲- الکافی (ط الإسلامية)، ج ۸، ص: ۲۴۲

ها فرع هستند اگر کسی به این سرچشمه رسید زنده می شود و به حیات طیبه می رسد. این ها رزق های خداست. خدا از این رزق ها هم دارد. از این رزق ها در ماه رمضان و سفره ضیافت خدای متعال است. «من رزقه الله حب الائمة من اهل بیتی فقد اصاب خیر الدنیا و الآخره»؛ با چنین رزقی انسان به همه خیر دنیا و آخرت می رسد و از این بالاتر نمی شود.

این حب درجاتی دارد، «فَلَا يَشْكَنَّ أَحَدٌ أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ»؛ کسی تردید نکند که چنین انسانی وسط بهشت است. این، رزق بهشتی هاست. اگر الآن این حب را به کسی بدهند، وسط بهشت است و در آخرت هم به بهشت می رود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (انفطار/۱۳). انسان این گونه می فهمد، کسانی که نعمت ولایت را شاکرند جزء ابرار به حساب می آیند و چنین افرادی اندک اند.

شیطان، سدّ راه محبّت اهل بیت

طبق آیه قرآن ابلیس لعنة الله علیه انسان را تهدید می کند و برای خدای متعال خط و نشان می کشد. عدوّ الله به جان ما افتاده است و تهدید می کند. می گوید: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (اعراف/۱۶)؛ سر راه مستقیم می ایستم، صراط مستقیم کجا است؟

صراط ولایت است. امام صادق علیه السلام فرمود این تهدید شیطان فارغ از بقیه است و «صَمَدَ لَكَ»^۱؛ یعنی به شما اهل ولایت گفته است و با شما کار دارد: «لَا فَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَنِيَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ إِيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شِمَائِلِهِمْ» (اعراف/۱۷)؛ از چهار طرف به آنها حمله می‌کنم. فرمود: «مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ»؛ آن‌ها را از قیامت غافل می‌کنم و آینده از یادشان می‌رود، «مِنْ خَلْفِهِمْ»؛ به جای اینکه سالکان در راه، حواس‌شان به پیش رو باشد آن‌ها را به پشت سر مشغول می‌کنم. مانند این که فرد با خود می‌گوید حال که بمیریم زن و بچه ما چه می‌شوند؟ خوب، چنین فردی خیال می‌کند خود، زن و بچه‌اش را اداره می‌کند که نگران پشت سرش است؟ ما خودمان را می‌توانیم اداره کنیم که دیگران را اداره نماییم؟ این، خیلی عجیب است. ما خودمان صفر هستیم و خیال می‌کنیم ما می‌توانیم به بقیه چیزی دهیم. همه کاره خدا است و ما کاره‌ای نیستیم. بدین ترتیب همه عمرشان خرج این چیزها می‌شود: «مِنْ إِيْمَانِهِمْ شُبُهَاتٌ» شیطان با شبهات درگیرشان می‌کند و بر آن‌ها می‌بارد. چنین افرادی

مدام می پرسند چرا این حادثه اتفاق افتاد؟ چرا جنگ شد؟ چرا صلح شد؟ چرا فلانی مریض شد؟ «وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ»؛ یعنی شهوات. با شهوات، شبهات، غفلت از آخرت و اشتغال به دنیا، دیگر چیزی برای انسان نمی ماند.

«وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (اعراف/ ۱۷) خواهی دید که اکثرشان نسبت به صراط مستقیم شاکر نیستند. خداوند امام را به عنوان صراط مستقیم به دنیا آورد ولی شیطان نمی گذارد و به دنیا، شهوات و شبهات مشغول شان می کنم و از امام غافل می سازد. اما آن هایی که شاکر نعمت امام هستند در دسته ابرار قرار می گیرند «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان / ۳)، «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا» (انسان / ۴)، إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» (انسان / ۵).

خصایل دنیایی مُحِبِّین

«مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَيِّمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلَا يَشْكَنَّ أَحَدٌ أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي عَشْرُونَ [عَشْرِينَ] خَصْلَةً عَشْرُ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَعَشْرُ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ». محبِّین بیست خصلت و خصوصیت دارند. آن هایی که رزق محبت را دریافت

نمودند جزء محبّین هستند و علامت‌شان بیست خصوصیت است که ده تا در دنیا است و ده تا در آخرت. خصوصیات آخرت مانند پاداشی است که محبّین در آخرت دریافت می‌کنند، حال در مورد خصوصیات دنیایی بحث می‌کنیم: «أَمَّا فِي الدُّنْيَا فَالزَّهْدُ»؛ خصوصیت اول محبّین در دنیا این است که زاهد و فارغ از دنیا هستند. خیلی واضح است. امیرالمؤمنین علیه السلام زهد را معنا کردند: «فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَقَدْ خَرَجَتْ الْأَحْزَانُ وَالْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَلَا يَأْسَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ»^۱. این حدیث را مرحوم کلینی نقل کردند، مرحوم صدوق نیز در کتاب توحید نقل نمودند.

فرمود زاهد کسی است که غصه‌ها و شادی‌های دنیا از دلش بیرون رفته است و بزرگ‌تر از دنیا است. با آمدن دنیا خوشحال نمی‌شود و با رفتن دنیا غصه نمی‌خورد: «فَقَدْ خَرَجَتْ الْأَحْزَانُ وَالْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ». اگر کسی از رزق محبت برخوردار شد غصه‌ها و شادی‌های دنیا از دلش بیرون می‌رود. شادی‌ها و غصه‌های دنیا مربوط به کسانی است که وارد وادی محبت نشدند: «فَقَدْ خَرَجَتْ». از آثار و خصائل

محییّن، زهد در دنیا است. اگر انسان به حب امام و حب الله رسید زاهد می‌شود و دیگر کاری با دنیا ندارد. این خصوصیت در زیارت غدیریه امیرالمؤمنین آمده است.

در این زیارت وجود مقدس امام هادی علیه السلام جملاتی را خطاب به حضرت امیر بیان می‌کنند: «لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَلَا تَفَرِّقُهُمْ عَنِّي وَخَشَةً وَ لَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعاً لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعاً» شما فرمودید مردم اطراف من باشند یا نباشند برای من فرقی نمی‌کند، تجمع‌شان چیزی بر عزت من اضافه نمی‌کند و تفرق‌شان موجب نمی‌شود که من ذلیل شوم و به تضرّع و زاری در مقابل دشمن بیافتم. چرا؟ «إِعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ»؛ شما به خدا تکیه کردید و کسی که معتصم به الله باشد به عزت الهی راه پیدا می‌کند. کسی که با خدا به عزت می‌رسد آمد و شد مردم برای او اثری ندارد. فرق ولی حق با ولی باطل همین است، ولی باطل از توجه مردم لذت می‌برد و ارتزاق می‌کند، و از اینکه ارواح را به خودش متوجه سازد مبتهج می‌شود؛ یعنی از ارواح ارتزاق می‌کند و در واقع آن‌ها را به خود مشغول می‌سازد. امام این طور نیست، اگر مردم بیایند یا بروند برایش

فرقی نمی‌کند. لذا هیچ وقت مردم را به خودش دعوت نمی‌کند. فرمود من شما را برای خدا می‌خواهم نه برای خودم و دنیا.

«إِعْتَصَمْتَ بِاللَّهِ»؛ کسی که با تکیه بر خدا عزیز شد، آمد و شد دنیا در او اثری ندارد، «أَثَرَتِ الْآخِرَةُ عَلَى الْأُولَى فَرَهَدَتْ»؛ شما آخرت را بر دنیا برگزیدی و زاهد شدی. زهد و فراغت در دنیا توجه بالاتری می‌خواهد. تا آن توجه بالاتر در انسان پیدا نشود نمی‌تواند زاهد شود. کسی که تمام افق دیدش منحصر در دنیا است چگونه می‌تواند زاهد در دنیا باشد؟ باید اتفاقی در دلش بیافتد تا این دل بزرگ‌تر از دنیا شود و به شرح صدر برسد.

خدای متعال می‌فرماید: «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (انعام/۱۲۵)؛ خدای متعال اگر بخواهد کسی را هدایت کند به او شرح صدر می‌دهد تا حقیقت مقام اسلام، و تسلیم بودن در برابر خدای متعال و ولی خدا برایش حاصل شود. این، شرح صدر می‌خواهد که هیچ چیز انسان را این طرف و آن طرف نبرد، امواج دنیا تکانش ندهد و دنبال رو امامش باشد. مقام اسلام شرح صدر

می‌خواهد، والا انسانی که شرح صدر ندارد همه چیز او را به حرکت درمی‌آورد. اگر يك پشه در فنجان بیفتد طوفانی برپا می‌شود، ولی اگر چندین کشتی در درون دریا بیفتند گم می‌شوند. اگر شرح صدر نبود، امواج، انسان را این طرف و آن طرف می‌برد.

چه وقت انسان به این سو و آن سو نمی‌رود؟ وقتی که به شرح صدر می‌رسد. شرح صدر چیست؟ خدای متعال فرمود: «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهَ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ». از وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند شرح صدر چیست؟ حضرت فرمودند شرح صدر نوری است که «يَقْذِفُهُ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ»؛ نورانیتی در قلب مومن وارد می‌شود و انسان مؤمن، شرح صدر پیدا می‌کند. حال چه این نور، نور الهی باشد یا نور امام.

از حضرت سؤالی پرسیده شد و ایشان پاسخ دادند، ولی ظاهراً جواب حضرت را نفهمیدند و به حضرت عرض کردند علامت هم دارد؟ حضرت فرمودند علامتش سه چیز است: «التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَوْتِ»^۱.

وقتی این نورانیت می‌آید شرح صدر را با خود می‌آورد. دل‌کندگی از دنیا، انابه به دارالخلود، توجه به آخرت، و استعداد برای رفتن و عبور از دنیا شرح صدر می‌خواهد و انسان بدون آن نمی‌تواند در دنیا زاهد شود، لذا آن نورانیت و شرح صدر باید بیاید. فرمود اگر کسی به حب امام رسید اثر اولش در دنیا زهد است که این، همان شرح صدر، نور محبت و ولایت امام، و نور قرآن و هدایت است، که اگر به کسی داده شد به شرح صدر می‌رسد.

پس اولین اثر محبت امام زهد است و انسانی که این نور وارد قلبش می‌شود زاهد در دنیا می‌گردد. دنیا بیاید یا برود برایش هیچ فرقی نمی‌کند. آن روزی که دنیا می‌آید متوجّه نمی‌شود که وقتی می‌رود غصه بخورد. مشغول به جای دیگری است. کسی که به امامش مشغول است این آمد و شدها اثری در او ندارد. اصطلاحاً می‌گویند پشه می‌خواست از روی درخت چنار بپرد، گفت خواست باشد می‌خواهم بپریم، خودت را بگیر. چنار گفت نفهمیدم چه وقت نشستی که حال می‌خواهی بپری. مؤمن این گونه است. اگر دنیا بیاید مثل اینکه پشه‌ای بر درختی نشسته باشد انسان مؤمن متوجّه نمی‌شود که وقتی

دنیا بخواهد برود غصه بخورد. زهد بزرگی و شرح صدر می‌خواهد. فرمود اگر به محبت امام رسیدید اولین اثرش زهد در دنیا است.

حال که انسان زاهد در دنیا شد آیا بیکار است؟ نه! فرمود: «وَالْحِرْصُ عَلَى الْعَمَلِ» حریص در عمل است. آدم محب يك لحظه بیکار نیست. آدمی که محبت امام در دلش است نمی‌تواند بیکار باشد. کسی که قلبش وارد بهشت شد نمی‌تواند در دنیا بیکار باشد. ما برای لذات دنیایی سر از پا نمی‌شناسیم. اگر کسی به بهشت رسید «فَلَا يَشْكُنُ أَحَدٌ فِي الْجَنَّةِ»؛ «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (انفطار / ۱۳)؛ ابرار الآن وسط بهشت هستند. کسی که وسط بهشت است نمی‌تواند در دنیا بیکار باشد رغبت به بهشت و آن مقامات خواب را از انسان می‌گیرد.

حال اگر کسی به مقام محبت امام رسید، در دنیا حریص بر عمل می‌شود. این، علامت دومش است. نسبت به دنیا فارغ است ولی در دنیا مشغول بالعمل است و بیکار نیست. بیش از همه کار می‌کند ولی دیگر برای دنیا کار نمی‌کند. کسی که قلبش در بهشت است نمی‌تواند برای دنیا کار کند. آدم تا قلبش در دنیا است نمی‌تواند برای دنیا کار نکند. اگر قلب انسان هم وارد عالم بهشت شد دیگر نمی‌تواند برای

دنیا کار کند. آیا الآن می‌توانیم برای رحم مادر کار کنیم؟ هر چه برای رحم مادر دست و پا بزنیم ممکن نیست. اگر کسی وارد بهشت شد دیگر نمی‌تواند برای دنیا کار کند ولی در دنیا بیکار هم نیست «قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَّةِ وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ»^۱ قلبشان در بهشت است و در دنیا از همه بیشتر کار می‌کنند؛ هیچ کس به اندازه امیرالمؤمنین در این دنیا کارهای بزرگ نکرده است.

بعد فرمود: «وَالْوَرَعُ فِي الدِّينِ» ویژگی و خصلت سوم اهل محبت این است که اهل ورع و تقوا می‌شود. در دین و در دینداری خائف است. ویژگی چهارم: «وَالرَّغْبَةُ فِي الْعِبَادَةِ» اگر حب امام در دل کسی پیدا شد، راغب در عبادت می‌شود و می‌ل به بندگی پیدا می‌کند. در روایات است که «اصحاب الميمنة» که همین ابرار، محبین و شیعیان هستند دارای چهار روح هستند. یکی روح «الشَّهْوَةُ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ»^۲ وقتی این روح در انسان دمیده شد می‌ل و اشتها به عبادت پیدا می‌کند و از معصیت کراهت دارد. این که گاهی

۱- نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، ص: ۳۰۲

۲- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۴۴۶

انسان از معصیت خوشش می‌آید بدین خاطر است که هنوز آن ارواح در انسان دمیده نشده است. اگر کسی به امام و محبتش رسید که سرچشمه حیات است و همه شعب حیات از این محبت ناشی می‌شود، ارواح در انسان دمیده می‌شود.

حب الامام حضور امام در قلب انسان است که در این صورت همه ارواح در انسان دمیده می‌شود. یکی از آن ارواح «حب الشهوه» است: «فَبِهَا اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ» می‌ل به سیری ندارد، هر چه نماز و قرآن می‌خواند، تحصیل علم و خدمت می‌کند سیر نمی‌شود. «وَكِرْهُوا مَعْصِيَةَ اللَّهِ»؛ از معصیت متنفر است و نمی‌تواند به غیبت گوش کند، همین طور در مورد معاصی دیگر.

یکی از آثار و علامات حب الامام این است که «وَالْوَرَعُ فِي الدِّينِ وَ الرِّغْبَةُ فِي الْعِبَادَةِ وَ التَّوْبَةُ قَبْلَ الْمَوْتِ» قبل از این که فرصت را از دست بدهد، وقتی محبت امام آمد، مسیرش رو به خدا برمی‌گردد. انسانی که در حال حرکت به سوی دنیا بود با محبت امام مسیر دلش عوض می‌شود. محبت خدا و ائمه انسان را به مسیر الهی بازمی‌گرداند. توبه به همین معناست. وقتی محبت امام در دل انسان قرار

گیرد انسان رو به عالم امام و عالم الهی می نماید و دیگر نمی تواند در دنیا بماند. این، همان «وَالْتُوبَةُ قَبْلَ الْمَوْتِ» است.

در همین دنیا به امام و وادی ولایت رجوع می کند بر می گردد. مسیر گناه، کج شدن مسیر انسان از وادی توحید و ولایت است. توبه یعنی برگشتن به وادی توحید و ولایت. اگر حب الامام در قلب کسی آمد و خدا به او این رزق را داد علامت دنیایی اش این است که این فرد در همین دنیا مسیرش را بر می گرداند. در حین رفتن به مسیر دیگر همین که جاذبه و حب امام می آید مسیرش را بر می گرداند و به سمت امام و خدا بر می گردد. این، پنجمین علامت دنیایی محبین است، محبین تائب الی الله هستند.

آن چه که مانع توبه است، چیست؟ حب الدنیا؛ چنان که در دعای سحر آمده است: «سَيَدِي أُخْرِجَ حُبُّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي» اول، حب دنیا مانع محبت است. فرمود: «حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا»^۱ در همان روایت فرمود طعم ایمان را نمی چشید «حَتَّى لَا يَبَالِي مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا» کسی که مدام نگران است که چه

کسی در دنیا برد و چه کسی خورد. البته بحث بی‌عدالتی و این که انسان نگران بی‌عدالتی و ظلم باشد چیز دیگری است. «حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا»؛ تا انسان زاهد نشود به شیرینی ایمان دست نمی‌یابد.

مرحله اول این است: «سَيَدَىٰ أُخْرِجَ حُبُّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي»؛ مرحله ی دوم این است: «و اجمع بيني وبين المصطفى و آله خيترك من خلقك و خاتم النبيين محمد صلّ الله عليه و آله و سلّم» وقتی دنیا از دل بیرون رفت، انسان با بهشت مأنوس می‌شود که نبی اکرم و اهل بیت همان بهشت در دنیا هستند. خداوند بهشت را از نور حضرت خلق کرده است، آن‌گاه خود حضرت را به این دنیا فرستاده است.

وقتی انسان با پیامبر جمع شد وسط بهشت قرار می‌گیرد آن‌گاه چه می‌شود؟ «و انقلبی الى درجة التوبة اليك»؛ انسان به مقام توبه می‌رسد. حب امام مقام توبه می‌آورد. اگر کسی وارد وادی ولایت شد رجوع الی الله می‌کند. بیرون از وادی ولایت رجوع الی الله نیست. هزار مرتبه بگو استغفر الله! چه فایده‌ای دارد! توبه یعنی رجوع به وادی ولایت امام. حضرت در باب گناه فرمود شب هنگام که محاسبه می‌کنید اگر

دیدید گناه کردید استغفار کنید و عهد صلوات و لعنتتان را تجدید کنید. بنابراین توبه از آثار محبت امام است. اگر این رزق به کسی داده شد تائب می شود و رجوع الی الله در او ایجاد می گردد. این رزق جامع است؛ یعنی همه مقاماتی را که باید يك عمر التماس کنیم تا به دست آوریم با حب امام يك جا به دست می آید.

ویژگی دیگر اهل حب این است: «وَالنَّشَاطُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ»؛ نه فقط شب زنده دار می شود بلکه شب ها خوابش نمی برد و با نشاط از خواب بلند می شود، کسل نیست. گاهی انسان با اجبار از خواب بلند می شود و ناپله ای می خواند، ولی گاهی بی قرار است. آن هایی که محبت امام روزی شان می گردد در شب زنده داری بی قرار می شوند. می خوابند که زودتر بلند شوند و عبادت کنند. اصلاً به امید بیدار شدن می خوابند نه اینکه برای خوابیدن بخوابد. می خوابد برای اینکه بلند شود؛ چون نمی شود که انسان نخوابد. خواب هم عالمی است که باید واردش شویم و از آن استفاده ببریم. «وَالنَّشَاطُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ»؛ در شب زنده داری اهل نشاط است و با نشاط شب زنده داری می کند. این، اثر محبت است.

ویژگی دیگر «وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ»؛ کسی که به حب امام رسید به چیزی که در دست مردم است کار ندارد. چیزی دست مردم نیست. کسی که به مقام امامش رسید، در مقایسه با دارایی امام، دارایی مردم برایش هیچ است. چرا؟ چون به امام رسیده است و رزق محبت امام جایی برای سایر محبت‌ها نمی‌گذارد. هر چه مردم دارند مال خودشان است و گوارای‌شان باد. وقتی انسان به اینجا رسید «مَأْيُوسٌ عَنِ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ» می‌شود. امیدش به دست مردم نیست که این، جزء شَرک‌های خفی است. با محبت، این شَرک از او برداشته می‌شود.

ویژگی دیگر این که «وَحِفْظُ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ نه فقط امر و نهی خدا را گوش می‌دهد عمل می‌کند. محافظ امر و نهی خدا است، مراقب است که تخفیف صورت نگیرد و نماز، سَبک شمرده نشود. حفظ امر و نهی الهی اثر محبت است. کسی که محبت امام در دلش پیدا می‌شود نسبت به امر و نهی خدا غیور می‌گردد. طاعت محبین با بقیه فرق می‌کند.

ویژگی دیگر این که «وَالْتَّاسِعَةُ بُغْضُ الدُّنْيَا»؛ دنیا در نظرش

مبغوض می‌شود و کینه دنیا در دلش است. چرا؟ چون دنیا انسان را از امام جدا می‌کند: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى» (اعلیٰ/ ۱۶-۱۷)؛ شما دنیا را انتخاب می‌کنید ولی آخرت خوب است، آخرت ماندگار است، حضرت فرمود: «دنیا محیط ولایت دشمنان ما است ولی آخرت ولایت مختص ولایت ما است». در عالم طبیعت دو وادی وجود دارد؛ یکی وادی ولایت امام است، و دیگری وادی ولایت ائمه جور، یکی ظلمات است و دیگری نور، یکی حیات است و دیگری موت، یکی بهشت است و دیگری جهنم؛ این‌ها اوصاف قرآنی است.

کسی که وارد وادی محبت و ولایت امام شد بغض ولایت ائمه جور در او پیدا می‌شود. آن‌ها آخرت‌شان هم دنیا است. نمازشان هم دنیایی است. این‌ها خوابیدن‌شان هم عبادت است: «لَا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةً وَ لَا بَیْعَ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ» (نور/ ۳۷)؛ محبین این طور هستند، این‌ها بازارشان مسجد است ولی آن‌ها مسجدشان هم بازار است. کسی که محبت امام در دلش آمد مظاهر ولایت کفار در نظرش مبغوض می‌شود، تمدن مادی با همه‌ی وسعتش مبغوض او است.

نمی‌تواند این تمدن را دوست داشته باشد و از آن خوشش نمی‌آید. چون محبت آخرت در دلش آمده است کفر و فروع کفر را می‌شناسد. ویژگی دیگر این که: «عاشرة السخاء»؛ ویژگی دهم سخاوت است، کسی که محبت امام در دلش آمد همه چیزش را ارزان و راحت می‌دهد. سخاوت یعنی انسان از این که امکانات خود را خرج کند لذت می‌برد. اگر ریشه سخاوت محبت شد این گونه می‌شود. اثر محبت خدا در دل این است که انسان همه امکانات، و جان و مالش را در راه خدا می‌دهد و لذت می‌برد. کسی که جان و مالش را می‌دهد و رنج می‌برد سخی نیست. چنین انسانی ریاضت می‌کشد و می‌خواهد تمرین سخاوت کند. تمرین سخاوت خوب است ولی این، سخاوت نیست. سخی کسی است که از دادن لذت می‌برد از این که سر سفره اش بنشینند و آبرو و مقامش را برای دیگران خرج کند لذت می‌برد.

سخاوت این گونه است که انسان با خدا داد و ستد می‌کند. بدترین صفات بخل است؛ چرا که وقتی خدا به انسان می‌گوید چیزی را به من بده، آن را نزد خود نگه می‌دارد. محبت اهل سخاوت می‌شوند؛ یعنی هر چه خدا از آن‌ها بخواهد با دست و دلبازی در راه خدا می‌دهند و

بخیل نیستند. اگر خداوند جان و مال شان را بخواهد می دهند و از این که با خدا معامله می کنند و امکانات را به خدا برمی گردانند لذت می برند. اثر سخاوت این است که فرد سخی حاجات مؤمنین را هم اجابت می کند، هیچ کس از او چیزی نمی خواهد الا این که به او می دهد. چرا؟ چون می داند که این دست ها حواله های خدا هستند. اصل سخاوت برگرداندن به خدا است و سخی آن کسی است که در معامله با خدا سبک بال است. سخاوت نسبت به مؤمنین فرع بر سخا نسبت به خدای متعال است. محبّین به مقام سخا می رسند خون و جان شان را می دهند و اصحاب سیدالشهدا می شوند.

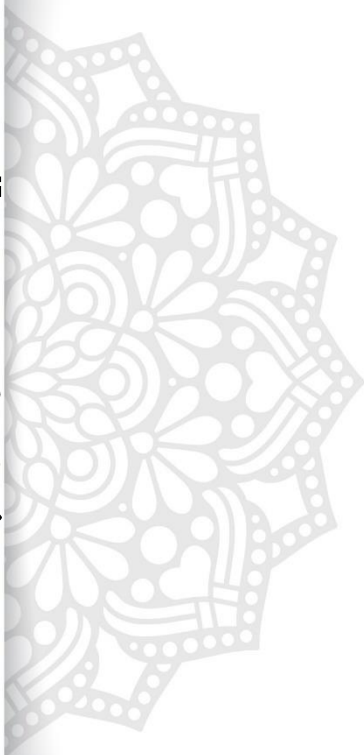
حضرت سیدالشهدا به یارانش می گوید بروید که من تکلیف را از شما برداشتم. می گویند کجا برویم؟ این يك جان را کجا ببریم؟ پای شما این خون را ندهیم کجا برویم؟ به هر حال که این خون ریخته می شود و می میریم، چرا در رکاب شما به شهادت نرسیم؟ محبّین این طور هستند، سپر امام حسین علیه السلام می شوند و سیزده چوبه تیر بر تن شان می نشیند و به حضرت می گویند: «هل أوفیت»؛ آیا وظیفه خودم را انجام دادم؟ این، خاصیت محبّین است. انسان نسبت به همه

چیز سخا پیدا می‌کند.

سیدالشهدا امام اهل سخاوت است. حضرت در گودی قتلگاه جمله‌ای فرمودند که بعضی معنای لطیفی برایش کردند: «إلهی رضای بِقَضَائِكَ تَسْلِيماً لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ». «یا غیاث المستغیثین» یعنی چه؟ یعنی خدای متعال دست حضرت ابراهیم را گرفت و گفت: «قد صدقت الرؤیا»؛ فرمود همین بود، بس است. گویا زبان حال حضرت این است که من همه چیز خود را دادم، خون از تمام زخم‌های بدنم جاری است، صدای العطش بچه‌هایم را هم می‌شنوم ولی کار در این جا تمام نشود. قرار ما بیشتر از این بود، «یا غیاث المستغیثین»، دست مرا رها نکنی! این سخاوت است. هنوز باید بدن من زیر سُم اسب‌ها برود، سر من بر نیزه‌ها برود، اهل بیت من باید اسیر شود، باید با سر این کاروان را همراهی کنم، سر من باید چراغ راه این کاروان باشد.

گفتار ۴

راه‌های رسیدن به
محبت الهی: تطهیر،
تسلیم، صلوات



متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۶ خرداد ۹۵ است که به ماه مبارک رمضان در شاهرود برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می‌دارند، قدم اول در رسیدن به این مقام، محبت اولیاء الهی و قدم بعد، آن است که همه دوستی‌ها و دشمنی‌های انسان به خدای متعال بازگردد؛ محبت الهی به محبت اهل ایمان و بغض اهل معصیت منتهی شود. یکی از شعبه‌های محبت انسان به خدای متعال محبت به مومن است چرا که گوهر وجودی مومن ایمانش است و ایمان چیزی جز حب الله و حب امام علیه السلام نیست. طهارت راه رسیدن به مقام حب الهی است زیرا قلبی که آلوده باشد ظرف محبت اولیاء خدا و حضرت حق نیست. بنابراین مقام محبت و ولایت به عبدی عطا نمی‌شود تا اینکه خدای متعال قلبش را تطهیر کند و اگر انسان مقام سلم پیدا کند خدای متعال او را تطهیر می‌کند. پس شروع این راه از وادی تسلیم است و مقام سلم مقدمه تطهیر و تطهیر مقدمه نورانیت است. بنابراین ما باید تلاش کنیم تا در این مسیر قرار گیریم تا به مقصود برسیم. در این میان کثرت صلوات، دعا و اشک بر سیدالشهدا علیه السلام از راه‌های می‌انبر برای رسیدن به گنجینه محبت الهی است.



مقام محبت الهی و راه رسیدن به آن

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم
والحمد لله رب العالمين و صل الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين
و اللعن على أعدائهم أجمعين. «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا
لِّلَّهِ» (بقره/۱۶۵) در جلسات قبل اشاره کردیم یکی از سرمایه‌های
که ما باید در عالم دنیا کسب کنیم یا به تعبیر بهتر به فعلیت برسانیم
و خدا این سرمایه را در فطرت ما قرار داده، محبت خدای متعال و
معرفت او است. عرض کردیم اینکه مخلوق بتواند به محبت خدای
خود برسد با اینکه در قدم اول بسیار دور از ذهن به نظر می‌آید ولی
چون خدای متعال آن را در فطرت و سرشت ما قرار داده و ما فطرتاً
محبّ خدای متعال هستیم، امری می‌سور است و ما باید تلاش
کنیم موانع را از سر راه فطرت کنار بزنیم و از طریق به فعلیت رسیدن
فطرتمان به محبت خدای متعال برسیم. در هر صورت ما به این دنیا
دعوت شده ایم که به مقام محبت برسیم. اگر کسی به مقام محبت
الهی برسد همه کارهای او بهترین کارها می‌شود؛ اعمال او احسن

الاعمال و نیت او احسن النیات می شود. هر کاری که انجام می دهد برای محبت خداست حتی نظر به ثواب خدای متعال یا عقوبت الهی ندارد.

قدم اول در رسیدن به مقام محبت، محبت اولیاء الهی است که معصومین علیهم السلام هستند؛ محبت آنها طریق محبت خدای متعال است «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ». در قدم بعد محبت الهی باید به «الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ» تبدیل شود یعنی همه دوستی ها و دشمنی های قلب انسان مشغول به حضرت حق باشد و همه دوستی ها و دشمنی های او به خدای متعال بازگردد. در مدح این صفت که انسان محبت و بغضش برای خدای متعال باشد روایات بسیار زیادی است که برخی از آنها را اشاره کردم چند مورد دیگر هم کوتاه خدمت شما تقدیم می کنم.

محبت مؤمن، از شاخه های محبت خدای متعال

روایتی در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام از وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که تعبیر دقیق و لطیفی است؛ «وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَكْثَرِ شُعَبِ الْإِيمَانِ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَ أَعْطَى فِي اللَّهِ وَ مَنَعَ فِي اللَّهِ

فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ^۱ مودت و دوستی مومن نسبت به مومن دیگر اعظم شعب ایمان است. اگر کسی نسبت به مومنی وُدّی داشته باشد یکی از شعبه‌های ایمان در دل انسان است بلکه مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ است.

عرض کردیم اصل ایمان، محبت خدا و اولیاء خدا است؛ «هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ» آشکار است حُبّ المومن، حُبّ الله است و مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ است. یکی از شعبه‌های محبت خدا، محبت مومن است. اگر مومنی را دوست بدارید و با او دوستی و محبت کنید، از سر محبت به او گره بخورید این وُدّ از اعظم شعب ایمان است. تعبیر بسیار بلندی است؛ انسان، مومن را دوست بدارد گوهر وجودی مومن ایمانش است. ایمان چیزی جز حب الله و حب امام نیست. مومن آن کسی است که خدا، ولی خدا، خلفاء الهی علیهم السلام و معصومین را دوست می‌دارد. عرض کردیم «عَلَى حُبِّهِ إِيْمَانٌ» اصل ایمان محبت خدا است؛ محبت خدا مجسم در محبت معصوم می‌شود. اگر کسی به محبت خدا و رسول رسید، وُدّ

او از اعظم شعب ایمان است. یکی از بهترین و عظیم ترین رشته‌ها و شعبه‌های ایمان در قلب ما این است که نسبت به مومن و دّ داشته باشیم. لذا محبت مومنین برای ایمانشان است برای آن گوهری است که از محبت خدا در دلشان وجود دارد این رشته ایمان رشته محبت خدا است. در حقیقت دوست داشتن مومن به تعبیری دوست داشتن خدا است. از شعبه‌های محبت انسان به خدای متعال، محبت به مومن است.

لذا حضرت ذیل این حدیث فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِي اللَّهِ» اگر کسی فقط در راه خدا دوستی و دشمنی کند اساس حب و بغض او محبت خدا باشد «وَ أُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَ مَنْعَ فِي اللَّهِ» همه داد و ستدش برای خدا باشد اگر خیر و بخشش می‌کند اگر جایی منع می‌کند برای خدا باشد، برای نفس یا برای شیاطین نیست؛ او بزرگ‌تر از آن است که برای اینکه او را احترام کنند یا احترام نکنند، تحویل بگیرند یا نگیرند، در او دگرگونی پیدا شود؛ اعطا و منعش برای خدا است. اینکه او را تکذیب یا تایید کنند در داد و ستدش اثر ندارد برای خدا عطا و منع می‌کند. حضرت فرمود اگر

کسی اینگونه شد «فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ» او از اصفیاء الهی و از برگزیدگان خدا است؛ از آنهایی که خالصه‌های خدا است. بنابراین ما باید به این نقطه برسیم.

نشانه حب الهی

در حدیث دیگری جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده مرحوم کلینی از ایشان نقل می‌کنند فرمودند: اگر می‌خواهید بدانید خیری در شما وجود دارد و خدای متعال قصد خیر درباره شما دارد؟ «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يَحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيَبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يَحِبُّكَ وَإِنْ كَانَ يَبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيَحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَفِيكَ شَرٌّ وَاللَّهُ يَبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»^۱ به قلب خودتان نگاه کنید؛ اگر دیدید قبلتان اهل طاعت خدا را برای اینکه بنده خدا هستند و بندگی می‌کنند دوست می‌دارد و اهل معصیت را برای اینکه اهل معصیت هستند دشمن می‌دارد. پس بدانید در شما خیری است. خدای متعال گوهری در شما قرار داده و شما را برای همین خیری که در

وجودتان است دوست می‌دارد. اما اگر بعکس دیدید قلبتان بندگان خدا را دشمن و دشمنان خدا را دوست می‌دارد بدان که در تو خیری نیست و خدا هم شما را دوست نمی‌دارد نسبت به شما دشمنی دارد. آدمی همنشین کسی است که دوست می‌دارد. این معیت، معیت همه وجود انسان است اصلاً محبت، حضور محبوب در وجود انسان است.

این روایت را مختصری ترجمه کنم؛ فرمود: «فَإِنْ كَانَ يَحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيَبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يَحِبُّكَ». در باب اهل طاعت باید گفت طاعت مقاماتی دارد طاعت اصلی در موضوع توحید و ولایت است. اگر کسی در موضوع توحید و ولایت مطیع خدای متعال باشد، انسان باید او را دوست بدارد ولو اینکه در اعمالش بدی داشت. انسان باید نسبت به آن عمل ابراز نفرت کند. نهی از منکر اولین مرتبه اش مرتبه قلبی است. انسان باید در قلبش از منکر بدش بیاید ولو خودش انجام دهد و از معروف خوشش بیاید ولو دیگری داشته باشد. اصل طاعت در موضوع توحید و ولایت است اگر کسی در این موضوع مطیع خدای متعال باشد انسان باید او را

دوست بدارد. بنابراین اگر شخص در عمل از دایره اطاعت خارج شد انسان باید نسبت به عملش بغض داشته باشد نه نسبت به خود شخص. این مضمون روایات است که ملاحظه فرمودید.

نشانه اهل طاعت و معصیت

از وجود مقدس موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده است به حضرت عرض شد بعضی از دوستان شما معصیت‌هایی می‌کنند ما از آنها تبری بجوئیم و فاصله بگیریم؟ حضرت فرمود از خودشان تبری نجوئید ولی از عملشان تبری بجوئید. گفت بگوئیم فاسق هستند؟ فرمود نگوئید فاسق هستند آنها فاسق العمل و طیب الروح هستند. بنابراین اگر کسی اهل معصیت‌های عملی بود ولی اصل توحید و ولایت و بندگی خدا را قبول کرده مطیع خدا است و این تکلیف را پذیرفته این آدم از کسانی است که ما باید نسبت به او ودّ داشته باشیم. بعکس اگر کسی در این موضوع با خدای متعال مخالفت کند ولو در فروع اهل عمل باشد نباید با او مودت کرد دوستی با او جایز نیست او اهل معصیت الله است اهل طاعت نیست. اگر کسی در اصلی‌ترین تکلیف با خدا مخالفت کند او اهل طاعت نیست. این حدیث مفصل و نورانی است چون در ذیل حدیث

منع شده از اینکه این حدیث خوانده شود، حضرت فرمودند این را نگوئید. من فقط ارجاع می‌دهم يك قسمت از حدیث را می‌خوانم. آخرین حدیث کتاب علل الشرائع مرحوم صدوق است، حدیث بسیار مفصل و دقیقی است حضرت آیات متعددی را در این حدیث آوردند و معنا کردند.

من این قسمت حدیث را عرض می‌کنم شخصی محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شد، حضرت مطالبی فرمودند به او فرمودند اگر سوالی در ذهنت است پیرس. گفت آقا من از دوستان شما خیلی تعجب می‌کنم با دوستان شما معاشرت دارم اهل محبت نسبت به شما هستند ولی معاصی‌ای انجام می‌دهند که آنها را شمرده. صدر این روایت آمده است آن شخص می‌گوید آقا مومن ممکن است دروغ بگوید؟ حضرت می‌فرمایند نه مومن دروغ نمی‌گوید؛ ممکن است فحشا کند؟ حضرت فرمودند نه؛ مومن معصیت و لغزش و گناه ندارد؟ فرمودند لمم دارد. یکی از معانی‌ای که برای لمم بیان کردند، گناه صغیره است مثل فحشا و دروغ و اینها نیست سیره و سرشت نیست لغزش است.

سپس به حضرت عرض کرد من بسیار تعجب می‌کنم بعضی دوستان شما گناهان سنگینی مرتکب می‌شوند شما فرمودید مومن شیعه این گناهان را انجام نمی‌دهد، البته شیعه اگر کامل باشد همینطور است. حضرت فرمودند اگر سوالی است پرس گفت آنچه من را بیشتر شگفت زده کرده مخالفان شما هستند آنها اهل نماز، روزه، امانت داری، صدق و... هستند و از گناهان دوری می‌کنند اهل فحشا نیستند بسیار تعجب می‌کنم آنها اینطور و اینها اینطور هستند. شما فرمودید شیعه ما گناه نمی‌کند الا لمم، لغزشی است گناه صغیره‌ای از او سر می‌زند بر آن اصرار نمی‌کند بلافاصله توبه می‌کند.

حضرت بلافاصله سوالی کردند من این قسمت حدیث را می‌گویم. حضرت از عقیده این دو دسته سوال کردند عقیده شان چطور است؟ گفت آن که گناه می‌کند شما را دوست دارد اگر دنیا را به او بدهید دست از شما بر نمی‌دارد، آن هم که مخالف شما است اهل نماز و روزه و صلاح است هر کاری انجام دهید از مسیر خود جدا نمی‌شود به مسیر شما نمی‌آید ولی نماز می‌خواند روزه می‌گیرد امانت دار است. حضرت فرمودند آن یکی اگر قطعه قطعه اش کنند حاضر

نیست از ما دست بردارد و آن دیگری اگر زیر و زبرش کنید در راه ما نمی‌آید. بعد حضرت سَری را گفتند که من آن را عرض نمی‌کنم که بحث اختلاط گل‌ها و سرشت‌ها است. حضرت فرمودند هر چه صفت بد شما می‌بینید مال آنها و هر چه خوبی می‌بینید مال اینطرف است. و خدای متعال آنها را با عدل خود تفکیک می‌کند گناه آنها طرف خودشان و صواب اینها طرف خودشان می‌آید. عرض کردم خواندن این روایت منعی دارد من مفصل نمی‌خوانم. این روایت يك بحث جدی است منتها سوالات جدی ذیل آن مطرح شده که جایش نیست.

هدف غرب، اقامه فرهنگ مادی در جهان

اکنون آن طرف عالم عده‌ای فاسد دور از خدا يك تمدن مادی مبتنی بر استکبار در مقابل خدای متعال درست کردند. بنیان این تمدن بر انکار خدای متعال و ارزش‌های الهی است. هر کس بگوید اینطور نیست پیدا است این تمدن را نمی‌شناسد. ساده لوح است هر کس بگوید تمدن غرب ضد خدا نیست این تمدن را نمی‌شناسد. این تمدن نظم خیابانی، قطار برقی و... نیست، این تمدن بنیانش بر استکبار علی الله است، سپس به يك تمدن و مدنیت تبدیل شده

است. مدنیت هم نیست جنگل مدرن، توحش منظم است، درون آن انسانیتی نیست. اما بعضی ساده انگاری می کنند خیال می کنند آنجا انسانیت است، اینطور نیست نمی خواهیم بگوییم در غرب آدم خوب نیست، در کاخ فرعون هم آدم خوب بود حضرت موسی کلیم از انبیاء اولوالعزم در کاخ فرعون بزرگ شد، همسر فرعون از موحدانی بود که قرآن مثل می زند ولی معنایش این نیست که کاخ فرعون، کاخ بندگی است.

دستگاهی در غرب درست کردند و به دنبال این هستند که فرهنگ مادی را در جهان اقامه کنند یعنی نمی خواهند فقط خودشان دنیاپرست باشند می خواهند همه عالم دنیاپرست شود. می خواهند همه عالم با تفکر آنها زندگی کند. در جنگی که با دنیای اسلام راه انداخته بودند و به اصطلاح خودشان برخورد تمدن ها را مطرح کردند، متفکرین آمریکایی نامه ای نوشتند و از بوش حمایت کردند. همه حرفشان این بود که این جنگ ایدئولوژیک است، این جنگ برای گسترش ایدئولوژی آمریکایی در جهان است. به این معنا که آنها معتقد بودند: تفکر، ایده، اعتقاد و اخلاق ما باید جهانی شود

ما برای این می‌جنگیم؛ مسئله نفت و ذخائر خاورمیانه مسائل درجه دوم هستند.

اکنون تمدن مادی پیا کردند و به دنبال گسترش اخلاق مادی و تغییر فرهنگ هستند. به تعبیر مقام معظم رهبری آنها به نظریه هم اکتفا نمی‌کنند. قبح معصیت‌ها را ریخته اند، معروف شده منکر و منکر شده معروف، به این هم اکتفا نمی‌کنند و در جهان بیش از این جلو خواهند رفت و می‌روند، قبح همه چیز را می‌خواهند بریزند و با برنامه ریزی دنبال آن هستند.

يك جوان مومنی كه دلش نمی‌خواهد معصیت كند و از دوستان اهل بیت است به راه معصیت آنها می‌رود كه نباید برود، باید تبری جوید؛ اگر تبری نكرد گرفتار می‌شود؛ باید از خودشان و همه لوازمشان تبری كرد. اگر چنانچه این جوان مومن به این نکته توجه نكرد و گرفتار شد، چه کسی این جوان مومن را به گناه انداخته است؟ او باید گناه می‌كرد؟ آدم خوب متدینی كه دلش نمی‌خواهد از خدا فاصله بگیرد. البته نمی‌خواهیم توجیه كنیم بگوییم او كارش بد نیست ولی اساس فعل آن طرف است؛ آنها دارند اخلاق و فرهنگ

مادی و دنیاپرستی را اقامه می‌کنند فرهنگ دنیاپرستی را در جهان اشاعه می‌دهند، آدمی هم این طرف دنیا ذیل فرهنگ آنها گناه می‌کند.

این شبکه‌های مجازی‌ای که امکاناتش را فراهم کردند برای این است که فرهنگ مادی را در جهان گسترش دهند از این طریق اقتدار پیدا کنند؛ اینها ابزار قدرت آنها است. گوگل و امثال آن از بزرگ‌ترین دستاوردهای علوم انسانی برای غرب است. یکی از سیاستمداران غرب گفته بود علوم انسانی ما باید به این مسائل ختم شود ما از آنها اقتصاد نمی‌خواهیم ما می‌خواهیم ابزاری برای ما تولید کنند که فرهنگ ما را در جهان گسترش دهند و همه جهان را زیر سیطره فرهنگ ما بیاورند. غرب در حال انجام چنین کاری در جهان است. اینطرف هم آدم‌هایی ممکن است گرفتار شوند سوال این است این بدی مال آنها است یا مال اینها؟ اینها اصلاً بدی نمی‌دانند آنها دنبال تغییر فرهنگ و اشاعه فحشا هستند این بدی از آن طرف آمده اینها مختص عالم دنیا است عالم دنیا عالم اختلاط است: اختلاط حق و باطل، اختلاط ایمان و کفر. اینکه از کجا شروع شده در آن

حدیث حضرت توضیح دادند ولی این اختلاط است و این اختلاط را هم خدای متعال در قیامت جدا می‌کند. تا عصر ظهور و قیامت جدا و تفکیک می‌شود که مدار تفکیک هم باید توضیح داده شود.

تبری، وظیفه مومنین در عالم دنیا

بنابراین آدمی که معصیت می‌کند اساس معصیت از آن طرف است. او تلاش می‌کند آدم را از دایره ولایت و محبت اهل بیت بیرون برد این کمند شیطان است. در جهان هر چه می‌بینید یا جوشش توحید است یا جوشش شرک، یا جوشش نبی اکرم و اهل بیت است یا جوشش ابلیس و دستگاه ابلیس. اینکه می‌بینید مومن گناه می‌کند و صفت بد در او هست این جوشش شیطان و ابلیس و دستگاه کفر است. اوست که در مومن ظهور پیدا می‌کند. مؤمن نباید خود را تسلیم کند ولی این اتفاق می‌افتد پس این گناه مال کیست؟ يك قدم جلوتر برویم دوستان اهل بیت باید اینقدر محروم باشند؟

اینکه آنها از توحید و معارف محروم هستند برای حجابی است که بر ولایت اهل بیت افتاده است؛ «أَوَ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ» (نور/ ۴۰) این حجاب را چه کسی انداخته؟ «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» (لیل/ ۱) «فَلَا نُغْشِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ

عَلَيْهِ»^۱ اگر آنها حجاب را بر ولایت امیرالمومنین نمی‌انداختند ما اینقدر گرفتار نبودیم، قرآن و روایت را نفهمیم، همه خیرات برای ما پوشیده باشد، دین خدا در پرده قرار گیرد «أَظْهَرُ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ» اکنون دین رسول خدا در پرده و حجاب است. امام زمان باید بیاید این دین را از پرده بیرون آورد.

این حجابی که بر توحید افتاده و نمی‌گذارد ما بفهمیم را چه کسی انداخته است؟ آنها این حجاب را انداخته‌اند پس محرومیت ما از آنها است؛ گناه کردن مومنین از آنها است. والا اگر آنها مومن را تحریک نکنند ولایتشان بسط پیدا نکند که مومن گناه نمی‌کند. نمی‌خواهیم بگوییم مومن مؤاخذ نیست؛ مومن باید سپر و حرز داشته باشد، مومن باید تبری و لعن داشته باشد، مومن باید صف بندی داشته باشد. این اشکال مومنین است؛ مؤمنین نباید صف بندیشان از بین برود و با کفار قاطی شوند. این اشکال مومنین است مومنین نباید مثل کفار زندگی کنند. اکنون ما از بسیاری جهات مثل کفار زندگی می‌کنیم؛ خواب، خوراک، الگوی پوشاک، رفتار و مسکن ما

مانند آنها شده؛ این عیب است مومن نباید مثل کفار بخوابد و بخورد، مثل آنها همسر انتخاب کند، مثل آنها دوست بگیرد. علت آن، آمیختگی و اختلاط است. علت اینکه سفارش شده تبری و لعن داشته باشید برای این است که جلوی اختلاط گرفته شود ولی این اتفاق افتاده است. مومنی که گناه می کند آیا او را اهل معصیت خدا بدانم؟ او اهل معصیت الله نیست اهل طاعت الله است فقط باید از گناهش تبری بجوید خودش را دوست بدارید چون اهل ایمان و محب اهل بیت است اما از عملش تبری جوید عملش مختص اهل بیت نیست بلکه مختص جبهه شیطان است.

دوست داشتن احباء الله و دشمنی با اعداء الله

بنابراین انسان باید به قلب خود نگاه کند، « فَإِنْ كَانَ يَحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يَحِبُّكَ » اگر دید نسبت به اهل معصیت الله یعنی آنهایی که از روز اول تا آخر مقابل نبی اکرم و امیرالمومنین صف بستند، نسبت به آنها بغض دارد بداند در درونش خیری است.

اکنون مستکبرین جهان مصداق اَتمّ امروزی اش هستند؛ جریان سلفیت و امثال آن اهل معصیت الله هستند. معصیت در

مقابل خدا یعنی این تمدن مادی که برپا کردند و خیمه‌ای که در جهان زدند. وقتی انبیاء می‌آیند خیمه می‌زنند عمود این خیمه نماز است همه را زیر خیمه نماز می‌برند «یقیمون الصلاة» جامعه انبیاء مسجد می‌شود. وقتی نماز عمود جامعه‌ای شود کل جامعه مسجد می‌شود بازارش، مدرسه اش و اداره اش هم مسجد است. دیگران خیمه می‌زنند عمود آن غفلت از خدا می‌شود. در تمدنی که ذکر خدا درونش نیست صبح تا شب کلمه‌ای بوی ذکر نمی‌دهد، این تمدنی که به دنبال ایجاد غفلت است می‌خواهد انسان را از خدا، معاد و اولیاء خدا غافل کند، قبرستان را بیرون شهر ببرید به پارک تبدیلش کنید که مردم یاد آخرت نیفتند، این تمدن ما را هم متأثر می‌کند.

آنها اهل معصیت الله می‌شوند مومن اهل معصیت الله نیست گناه می‌کند اما اهل معصیت نیست. اگر قلب انسان به گونه‌ای شد که دانست اهل معصیت الله را دوست و اهل طاعت را مبغوض می‌دارد، خیری در انسان نیست که خیر همان حقیقت ولایت الله و حقیقت توحید است. «إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلُهُ وَفَرْعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ» بنابراین اگر می‌خواهید بدانید که از سرچشمه خیر

چیزی به شما رسیده است به قلب خود نگاه کنید اگر اهل طاعت الله را دوست دارید و اهل معصیت الله را دشمن می‌دارید بدانید که خیری در شما است و خداوند شما را دوست دارد و بالعکس.

بنابراین عرض من این است که محبت الهی باید به محبت اهل ایمان منتهی شود، باید به بغض اهل معصیت تبدیل شود؛ انسان باید اهل معصیت الله را مبعوض بدارد و باید از معصیت هم بیزار باشد ولو این معصیت به يك تمدن پیچیده‌ای تبدیل شود که سر و صدا می‌کند، جهان را گرفته، مدعی علم، پیشرفت، تمدن و همه چیز باشد. اگر شیطان خود را تحت پوشش قرار داد و شعار داد مومن نباید فریب بخورد. ان شاء الله این مطلب در جای خود بحث می‌شود البته در محضر شما زیره به کرمان بردن است ولی حالا تواصی بالحق و تواصی بالصبر است.

خدای متعال «سَخَّرَ لَكُمُ» این جهان را مسخر انسان قرار داد، ما وقتی در این جهان کار می‌کنیم مثل دستی که مسخر ما است اگر با این دست گناه کنیم طبیعت هم همینطور می‌شود انسان وقتی در این جهان گناه می‌کند «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ

وَالْبَحْرِ» (روم/۴۱) اینها را هم جهنمی و فاسد می‌کند. دیده اید روایاتی که آدم را لعن و نفرین می‌کنند. آنها متأذی از آدم‌هایی هستند که معصیت می‌کنند. خدای متعال این جهان را مسخر ما قرار داد تا ما هم مسخر امیرالمومنین باشیم؛ ما دست امیرالمومنین شویم، جهان دست ما و همه عالم در اختیار امیرالمؤمنین باشد، ما به طرف شیطان بازگشتیم ولایت شیطان بر ما جاری شده و ولایت ما هم بر طبیعت این تمدن شیطانی شده است.

امام رحمه الله علیه می‌فرمود: من اگر کارخانه‌اش را ندیده‌ام، مستوره‌اش را دیده‌ام. خیلی نمی‌خواهد ببینید، شیطنت است، هیچ ذکری از خدا و هیچ خیری درونش نیست. تکنولوژی آن، رفاه آن، يك عیش و تنگ، يك جنگل منظم است. هر چه می‌خواهید بگویید يك دامداری مدرن پیشرفته و مکانیزه شده چیزی غیر از این نیست. چرا سر خودمان کلاه می‌گذاریم چرا اینقدر خوش باور هستیم هیچ خبری نیست. من با آدمها مخالف نیستم اگر در کاخ فرعون مومن پیدا کردی دستش را ببوس ولی این خبرها نیست. يك زندگی حیوانی، شیطنت آمیز، شهوت آلود شده حجاب است، ما نمی‌

فهمیم، نمی‌گذارند ما بفهمیم این همان حجاب است. حجاب سقیفه و بنی امیه است. نمی‌گذارند ما بفهمیم ولایت امام زمان یعنی چه، خدایی زندگی کردن یعنی چه، عیشة راضیه یعنی چه؛ ما را وسط يك عیش ضنك بردند. همه ما دادمان بلند است اما همه نمی‌فهمیم چرا دادمان بلند است ریشه اش همین است.

بنابراین محبت الهی باید به بغض نسبت به اهل معصیت الله تبدیل شود نه بغض نسبت به خودشان بغض نسبت به توابعشان. مومن از کاخ معاویه بیزار است نمی‌گوید کاخش قشنگ است. مومن از قرآن خواندن يك کافر بدش می‌آید هیچ لذتی نمی‌برد. اگر کسی مستضعف است کار نداریم اگر کسی که دشمن و معاند امیرالمومنین است قرآن را زیبا می‌خواند مومن از این قرآن خواندن نمی‌تواند لذت برد؛ «رُبَّ تَالِي الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ»^۱. از قرآن لذت می‌برد ولی از صوت این آدم لذت نمی‌برد. محبت خدای متعال باید به بغض نسبت به استکبار علی الله تبدیل می‌شود. این استکبار هر کجا که باشد خواه در عمل، خواه در حالت، صفت یا در تمدن باشد.

مومن نسبت به آن بغض دارد.

راه رسیدن به محبت؛ طهارت قلب

در بیان آثار محبت هم بعضی روایات را تقدیم کردیم که اگر انسان به حب امام رسید، ثمره محبت ده خصلت در دنیا و ده خصلت در آخرت بود که خصلت‌های دنیایی محل بحث ما بود که توضیح دادیم. حال چند جمله کوتاه عرض کنم. راه رسیدن به این محبت چیست و انسان چگونه می‌تواند به محبت خدا و اولیاء خدا برسد؟

رسیدن به محبت ریشه‌هایی در عوالم قبل دارد از آنها بگذریم جابجا شدن آنها دشوار است ولی در این عالم چه باید کرد؟ در این عالم دستورات متعددی داده اند. یکی این است؛ در آن روایت معروف ابو خالد کابلی که حضرت از نور امام و اینکه نور امام مثل خورشیدی قلب مومن را روشن می‌کند صحبت کردند، «لَنُورَ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهُ يَنْوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ» «لَا يَجِبُنَا عَبْدٌ وَ تَوَلَّانا حَتَّى يَطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يَطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يَسْلَمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْمًا لَنَا»^۱. اگر امام در قلب مومن

ظهور پیدا کند قلبش سرچشمه نور می‌شود؛ این قلب از خورشید وسط روز هم روشن تر می‌شود، مشكاة نور الهی می‌شود. بعد حضرت به ابو خالد کابلی فرمودند: «لَا يَحِبُّنَا عَبْدٌ وَيَتَوَلَّانا حَتَّى يَطْهَرَ اللَّهُ قَلْبَهُ» مقام محبت و ولایت به عبدی عطا نمی‌شود تا اینکه خدای متعال قلبش را تطهیر کند. قلبی که آلوده است ظرف محبت اولیاء خدا و حضرت حق نیست. خدای متعال عبدی را تطهیر نمی‌کند الا اینکه خودش را تسلیم کند تا مقام سلم پیدا کند. اگر انسان مقام سلم پیدا کرد خدای متعال او را تطهیر می‌کند بعد از تطهیر وادی نورانیت و محبت است. پس شروع از وادی تسلیم است.

بنابراین طبق روایاتی که در جلسه قبل خواندم اگر کسی می‌خواهد به مقام محبت برسد و این سرمایه بزرگ را داشته باشد، اگر کسی می‌خواهد منور به نور محبت امام شود، محبت همان ایمان، همان ظهور امام در قلب مومن است. اگر می‌خواهد امیرالمومنین در قلب انسان تجلی کند انسان به مقام محبت و مقام ایمان برسد، این امر وقتی واقع می‌شود که قلب پاک و تطهیر صنع خدا شود. خدا قلب انسان را پاک می‌کند صنع او است با بلا یا با رحمت پاک می‌کند.

خدای متعال زمام قلب را به دست می‌گیرد با خوف و رجاء یا با ریاضت پاکش می‌کند.

در زیارت جامعۀ ائمۀ مومنین این تعبیر نورانی را دیده اید: «لَا يَسْبِقُكُمْ ثَنَاءُ الْمَلَائِكَةِ فِي الْإِخْلَاصِ وَالْخُشُوعِ وَلَا يَضَادُّكُمْ ذُو ابْتِهَالٍ وَخُضُوعٍ أَنِّي وَلَكُمْ الْقُلُوبُ الَّتِي تَوَلَّى اللَّهُ رِيَاضَتَهَا بِالْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ وَجَعَلَهَا أَوْعِيَةً لِلشُّكْرِ وَالثَّنَاءِ» هیچ ملکی در مقام ثناء خدا بر شما سبقت نمی‌گیرد، هیچ صاحب خضوع و خشوعی مقامش در عرض مقام شما نیست. چگونه کسی می‌تواند در این می‌دان هم‌آورد شما باشد. خدای متعال قلبی به شما داده که خودش ریاضت این قلب و تمرین دادن آن را با خوف و رجاء به عهده گرفته است. با خوف و رجاء خودش قلب شما را ریاضت داده و رسانده وعاء شکر و ثنا شده ظرف شکر و ثنا خدا قلب امام است. همان‌طور که مومن نسبت به اهل بیت اینگونه است خدای متعال هم نسبت به مومن این کار را انجام می‌دهد؛ «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ»^۱ قلب مؤمن با دو سرانگشت رحمت الهی کار می‌کند، با خوف و رجاء

الهی کار می‌کند. خدای متعال قلب را آنقدر ریاضت و رفت و برگشت می‌دهد تا پاکش کند. گاهی ریاضت‌ها فردی و گاهی اجتماعی است. خدا می‌خواهد يك جامعه را پاك کند در جامعه مومنین يك جنگ بزرگ راه می‌اندازد مثل جنگ احد «وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ» (آل عمران / ۱۵۴) هم صف‌ها را جدا می‌کند هم ناخالصی‌ها را از مومنین دور می‌کند خالصشان می‌کند. خدای متعال با ریاضاتی که می‌دهد این کار را انجام می‌دهد. خدای متعال مباشرت قلب مومن را به دست می‌گیرد تطهیرش می‌کند.

راه رسیدن به محبت؛ رسیدن به مقام سلم

در دعای ابو حمزه آخرین جمله این است «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي» من از تو ایمانی طلب می‌کنم. بعضی این جمله را اینگونه معنا کرده‌اند ایمانی از تو می‌خواهم که تو مباشر قلب من شوی خودت قلب من را در دست بگیری. اگر خدای متعال قلب مومن را در دست گیرد و مباشر قلب او شود، این قلب را با خوف و رجاء ریاضت و رفت و برگشت می‌دهد گاهی با خوف گاهی با رجاء، گاهی با قبض گاهی با بسط قلب مومن را پاك می‌کند. حال وقتی

قلب مومن پاك شود ظرف تجلی محبت می شود و به اسرار محبت الهی راه پیدا می کند ولی آغازش از تسلیم است. تسلیم کار ما است نمی شود تسلیم را از خدا بخواهیم بگوییم خدا خودت تسلیم خودت باش. می شود آدم دعا و التماس کند بگوید خدایا به من توفیق بده مقام تسلیم و مقام سلم پیدا کنم ولی نمی شود بگوید خدایا خودت تسلیم بشو ما باید تسلیم شویم.

از كوچك ترین تسلیم ها شروع می شود وقتی از يك استكان سرپر نمی توانم بگذارم سر سفره آن را جلوی خود می کشم، چگونه می توانم بگویم من تسلیم فرمان خدا هستم؟ وقتی پرتقال درشت تر، ظرف پرتر، منبر بهتر، مسجد بهتر، حجره گل بازار را برای خود انتخاب می کنم تا...، تسلیم از كوچك ترین ها شروع می شود. می گویند اینجا ببخش، ایثار کن چشم، آنجا بگیر چشم تا مقام سلم.

مقام سلم بعد از تسلیم شدن است فکر، قلب و همه قوای انسان. وقتی انسان ریاضت می کشد قلب و فکر خود را تسلیم کند. امیرالمومنین فرمودند حاشیه نزنند فکرش را تسلیم کند بگوید امیرالمومنین بهتر می فهمد. بقول کسی می گفت قرآن هم دست ما

دهند يك حاشیه‌ای به آن می‌زنیم منتها حاشیه ما از همین جنس است. گفته بود به قرآن حاشیه زده و آیه اش را درست کرده بود «خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (اعراف/۱۴۳) در حاشیه زده بود عیسی، گفته بود حضرت موسی که خر نداشت. حاشیه زدن‌های ما به قرآن هم همینطور است قرآن را اینطور می‌فهمیم بعد هم حاشیه به آن می‌زنیم. آقای نوشته بود: الصحيح من الكافي صحيح‌های کتاب کافی این است؛ با عقل خود سنجیده بود هر کدام را به عقل خود صحيح نبود، گفته بود صحيح نیستند. این همان خَرَّ موسى صعقا است اصلاح کرده بود صحيح من الكافي نوشته.

تسلیم فکر، تسلیم عمل، تسلیم قلب آرام آرام مقام سلم پیدا می‌شود مقام سلم مقدمه تطهیر و تطهیر مقدمه نورانیت است. وقتی قلب آماده شد امام خود دنبال قلب آماده می‌گردد. خورشید دنبال سرزمین آباد می‌گردد که بر آن بتابد و برویاند. اصلاً کار خورشید همین است؛ کار چشمه‌ها این است که سرزمین حاصلخیز را پیدا کنند و بجوشانند؛ «الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَطِئُ وَالْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ

الشَّمْسُ الْمُضِيَّةُ، وَالسَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَالْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ»^۱ یعنی امام ارض واسعه است امام آسمانی است که بر سر شما سایه می افکند امام ابر پر باران است امام باران نافع است. امام دنبال قلب آماده است تا آن را پرورش دهد و احیایش کند. این يك راه است.

مقام خلت

در روایاتی که همه عزیزان خوانده اید و روایت گویایی است حضرت فرمود: خدای متعال حضرت ابراهیم را به خلت برگزید. خلیل یعنی خدا را به حد کمال دوست می دارد؛ همه وجودش گذاخته با محبت خدا است؛ همه چیزش را فدای خدا می کند؛ به او می گویند اسماعیل را به قربانگاه ببر می برد، بعد هنگامیکه خدای متعال دستش را می گیرد می گوید خدایای کاش می گذاشتی من تکلیف را تا آخر انجام دهم. یا هنگامی که جبرئیل نزد حضرت ابراهیم اسم خدا را می برد همه اموالش را می بخشد می گوید خودم هم غلامت. داستان های حضرت ابراهیم خلیل را شنیده اید. این خلت چگونه حاصل شد؟ در روایتی فرمود خدا حضرت ابراهیم را

خلیل قرار داد چون از غیر خدا چیزی نخواست و هر کس هم از او چیزی خواست رد نکرد به هر کیفیتی که توانست.

از غیر خدا نگرفتن به این معناست که ما در این عالم مهمان خدا هستیم؛ عالم مهمانخانه خدا است اولیاء خدا با غیر خدا کاری ندارند آنها غذا می‌خورند، می‌خوابند، ازدواج می‌کنند در همین دنیا با هم زندگی می‌کنند ولی همه سر و کارشان با خدا است «مَشْغُولَةٌ عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَ تَنَائِكَ». اینطور نیست که وقتی سفره‌ای برایشان پهن می‌شود سفره آنها را غافل کند سر سفره هم که نشسته‌اند با بسم الله شروع و با الحمدلله تمام می‌کنند یعنی می‌دانند این غذا لذت نمی‌دهد لذت را خدا خلق می‌کند غذا از خود چیزی ندارد که بدهد اگر داشت هم نمی‌داد. خدا می‌فرماید اگر شما مالک خزائن پروردگارتان هم بودید از ترستان انفاق نمی‌کردید، «خَشِيَّةَ الْإِنْفَاقِ» (اسراء/ ۱۰۰). اگر غذا می‌خواست لذتی دهد، اگر برای خودش بود نمی‌داد. اگر می‌بینید غذا ذائقه ما را شیرین می‌کند این فرمان خداست، مسخر خداست. خدا او را مسخر قرار داده سَخَّرَ لَكُمْ او نمی‌تواند ذائقه من را شیرین نکند من این می‌وه را می‌بینیم.

کسی که این می‌وه را، خورشید را، ماه را، زمین را مسخر من کرده نمی‌بینم.

خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَنَا صَبَّبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» (عبس/ ۲۴-۲۵). غذا می‌خورید نگاه کنید. ببینید این غذا از کجا آمده ما چگونه ابرها را بارانیدیم. زمین را شکافتیم از دل زمینی که خاک است این همه خوردنی‌ها رویانیدیم تا بخورید. انسان باید اینگونه نگاه کند و غفلت نکند؛ ما همین که سفره‌ای پهن می‌شود نگاه معنوی از ما گرفته می‌شود پشت صحنه را نمی‌بینیم مشغول می‌شویم. به تعبیر قرآن «أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» صاحب دست و قدرت نیستیم؛ صاحب چشم نیستیم چشم ما بسته می‌شود. اگر انسان اینگونه شد که در دنیا از غیر خدا نگرفت، محبت خدا دلش می‌آید. مگر غیر خدا چیزی به انسان می‌دهد؟ در دعای ابوحمزه خوانده اید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَّلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَ لَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيَهِينُونِي» خدا ما را به کسی واگذار نکرده است؛ خدای متعال اگر ما را به مادر هم واگذار می‌کرد ما را خوار می‌کرد. ما را به مادر هم واگذار نکرده خودش محبت فرزند را در دل مادر قرار

داده است. قبل از اینکه در این دنیا بیاید این سفره را پهن کرده منتظر توست این آغوش باز محبت خدا است. اگر خدا این محبت را از مادر بگیرد چه کسی از خواب خود می‌گذرد، چه وقت با ضربان قلب بچه بیدار می‌شود؟

بنابراین از دست غیر خدا گرفتن محبت غیر خدا را می‌آورد. آدمی که خیال می‌کند این می‌وه به او لذت می‌دهد از این می‌وه خوشش می‌آید این می‌وه را دوست می‌دارد. حال در نظر بگیرید چقدر شرك درست می‌شود؛ این می‌وه، این غذا، این رختخواب، این خورشید، این ماه را دوست دارد نه فقط دوست دارد بلکه از نبودشان هم می‌ترسد، همه خوف و رجایش می‌شود، آن طرف پیدا است این محبت پیدا نمی‌شود. ولی اگر انسان هر عطائی به او می‌شود سرش را روی بالشت می‌گذارد می‌گوید الحمدلله می‌داند این بالشت چیزی ندارد، کسی به او می‌گوید علیکم السلام می‌گوید الحمدلله این آقا جواب سلام داد خدا دارد جواب سلام می‌دهد او با من کاری ندارد. اگر خدای متعال کمی پرده را کنار بزند «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (عبس/ ۳۴) می‌شود. همانطور که مادر به فرزند محبت می‌

کند فرزند می گوید الحمدلله دست مادر را هم می بوسد ولی می گوید الحمدلله. معلم به او تعلیم می کند می گوید الحمدلله، نانوا به او نان می دهد می گوید الحمدلله، هوا گرم می شود می گوید الحمدلله، هوا سرد می شود می گوید الحمدلله. بنابراین نکته اول اینکه کسی که سر و کارش با خدا است با بسم الله و الحمدلله کار می کند او محبت خدا در دلش می آید.

دوم اینکه فرمود هیچ دستی را هم رد نکرد؛ چون دست‌ها حواله‌های خدا هستند اگر آنها را رد کنید، حواله‌های خدا را رد کردید. خدای متعال این امکان را از يك طرف به ما می‌دهد و از آن طرف حواله‌هایش را می‌فرستد تردید نکنید. آبرو داد حواله‌هایش می‌آید، قدرت یا ثروت داد حواله‌های خدا می‌آید. خدا این امکانات را نمی‌دهد که ما نگاه داریم. چون اگر این امکانات را نگاه داریم هم ما را می‌گنداند هم خودش فاسد می‌شود. انسان باید از این دست بگیرد و از آن دست بدهد؛ حواله‌ها را خدا می‌فرستد اگر کسی حواله‌های خدا را رد کند به محبت خدا نمی‌رسد؛ اگر حواله‌های خدا را در محبت خدا رد نکند، کسی می‌گوید آبرویت را بگذار بگویند خدا می

گوید آبرویت را خرج این مومن کن. من آبرویم را دوست دارم اما چون خدا می‌فرماید آن را خرج می‌کنم. اگر آبرویت را دادی، خدا محبت خود را به تو می‌دهد. این همان داد و ستد با خداست.

اگر محبوب هایت را در راه خدا بدهی خدای متعال محبت خود را به تو می‌دهد. اول امکاناتی به انسان می‌دهد اگر این امکانات را نگاه داشت، باید با همان امکانات زندگی کند. امکانات و بال آدم هستند، امکانات برای آدم کار نمی‌کنند، بار دوش او هستند خدا برای آدم کار می‌کند. اگر به ثروت تکیه کردی و بالت می‌شود تو باید ثروت را حفظ کنی در حالیکه ثروت برای تو بود. اگر به آبرو تکیه کردی تو باید حفظش کنی. مواظب باشی گرد و غبار نگیرد این را نگویم مردم بدشان بیاید، این را بگویم مردم خوششان بیاید، این آبرو و بال انسان می‌شود در حالیکه اگر با يك نفر معامله کنی راحت هستی او تو را نگاه می‌دارد آبرو را از این طرف داده از آن طرف خرج می‌کنی، مال را از این طرف داده او هم تو را تامین می‌کند. این دو با هم متفاوت است اگر انسان همه امکانات را گرفت ولی در راه خدا خرج نکرد، امکانات و بال انسان می‌شود؛ هر امکانی باشد آبرو، مال،

علم، قدرت و... اگر در راه خدا خرج نشود بار دوش انسان می‌شود. آقایی در قم بود بنده خدا کسالت داشت. معروف بود در خانه اشغال‌ها را جمع می‌کرد طبقه بندی می‌کرد. می‌رفتند در خانه اش و بساطی داشت. خیال می‌کرد چه کاری انجام می‌دهد! آدم اینگونه است اگر کتاب خواندن برای خدا نباشد، همان اشغال چیدن در ذهن است مرتب باید ذهنت را صاف کنی نگاهش بداری این مطلب از حافظه ام رفت آن مطلب از حافظه ام رفت غصه بخوری. در حالیکه اگر علم برای خدا باشد از این دست خدا می‌دهد از آن دست خرج می‌کنید تمامی ندارد هر چه در راه خدا بدهی خدا ده برابرش را می‌دهد. «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا» (انعام/ ۱۶۰) بلکه در جاهایی «أَضْعَافًا كَثِيرَةً» بی نهایت اضافه می‌کند. داد و ستد با خدا آدم را سرمایه دار می‌کند، مهم ترین سرمایه‌ای که به دست می‌آید این است که خود خدا به انسان داده می‌شود. امکانات را می‌گیرد خودش جای امکانات به انسان داده می‌شود.

اگر امکانات را در راه خدا بدهی خود خدا جایش را پر می‌کند و به سرچشمه می‌رسی. بنابراین اگر کسی بتواند اهل داد و ستد و

معامله با خدای متعال باشد، از خدا بگیرد و به خدا هم بازگرداند، حواله‌های خدا را رد نکند نتیجه اش محبت خدای متعال است و بعکس اگر سر و کار انسان با دیگران باشد از دیگران بگیرد به آنها تعلق پیدا می‌کند شرك در محبت می‌آید. اگر داده‌ها را نگاه داشتی و خرج خدا نکردی، به این داده‌ها تعلق پیدا می‌کنی و شرك در محبت پیش می‌آید آدم دیگر نمی‌تواند خدا را دوست بدارد.

کثرت صلوات و دعا، راه می‌انبر رسیدن به گنجینه محبت الهی

در روایت است یکی از راه‌ها و بلکه راحت‌ترین راه برای رسیدن به مقام خلت که حضرت سرّش را هم توضیح دادند؛ فرمود: خدای متعال حضرت ابراهیم را خلیل خود قرار داد چون بسیار صلوات بر محمد و آل محمد می‌فرستاد. اگر کسی اهل صلوات باشد کثرت صلوات موجب محبت می‌شود. صلوات یعنی آدم همه چیز را فدای حضرت می‌کند، صلوات تجدید عهد، اقرار به مقامات و اعلام محبت است. همه آنها مثل سجده بر حضرت آدم است که محبت خدا را به همراه داشت، محبت خدا را می‌آورد. روایات فراوانی برای صلوات است.

یکی دیگر از راه‌های رسیدن به محبت خدا دعا است. دعا برای اینکه خدای متعال محبت خود و اولیائش و بغض دشمنانش را به

انسان بدهد. برای اینکه انسان هم دشمن را بشناسد و هم نسبت به دشمن و آثار دشمن بغض داشته باشد نسبت به اولیاء خدا محبت داشته باشد، دعا کند. در ادعیه بسیار آمده که بنده با لسان‌های مختلف از حضرت حق محبت خود و اولیائش را درخواست کنیم. در مناجات محبین و مناجات دیگر دیده‌اید. این جمله در مناجات‌های پانزدگانه حضرت است؛ بعضی از خوبان این ذکر را در قنوت نمازشان می‌خواندند. «أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يَحِبُّكَ وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوَصِّلُنِي إِلَى قُرْبِكَ وَ أَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ سِوَاكَ وَ أَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِداً إِلَى رِضْوَانِكَ وَ شَوْقِي إِلَيْكَ ذَائِداً عَنْ عِصْيَانِكَ» خدایا من محبت خودت را از تو می‌خواهم، محبت آن کسانی که تو را دوست می‌دارند از تو می‌خواهم که محبت تو است و محبت هر عملی که من را به تو نزدیک می‌کند. از تو می‌خواهم که تو را در نزد من محبوب تر از همه قرار دهی. از تو درخواست می‌کنم محبت خود را پیش روی من قرار دهی من را تا مقام رضوان راهبری کند. محبت اینطور است شفیع خوبی است.

در دعای ابوحمزه خوانده‌اید محبت خدا شفیع انسان است. خدایا حب خودت را قاعد و پیش روی من قرار بده تا من را به مقام رضوان ببرد و اشتیاق به تو مانع معصیت من شود. دعا یکی از

مهمترین راه هاست که ما از آن غافل هستیم. اگر کسی تهذیب نفس می‌خواهد، صفات کریمه، محبت و توحید می‌خواهد آنها را با دعا به انسان می‌دهند. اگر انسان دعایش اینها شد «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر/۶۰) ردخور ندارد. اگر انسان اهل دعا شد ان شاء الله. البته بعضی وقت‌ها دعاها لوازم دارد انسان باید با لوازمش دعا کند وگرنه دعا نیست. نه اینکه دعا است و اجابت نمی‌شود.

به نظر من راحت‌ترین راه‌های رسیدن به محبت الهی دو مورد آخر یعنی کثرت صلوات و دعا است؛ تسلیم و راه‌های دیگر نه اینکه سخت است ولی راه‌های دشوار است. این دو مورد می‌انبر است. کثرت صلوات و دعا راه می‌انبر رسیدن به گنجینه محبت الهی است. یکی از راحت‌ترین راه‌های رسیدن به محبت خدا گریه بر امام حسین علیه السلام است حیات قلب می‌آورد. فرمود: «لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ»^۱ اگر انسان اهل انس با سیدالشهداء شد روزی که همه قلب‌ها می‌میرد این قلب زنده است.

گفتار ۵

محبت الهی و ولایت
ائمہ، عامل شکوفایی
فطرت و محور وحدت
مؤمنین



متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۷ خرداد ۹۵ است که به ماه مبارک رمضان در شاهرود برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می‌دارند، ما باید به اخلاص در محبت خدای متعال برسیم یعنی همان محبتی که بر محبت‌های دیگر مغلوب و همه دوستی‌ها و دشمنی‌ها باید بر پایه آن شکل بگیرد تا به مقام متحابون فی الله برسیم. محبت معصومین راه را برای رسیدن به این حب باز می‌کند. سپس این محبت به محبت مؤمنین، محبت اهل بیت و دشمنی با دشمنان خدا تبدیل می‌شود. رسیدن به این مقام دست یافتنی است چرا که خدا این محبت را در فطرت انسان قرار داده و انبیا، نبی اکرم و اهل بیت مأمور شده‌اند که این بذر وجودی انسان را شکوفا کنند و او را به مقام محبت الهی برسانند. بنابراین شکوفا شدن این فطرت با اتصال به وادی ولایت امام ممکن است. اگر انسان در وادی ولایت امام قرار گیرد محبت الهی در او فعلیت پیدا می‌کند ولی اگر در وادی شیطان ورود کند بذر فطرت در حجاب می‌ماند و شکوفا نمی‌شود. ایشان در ادامه به ارتباط مؤمنین با امام و امام با مؤمنین اشاره کردند که ارتباط بسیار عمیقی است که از دنیا شروع نشده و به دنیا هم ختم نمی‌شود. این اتصالی است که موجب می‌شود که امام با خوشحالی ما خوشحال و با ناراحتی ما ناراحت و با بیماری ما بیمار شود. ارتباطی که ریشه در محب خدا دارد و موجب می‌شود که امام شفیع ما در دنیا و آخرت باشد.



رسیدن به مقام اخلاص در محبت الهی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم
والحمد لله رب العالمين و صل الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين
و اللعن على أعدائهم أجمعين. در جلسات قبل عرض کردیم یکی از
مقاماتی که ما به آن دعوت شده ایم و ان شاء الله باید برای رسیدن
به آن تلاش کنیم مقام محبت الهی است؛ انسان می‌تواند به این
مقام دست پیدا کند و مقامی دست یافتنی است با اینکه بنظر دور از
دسترس می‌آید که بنده بتواند محبت الهی را کسب و خدای متعال
را دوست بدارد؛ بطوریکه محبت خدای متعال بر همه وجود انسان
غالب شود و همه کارهای انسان بر اساس محبت خدای متعال
باشد. این مقامی قابل دسترس است. البته همانطور که بزرگانی
چون مرحوم فیض فرمودند این بالاترین مقام است؛ ما مقامی بالاتر
از اخلاص در محبت نداریم که انسان خدای متعال را دوست بدارد
و همه محبت‌های دیگر فانی در محبت خدای متعال شود.

در قدم اول ممکن است بارقه‌ای از محبت خدای متعال در دل
انسان بیاید، بعد آرام آرام بر محبت‌های دیگر غلبه می‌کند تا جاییکه
همه محبت‌ها رنگ ببازند و انسان فقط خدای متعال را دوست بدارد
و به مقام الحب فی الله و البغض فی الله برسد و جزو المتحابون فی

الله شود آنهایی که در راه خدای متعال به یکدیگر محبت می‌کنند، دوستی‌ها و دشمنی‌هایشان صبغه الهی و رنگ خدایی دارد این مقامی دست یافتنی است.

ورود به وادی ولایت اهل بیت، شرط شکوفایی فطرت انسان

عرض کردیم طریق رسیدن به محبت خدای متعال، محبت معصوم علیه السلام است که راه را برای حب الهی در وجود انسان باز می‌کند و بعد هم به محبت مومنین و جبهه دوستداران و شیعیان اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با دشمنان خدا تبدیل می‌شود. بنابراین این صفاتی است که باید در ما محقق شود و دست یافتنی است چون خدای متعال محبت خود را در فطرت ما قرار داده است. توحیدی که خدای متعال در آیه فطرت به آن اشاره کرده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم/ ۳۰) خدای متعال فطرت ما را بر توحید آفریده است؛ توحیدی که در روایات آمده مکرر فرمودند این فطرت توحید است. مقصود از این توحید همین مقامات است. بالاترین درجه توحید، توحید در محبت است یعنی خدای متعال در فطرت ما محبت خود را قرار داده والا اگر بذر محبت در وجود انسان نبود هر قدر هم روی او کار کنند به محبت خدا نمی‌رسد. خدای متعال این سرمایه را در وجود انسان قرار داد که سرمایه بسیار گران‌سنگی است.

انبیاء، اولیاء الهی و مهم‌تر از همه نبی اکرم و اهل بیت مامور

شده‌اند بذر فطرت انسان را شکوفا کنند و انسان را به مقام محبت الهی برسانند. اگر بذر وجود انسان در این سرزمین پاک یعنی سرزمین ولایت امام علیه السلام قرار گیرد، همه چیز برای رویش و اصلاح این بذر، دور شدن آن از آفات و امثال آن فراهم است. شیطان طالب همین سرمایه ما است. او می‌خواهد این سرمایه توحید، دوستی و محبت خدای متعال را از انسان بگیرد؛ انسان برای خدا کار نکند، خدا را دوست نداشته و موحد نباشد.

اگر انسان بذر وجودی خود را به سرزمین حاصلخیز و وادی ولایت اهل بیت علیهم السلام برساند حاصل تلاقی انسان با این وادی، رویش این بذر است و بعکس اگر بذر وجودی انسان در سرزمین بائر قرار گیرد همه استعدادها و ظرفیت‌هایش از بین می‌رود. با اینکه انسان استعداد رسیدن به محبت الهی را دارد ولی اگر در سرزمین بائر قرار گیرد حجاب بر روی فطرت انسان می‌افتد و در حجاب ظلمانی قرار می‌گیرد و دیگر نمی‌روید. در سرزمین حاصلخیز، هم خود سرزمین حاصلخیز است و هم همه شرایط برای رویش در آنجا فراهم است. ابرگیر، باران خیز و باران گیر است. سرزمینی است که آنجا همه چیز برای رویش استعدادها آماده است. فرمود: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا» (اعراف/ ۵۸) سرزمین خبیث جز محصول کم‌ثمر و کم‌نتیجه

چیزی نخواهد داشت خارستان می‌شود. ولی سرزمین‌های طیب نبات و گیاهانش به اذن پروردگار می‌روید.

بنابراین اگر انسان بذر وجود خود را در سرزمین دأثر و سرزمین ولایت انبیاء و اولیاء ولایت نبی اکرم و اهل بیت قرار دهد بذری که درون فطرت انسان است، شکوفا می‌شود. ما باید به مقام حب الهی برسیم و بعد این حب به محبت ائمه علیهم السلام، محبت مومنین، محبت آثار الهی و به حب و بغض الهی تبدیل شود. شکوفا شدن این فطرت با اتصال به وادی ولایت امام ممکن است و بعکس اگر در وادی بائر قرار گیرد این بذر از بین می‌رود حجاب روی آن می‌افتد و دیگر هیچوقت شکوفا نمی‌شود. انبیاء کارشان همین است «لِیَسْتَأْذُوهُمْ مِی ثَاقَ فِطْرَتِهِ» «وَ یُثِیْرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱ انبیاء الهی آن می‌ثاق‌هایی که در فطرت انسان با خدا بسته شده، عهدهایی که با خدا بسته ایم و در فطرت ما است، آن می‌ثاق‌ها را به فعلیت می‌رسانند. انبیاء الهی کاری می‌کنند که ما موحد شویم به عهدهایمان با خدای متعال عمل کنیم. دستگاه شیطان بعکس است مانع بندگی خدای متعال می‌شود.

امام، نعمت الهی

این آیه قرآن را مکرر خوانده ایم خدای متعال می فرماید: «أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ» (ابراهیم / ۲۸-۲۹) پیامبر ما ندیدی آن کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفر کردند و قوم خود را در سرزمین بائر حلول دادند. در این آیه قرآن می فرماید مردم خود را وارد دار البوار کردند، که دار البوار جهنم است. البته يك ورود خاصی دارند که قرآن با این تعبیر از آن حکایت می کند: جهنم قرارگاه نهایی آنها است و بد قرارگاهی است. در تفسیر این آیه روایاتی ذکر شده است؛ در کافی روایتی از امیرالمومنین علیه السلام ذیل این آیه نقل شده که حضرت فرمودند: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَدَّلُوا عَنْ وَصِيهِ لَا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ يَنْزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَ بِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ چرا اقوامی سنت رسول خدا را تغییر دادند و از وصی او به دیگری عدول کردند. این حادثه ای که اتفاق افتاد آیا نترسیدند خدای متعال عذاب بر آنها نازل کند؟ بعد حضرت آیه شریفه را خواندند که آنها سنت الهی را تغییر دادند از وصی خدا عدول کردند مصداق این آیه هستند أَلَمْ تَر

إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا.

عرض کردیم در قرآن شما می‌توانید بسیاری از اوقات یا همه جا کلمه نعمت را بردارید به جای آن امام را بگذارید «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» یعنی امیرالمومنین. در باطن قرآن کفر، اولیاء طاغوت هستند. این آیه را مکرر خوانده اید «حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» (حجرات/۷) فرمود الاول و الثانی آیه خوب معنا می‌شود. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» امیرالمومنین نعمت تامة الهی بود «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (مائده/۳) به این معنا که نعمت همین خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها نیست، آنها هست ولی مساله دیگر آن است که انبیاء و اوصیاء نعمت الهی هستند آنها نعمت هدایت را آورده‌اند.

خدای متعال ۱۲۴ هزار پیامبر با اوصیائشان را فرستاده بوده هنوز نعمت هدایت کامل نشده بود. نعمتی که با انبیاء و اوصیاء آمده که بهشت است، با امیرالمومنین کامل شد «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي». نعمت فقط نعمت خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها نیست که با امام تمام شود درست است اگر امام نباشد همین خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها، چشم، گوش و زبان ابزار شیطان می‌شوند، انسان با آنها جهنمی می‌شود. وقتی امام می‌آید از چشم و

گوش استفاده می کند آنها را به فعلیت می رساند قوای ما را به بهشت می برد. والا اگر امام نباشد قوای ما وارد جهنم می شود. ما با چشم و گوشمان معصیت می کنیم جهنمی می شویم، با قلبمان مشرک و جهنمی می شویم.

بنابراین به يك معنا امام تمام نعمت ها است یعنی همه امکاناتی که به ما داده اند: چشم، گوش، قلب و... اگر در دار دنیا به امام نرسد به فعلیت نمی رسد و وارد بهشت و وادی توحید نمی شود این فطرت شکوفا نمی شود. به معنای دیگر تمام بودن نعمت این است که شما نعمت را انبیاء و اولیاء تعریف کنید، چشم و گوش و زبان هم نعمت هستند ولی نعیم حقیقی او است. نعمتی که خدا با انبیاء شروع کرده ۱۲۴ هزار پیامبر فرستاده این نعمت با آمدن ۱۲۴ هزار پیامبر ناقص است. وقتی امیرالمومنین و فرزندان بزرگوارش بعنوان اوصیاء حضرت در عالم قدم می گذارند و پرده از ولایت آنها در غدیر برداشته می شود و حضرت باب ولایت آنها را باز می کند خدای متعال می فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» نعمت هدایت، نعمت انبیاء با امیرالمومنین تمام می شود.

بنابراین امام کلمه نعمت الهی است. در ترجمه آیه ۲۸ سوره ابراهیم آمده، پیامبر ما دیدی آنها نعمت ما را برداشتند جایش کلمه کفر گذاشتند مردم خود را وارد دار البوار کردند. اگر امیرالمومنین، این

نعمت الهی برقرار می ماند مردم در بهشت زندگی می کردند. وادی ولایت امام بهشت است «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (انفطار/ ۱۳) آنها در بهشت هستند. وقتی کلمه کفر قائم شد محیط ولایت آنها جهنم می شود. وقتی امیرالمومنین به کلمه کفر تبدیل شد محیط ولایت آنها حاکم شد قوم خود را در دار البوار بردند سرزمینی که بائر است و رویش ندارد یعنی جهنم، قوم خود را به جهنم بردند.

بنابراین يك دار دائر داریم که بهشت است و يك دار بائر داریم که جهنم است. اگر امام علیه السلام حاکم شود و ما در محیط ولایت او زندگی کنیم دار دائر می شود اگر به کلمه کفر و ولایت کفر تبدیل شود سرزمین بائر و جهنم می شود. البته آنهایی که اکنون در جهنم زندگی می کنند يك ورود خاص به جهنم خواهند داشت. آنها باطن کار خود را خواهند دید ممکن است الان متوجه نباشند روی این جهنم حجابی قرار گرفته ولی وقتی پرده کنار رود می فهمند که آنجایی که زندگی می کردند چه بوده قرارگاهشان جهنم می شود «جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ».

در ادامه این روایت حضرت امیر ذیل این آیه فرمودند: «نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَ بِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» آن نعمتی که خدا در این آیه از آن یاد کرده آن است که همه کسانی که در قیامت فائز می شوند بوسیله ما رستگار می شوند. رستگاران قیامت

آنهايي هستند كه «فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ» (آل عمران/ ۱۸۵) در قيامت از جهنم و از آتش دور و وارد بهشت مي شوند آنها به فوز رسيدند. حضرت فرمود همه فائزين در قيامت با ولايت ما فائز مي شوند شروعش از اينجا است.

ولايت امام راه فعليت بخشيدن محبت الهی

بنابراين محيط ولايت امام سرزمين دائر است اگر انسان در اين سرزمين حاصلخير وارد شد محبت الهی در او فعليت پيدا مي کند. در روايتي نوراني امام رضا عليه السلام فرمودند: در اين سرزمين حاصلخير امام هم آسماني است كه بر ما سايه مي افكند، هم ابری است كه بر ما مي بارد، هم باران پر نعمت و پر رحمتي است كه مبدا حيات و رویش ما مي شود. اگر ما در سرزمين ولايت حضرت قرار بگيريم محبت الهی در ما فعليت پيدا مي کند. معصوم محبت الهی را در ما فعليت مي دهد و همه كارهاي ما محبت خدا مي شود و يکی از اموري كه محقق مي شود اين است: حب الهی، حب امام و سپس حب مومنين پيدا مي شود. مومنين اگر در سرزمين ولايت امام زندگي کنند همه محب خدا، محب امام و نسبت به يکديگر محبت پيدا مي کنند المتحابون في الله مي شوند.

بنابراين راهی كه ما به مقام محبت برسيم و همه زندگي ما محبت شود يعنی با محبت خدا زندگي كنيم، معاشرت كنيم، صلح كنيم، بجنگيم، با محبت خدا روز و شبمان سپري شود و موحد

باشیم راهش این است که وارد وادی ولایت نبی اکرم و اهل بیت شویم که آن سرزمین دائری است که فطرت ما در آن سرزمین شکوفا می‌شود. اگر اینگونه شد ما جز محبین می‌شویم. شاکله ما شاکله محبین، روابط ما روابط محبین می‌شود.

ورود به ولایت شیطان مانع شکوفایی فطرت

نقطه مقابل این است اگر انسان وارد وادی ولایت شیطان و اولیاء طاغوت شود بذر فطرت انسان در حجاب می‌ماند و به فعلیت نمی‌رسد موانع و حجاب ظلمانی پیدا می‌کند نمی‌گذارد فطرت او شکوفا شود توحیدی که خدا در انسان قرار داده به فعلیت نمی‌رسد. روابط اش روابط نفسانی، شیطانی و ظلمانی می‌شود شیطان و اولیاء طاغوت را دوست می‌دارد نفس خود و دنیا و همان جلوه‌هایی که در روایات و آیات آمده را دوست می‌دارد آن بذر محبت به این محبت‌ها تبدیل می‌شود. روابط انسانها با یکدیگر بجای اینکه روابط محبت آمیز باشد کنهش دشمنی است «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (زخرف/ ۶۷) در قیامت دوستان صمیمی با هم دشمن می‌شوند الا آنهایی که مدار محبتشان تقوا بوده است؛ چون آنها محبت نیست باطن این محبت‌ها عداوت است همین محبت‌ها تبدیل به عداوت قیامت می‌شود.

محبتی که در راه خدا نیست کنهش محبت نیست کنهش حب نفس است. بعضی این را خیلی جدی کردند گفتند ما بالذات، خود را

دوست داریم؛ ما عاشق نفس خود هستیم همه چیز را برای نفس خود می‌خواهیم. اگر انسان اینگونه شد، محبتی هم که به ظاهر به دیگری ابراز می‌کند باطنش محبت نیست باطنش خودپرستی و نفس‌پرستی است. آدم دیگران را برای خود می‌خواهد اگر از دیگران نفعی به او رسید چون نفعش را تامین می‌کند آنها را دوست می‌دارد. این در مورد کسانی درست است که از وادی ولایت بیرون می‌روند آنها بذر فطرتشان که محبت خدا است شکوفا نمی‌شود محبت نفس می‌آید. وقتی حب النفس آمد این آدم همه چیز را برای خود می‌خواهد.

مرحوم علامه بزرگوار طباطبایی در یکی از مقالات کتاب روش رئالیسم مطلب بلندی دارند اشاره به همین مطلب دارد که ظاهرناظر به همین جامعه است. می‌گویند انسان خود و منافع خود را می‌خواهد اگر جامعه را می‌سازد و اعتبار می‌کند دنبال این است که از دیگران استفاده کند تا به مقاصد خود برسد. همه اینگونه هستند هر کسی دنبال منافع خود است روی به جامعه و زندگی جمعی می‌آورند که منافع خود را تامین کنند. آنوقت برای اینکه در این جامعه تعدی نشود می‌آیند مثلاً عدالت را اعتبار می‌کنند. بنابراین اگر نفس انسان محور شود عدالت آن است که من را تامین کند بنابراین همه می‌خواهند دیگران را به نفع خود استخدام کنند. ظاهرش دوستی است در

خانواده کوچک که زن و مرد دنبال منافع شخصی خود هستند خانواده را محیط تزاحم منافع و دعوای منافع می‌دانند زن دنبال این است که منفعت خود را بیشتر کند، مرد دنبال این است که منافع خود را بیشتر کند، نگاه زن به مرد آن است که او از من سوء استفاده می‌کند، نگاه مرد به زن این است که او از من سوء استفاده می‌کند. هر کدام می‌خواهند دیگری را به نفع خود استخدام کنند باطن این خانواده دشمنی است درحالی‌که ظاهرش ممکن است ظاهر خوبی باشد.

اگر هر کس وقتی با دیگری زندگی می‌کند دنبال منافع خود باشد و خود را بخواهد و دیگری را برای خودش بخواهد طبیعی است باطن آن دوستی نیست نفس پرستی و استکبار است. از استکبار محبت حاصل نمی‌شود تکبر حاصل می‌شود این جامعه نسبت به یکدیگر متکبر هستند خودشان را می‌خواهند و خودشان را بزرگ می‌بینند. همه را از زاویه دید خودشان می‌بینند می‌خواهند همه به نفع آنها ختم شوند. این جامعه‌ای می‌شود که از محیط توحید و محبت خدا دور می‌شود. آنهایی که محب الهی نیستند محب نفس و دنیا و شیطان می‌شوند. انسانی که نفس خود را می‌خواهد طبیعی است همه چیز را برای خود می‌خواهد. جامعه اینگونه می‌شود جامعه‌ای که باطنش حسرت، نزاع و خودپسندی است. هر کس دنبال خود

است بتعبیر قرآن «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى» (حشر/۱۴).

محور وحدت مؤمنین

اگر انسان يك اله داشته باشد و به دنبال آن باشد؛ اگر محبت آن اله در وجودش باشد این عاملی است که همه محبین دور هم جمع می‌شوند چون او را می‌خواهند هیچکس دنبال خودش نیست همه دنبال اله خود هستند و طبیعتاً همه همراهان خودشان را هم دوست می‌دارند جامعه محبین و المتحابون فی الله می‌شوند. ولی اگر اله انسانها متعدد شد هر کس دنبال اله خود است من دنبال نفس خودم، او هم دنبال نفس خود است «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (جاثیه/۲۳) من خود را می‌خواهم، او هم خود را می‌خواهد. اله که متعدد شد دیگر هماهنگی‌ای نیست هر کس دنبال خود است. بظاهر دور هم می‌نشینیم، قراردادی می‌بندیم، ازدواج می‌کنیم، زیر يك سقف می‌رویم، مردم يك کشور می‌شویم ولی باطنش این است که هر کس خودش را می‌خواهد.

آن چیزی که می‌تواند محور ائتلاف و وحدت و هماهنگی حقیقی شود اله واحد یعنی خدای متعال است. اگر مردم يك اله را بپرستند یعنی همه او را بخواهند و هیچ چیز جز او را نخواهند و تنها او را عبادت می‌کنند همه شان نسبت به یکدیگر محبت پیدا می‌کنند و اگر بعکس اله متعدد شد هر کس دنبال اله خود است، هر کس دنبال نفس و معبود خود است با معبودهای مختلفی که دارند نمی‌

توانند محور ائتلاف شوند. آنوقت در قدم بعد محور پیوستگی و همگرایی مومنین چیست؟ چرا مومنین مثل يك نفس هستند؟ در قدم بعد محورشان امامشان است. امامشان آن کسی است که فانی در محبت خدا است و همه گرد او جمع شدند شعاع وجود او و شیعه او هستند. هم او شیعیانش را دوست می‌دارد هم شیعیانش او را دوست می‌دارند و او خورشیدی است که همه از او پرتو می‌گیرند. مومنین حقیقتاً دور امامشان جمع می‌شوند سرشتشان از امام است دور امام جمع می‌شوند و به فعلیت و رشد می‌رسند.

بنابراین این تعبیر جامعه کبیره در فرازهای آخر را قدری ترجمه کنم «اَتَّالَفْتُ الْفُرْقَةَ» ولایت شما می‌تواند محور تجمع شود. هر چیزی نمی‌تواند قلوب را دور هم جمع کند. ممکن است امیری بیاید قلوب را دور هم جمع کند ولی آدم‌هایی که دنبال نفس خود هستند تجمع پیدا نمی‌کنند. يك تجمع ظاهری دارند ولی هر کس به دنبال منافع خود است. اگر بتواند دیگران را قربانی خود کند، می‌کند. چون آدمی که اله اش خودش است همه چیز را برای خود می‌خواهد. وقتی اله ما اله حقیقی و حضرت حق شد این بت‌ها کنار رفتند خدا را پرستیدیم، حول محبت الهی المتحابون فی الله می‌شویم. حول محبت الهی ابتدا محب امام می‌شویم بعد امام ما، محب ما می‌شود. بنابراین رابطه محبین این است وقتی ما در سرزمین ولایت امام قرار

بگیریم بذر وجود ما شکوفا می شود همه ما حول امام خود قرار می گیریم.

ارتباط مؤمن با امام

چند روایت می خوانم که کمی این را توضیح دهم. بعضی روایات در باب ارتباط مومن با امامش است. ارتباط شیعیان با امام ارتباط بسیار عمیقی است که از دنیا شروع نشده به دنیا هم ختم نمی شود. فرمودند شیعیان و محبین ما از اضافه سرشت ما خلق شده اند. روایات متعدد در کتاب شریف کافی و کتب دیگر است. این روایات را ملاحظه کنید فرمود خدای متعال روح ما را از فوق علین آفریده است. مقام علینی که در روایات و آیات توضیح داده شده است. در شب های دهه آخر ماه رمضان از خدا می خواهیم که خدایا روح من را در مقام علین قرار بده. فرمود روح ما از علین بالاتر است خدای متعال جسم ما را از آن مقام آفرید. روح مومنین و انبیاء را هم از جسم ما و از آن مرتبه آفرید.

بنابراین يك ارتباط حقیقی بین ما و امامان است که در روایت مفصل توضیح داده است: «إِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُونَةٍ»^۱ این يك ارتباط بین ما و امام است. از دور دست ها هم شروع شده است. نسبت ما با امام این است در زیارت جامعه کبیره خوانده اید این فراز

از زیارت از فرازهای لطیف و دشوار زیارت جامعه کبیره است: «أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْآثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ» روح امام در بین همه ارواح است؛ همه ارواح مومنین روح امام درونشان است. ذره‌ای از نور خورشید که در خانه ما می‌آید خورشید در آن حضور دارد چون شعاع خورشید است. فرمود روح امام در همه ارواح و جسم امام در همه اجساد است. باید قدری روی آن تامل شود چگونه قبور مومنین بهشت می‌شود. وقتی مومن در قبر سوال و جواب می‌شود دری از قبر به روی بهشت باز می‌شود قبرش روضه من رضوان می‌شود. علت این است که قبر مومن شعاعی از قبر امامش و برزخ امامش است.

روح امام در بین همه ارواح است به همه مومنین توجه دارد همه مومنین از اضافه سرشت آنها خلق شده‌اند به امام مرتبط هستند امام در ارواح همه مومنین حاضر است به همه آنها توجه دارد. پیوند امام با ما آنقدر وثیق و محکم است که در روایات فرمود شما مریض شوید ما هم مریض می‌شویم، شما غصه دار شوید ما هم غصه دار می‌شویم.

در روایتی از کتاب «صفات الشیعه» مرحوم صدوق، مرحوم مجلسی در باب صفات شیعه در بحار نقل کردند؛ جلد ۶۸ یا ۶۵

چاپ‌های بیروت صفحه ۱۶۷ روایت ۲۵ از وجود مقدس موسی بن جعفر علیهما السلام نقل کردند؛ روایت طولانی است من قسمتی از آن را می‌خوانم. فرمودند کسی با شیعیان ما دشمنی کند با ما دشمنی کرده تا این اندازه ما بهم پیوست خورده ایم. اگر آنها را دوست بدارد و با آنها موالات کند با ما دوستی کرده «لَا نَهْمُ مِنَّا خُلُقُوا مِن طَيِّبَتَا مَنْ أَحَبَّهُمْ فَهُوَ مِنَّا وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَلَيْسَ مِنَّا شِيعَتُنَا يُنْظَرُونَ بِنُورِ اللَّهِ»^۱ چون از ما هستند از سرشت ما خلق شدند از ما جدا نیستند. کسی شیعیان ما را دوست بدارد از ما است آنها را دشمن بدارد از ما نیست. البته شیعیان مقاماتی دارد ما هم ان شاء الله ذیل آن مقام قرار می‌گیریم. شیعه خود مقامی است که در زیارت عاشورا می‌گوییم «أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُؤَالَاةٍ وَلَيْكُمُ» محبت دوستان اهل بیت طریق قرب ما است. دوستان اهل بیت بسیار مقام دارند خودشان يك مقامی هستند. از جمله انبیاء می‌شوند؛ انبیاء شیعیان ائمه سلمان، أباذرها، مقداد ها، جابر جعفی، حضرت امام و بزرگان دوران ما آنها شیعیان حقیقی می‌شوند، امثال بنده هم درجات پایین تر هستند. در ادامه فرمود: «شِيعَتُنَا يُنْظَرُونَ بِنُورِ اللَّهِ» شیعیان ما آنقدر به ما متصل هستند با نور الهی می‌بینند. در بعضی روایات

فرمودند: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۱ از زیرکی مومن پروا کنید مومن با نور الهی می بیند. به امیرالمومنین، به ائمه عرض کردند روایات متعدد است آقا «يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» یعنی چه؟ ما چه ربطی به نور الله داریم؟ خدای متعال محیط به همه عالم است. تسبیح های روز ماه رمضان را خوانده اید هیچ چیز حجاب خدای متعال نیست همه در محضر خدا حاضر هستند. الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ یعنی چه؟ حضرت فرمود: چون از نور ما خلق شدند نور ما در وجودشان است؛ با نور ما زندگی می کنند و می بینند؛ این نور نافذ است حجاب ندارد. بنابراین مومنین متوسم هستند متوسم یعنی در سیمای طرف همه حقیقتش را می فهمد.

در احوالات یکی از علماء بزرگ نقل شد خدا رحمتشان کند؛ ایشان به يك کسی فرموده بودند من به درجه ای رسیدم که اگر قبلاً برای من امتحان سختی بود، خیلی ها نزد من می آمدند می دیدم می فهمیدم برای چه می آید نیتش چیست چکار می خواهد انجام دهد باطنش را می دیدم خیلی معذب بودم، هیچ نمی گفتم هم می دیدم هم باید مثل آدمی که هیچ نمی داند رفتار می کردم. امتحان بسیار سختی است. آدم علم داشته باشد اما مثل جاهل نباید به روی خود بیاورد همه چیز را می داند اما باید مثل همیشه با شخص برخورد کند.

کاری که انبیاء می کردند کار بسیار سختی است. بعد فرموده بود من به درجه ای رسیدم که الحمدلله خدای متعال به من لطف کرد اگر بخواهم می بینم اگر نخواهم نمی بینم به اختیار خودم است.

مومن اینگونه است حضرت فرمود: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» برای اینکه نور ما در مومن است «شِيعَتُنَا يَنْظُرُونَ بِنُورِ اللَّهِ وَ يَتَقَلَّبُونَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَ يَفُوزُونَ بِكَرَامَةِ اللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضَنَا لِمَرَضِهِ وَ لَا اغْتَمَّ إِلَّا اغْتَمَمْنَا لِعَمِّهِ وَ لَا يَفْرَحُ إِلَّا فَرَحْنَا لِفَرَحِهِ وَ لَا يَغِيبُ عَنَّا أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَيْنَ كَانَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا» شیعیان ما از سرشت ما خلق شدند گشت و گذارشان در وادی رحمت است این ارتباط آنها با امامشان است. آنها به کرامت الهی راه پیدا می کنند. پایان کار آنها این است که اهل کرامت الله می شوند مورد اکرام الهی قرار می گیرند.

اهل کرامت الله فوق العاده هستند. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ» (حجرات/۱۳). در ادامه فرمود: هیچ شیعه ای از شیعیان ما بیمار نمی شود الا اینکه با بیماری اش بیمار می شویم. و هیچ مومنی غصه دار نمی شود الا اینکه ما بخاطر غصه او غصه دار می شویم. این ارتباط ما با امام خودمان است. از آن طرف رشته محبت امام، محبت اصل است طوری ما را دوست می دارد که فرمود هر مومنی غصه دار می شود من غصه دار می شوم. به حضرت گفت: من بیمار

هستیم. حضرت فرمود: بله شما مریض می‌شوید ما هم مریض می‌شویم. فرمود بوی شما «لَا حُبَّ رِيْحَكُم»^۱ این نسبت امام ما با ما است. بعد فرمود: هیچ مؤمنی مریض نمی‌شود الا اینکه ما مریض می‌شویم، غصه نمی‌خورد الا اینکه غصه دار می‌شویم، خوشحال نمی‌شود الا اینکه ما برای خوشحالی اش خوشحال می‌شویم.

مثال ساده آن آدمی است که فرزند و اهل و عیال دارد. وقتی خدای متعال به انسان فرزند و اهل و عیال می‌دهد يك وسعتی در وجود انسان ایجاد می‌کند متصل به اهل و عیالش می‌شود. آنها خوشحال می‌شوند او خوشحال می‌شود. پنج، ده فرزند و پنجاه عائله دارد هر کدام خوشحال می‌شوند او خوشحال می‌شود آنها مریض شوند او غصه می‌خورد؛ چون وجود این آدم وسعت پیدا کرده در همه آنها هست. مثل نخ تسبیح است؛ دیدید بزرگی از جمع خانواده می‌رود این رشته از هم می‌پاشد این مجازی نیست این پدر نخ تسبیح خانواده است. پدر می‌رود آنها متلاشی می‌شوند هر چه هم می‌خواهند دور هم جمع شوند آن رشته رفته است. اینکه می‌گویند رحم رشته‌ای از رحمت خدا است شوخی نیست؛ پدر آن رشته‌ای است که همه ما را به هم متصل می‌کند او که می‌رود این نخ تسبیح پاره می‌شود. لذا او با غصه همه ما غصه می‌خورد، با خوشحالی همه ما خوشحال می‌شود.

ما در ظرف محدود خود ممکن است مثلاً مومن دیگری غصه دار شود فرزندش بیمار باشد، غصه نمی‌خوریم ولی خدای نکرده فرزند خودمان بیمار شود غصه می‌خوریم. این ارتباط روحی و حقیقی است؛ يك رشته‌ای است که همه را بهم گره می‌زند. امام علیه السلام آن رشته‌ای است که در همه مومنین حضور دارد. رابطه امام با ما این است می‌گوید مریض شوید مریض می‌شوم مانند مادری که پنج، ده فرزند دارد هر کدام مریض شوند مریض می‌شود، غصه می‌خورد؛ آنقدر با آنها مرتبط است اگر آنها گرفتاری مالی پیدا کنند رنج می‌برد. حتی گاهی طفل مریض است خودش نمی‌داند بازی می‌کند ولی مادر بیمار شده یعنی مادر از بیماری او بیشتر رنج می‌برد تا خود او. امام بگونه‌ای به ما متصل است که فرمود شما بیمار شوید ما بیمار می‌شویم، شما خوشحال شوید ما خوشحال می‌شویم.

البته امام وسعت دارد نه اینکه همه روح امام طوفانی شود ولی ما بیمار شویم به او می‌رسد. همه اعضای بدنمان برای ما خلق شدند، اگر خاری در نوك انگشت پای ما رود روح ما خبردار می‌شود؛ يك سلول لطمه خورده کل روح ما خبردار می‌شود. مومنین نسبت به امامشان اینگونه هستند «أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ». امام در روح همه ما حاضر است ما رنج ببریم او رنج می‌برد، ما غصه بخوریم او غصه می‌خورد، بیمار شویم بیمار می‌شود. بعد

حضرت در ادامه جمله‌ای فرمودند: «وَلَا يَغِيبُ عَنَّا أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَيْنَ كَانَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا» هیچ يك از شیعیان ما از ما پنهان نیستند. همه مد نظر ما هستند شرق عالم باشند یا غرب عالم همیشه در معرض دید ما هستند. امام نسبت به شیعیانش اینگونه است.

روایتی در کافی شریف است که عوان بن زیار به امام رضا علیه السلام عرض کرد: آقا برای من و زن و بچه ام دعا کنید. در روایت دیگری عرض کرد آقا شیعیان و دوستان شما خجالت کشیدند به شما بگویند من را واسطه کردند گفتند به امام رضا علیه السلام بگو برای ما دعا کند. حضرت فرمود مگر ما شما را دعا نمی‌کنیم ما همیشه شما را زیر نظر داریم. تعجب کرد. حضرت فرمود آیه قرآن را که خوانده ای: «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (توبه/ ۱۰۵) هر کاری انجام دهید مومنین می‌بینند خدا می‌بیند رسول می‌بیند. فرمود مومنین ما ائمه هستیم، می‌بینیم. بنابراین اگر ما دور امام جمع شدیم نسبت امام ما با ما اینگونه است. در يك روایتی فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَا تَشُدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»^۱ اتصال روح مومن به روح الله که امامش است از اتصال شعاع خورشید به خورشید بیشتر است. صدها

می لیون، دهها می لیون شیعه همه مرتبط با امام هستند امامشان به همه آنها مشرف است. روح امام با آنها حاضر است از رنج آنها رنج می برد از شادیشان شاد است. او يك خورشید است و اینهمه شعاع دارد. يك امام است و شعاع وجودی اش در همه مومنین وجود دارد، همه مؤمنین نورانی به نور امام هستند با نور امام نگاه می کنند «يَنْظُرُونَ بِنُورِ اللَّهِ وَ يَتَقَلَّبُونَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ» همه مؤمنین متصل به امام هستند.

ارتباط با امام، عامل رشد مؤمنین

بنابراین ما به امام اتصال داریم و امام به ما اتصال دارد. این اتصال موجب می شود که امام با خوشحالی ما خوشحال می شود، با غصه ما غصه می خورد، با بیماری ما بیمار می شود. شنیده اید حضرت فرمودند نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از خود ناراحت نکنید گفت ما چگونه می توانیم حضرت را ناراحت کنیم؟ فرمودند نامه عمل شما به ایشان می رسد اگر شما بد عمل کرده باشید ایشان ناراحت می شوند. چگونه شما اگر فرزندان نمره امتحانش خوب نشود غصه می خورید پنج، ده فرزند هم داشته باشید هر کدام موفق نشوند شما ناراحت می شوید، حضرت هم ناراحت می شوند. فرمود پرونده شما نزد حضرت می رود ناراحت می شود. تك تك ما تحت نظر حضرت هستیم مرتب اعمال ما را کنترل می کنند کجا رفتیم کجا آمدیم با چه کسی نشستیم ناراحت می شوند.

در دعای ابو حمزه می‌خوانید «إِنْ أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ فَفِي ذَلِكَ سُرُورٌ نَبِيكَ» خدایا من را به بهشت ببری پیامبر تو خوشحال می‌شود. این يك واقعیت است نسبت به تك تك ما اینگونه است حضرت حواش به تك تك ما است ما بهشتی شویم خوشحال می‌شود، جهنمی شویم غصه می‌خورد. پس این نسبت امام ما به ما است. امام ما مثل خورشیدی است مومنین شعاع وجود او هستند. بعد عرض می‌کنم محور ائتلاف مومنین می‌شود. تك تك ما نسبت به امام رابطه مان این است: ما محب و شیعه می‌شویم متولی به ولایت آنها، دوستدار و تابع آنها، دارنده مقاماتی که برای شیعیان گفته شده، مطیع و تابع آنها و... می‌شویم.

از طرف دیگر امام ما مدار وجود همه ما و ناظر بر ما است و این ارتباط يك ارتباط حقیقی است. ما در این ارتباط با امام خود رشد می‌کنیم؛ امام ما ما را رشد می‌دهد مثل نور خورشید که به بذر می‌تابد و در آن نفوذ می‌کند بذر را شکوفا می‌کند. اگر خورشید نتابد این بذر منفجر و شکوفا نمی‌شود. این خورشید می‌تابد مراقبت می‌کند تا بذر شکوفا شود آرام آرام این بذر را رشد می‌دهد. اگر انسان همراه با امامش بود اینگونه می‌شود. «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ

كَزَّرَعَ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ» (فتح/۲۹)
 آنهایی که با نبی اکرم، با اهل بیت و امام هستند مثل بذری است که
 شکافته می شود سر بر می دارد. آنقدر حضرت مراقبتش می کنند تا
 يك گیاه کامل شود روی پای خود بایستد.

حب الهی اساس شفاعت امام

بنابراین این رابطه ما با امام است که در روایات مفصل توضیح
 داده شده است. این رابطه موجب می شود که امام ما شفیع ما می
 شود یعنی با محبت پدری دست ما را می گیرد که جلوه این شفاعت
 در سوره هل اتی آمده است؛ خدای متعال يك نمونه این شفاعت را
 در دنیا و بعد در آخرت توضیح داده است؛ نمونه دنیایی آن است که
 می فرماید: «وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا
 وَأَسِيرًا» (انسان/۸) این امام نمی تواند ببیند کسی گرسنه است. حتی
 نسبت به غیر مومنین اگر مومن باشند که معلوم است «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا
 عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (توبه/۱۲۸). ارتباط
 امام ما با ما اینطور است فرمود او برای محبت خدا کار می کند در
 وادی محبت است طعام را از سر محبت خدا به مسکین و یتیم و
 اسیر می خوراند ولو خود گرسنه بماند ولو با آب افطار کند. نسبت امام
 با امت این است خود گرسنه می ماند «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ
 بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر/۹).

شنیده اید در آن خطبه حضرت فرمود، از مغز گندم برای من

حلال بود بخورم ولی هیچ شئی نان جوی سیر نخوردم شاید در یمامه کسی سر گرسنه روی زمین بگذارد. نسبت امام اینطور است. گفت اگر کسی ذیل من زندگی می کند و گرسنه می خوابد بگذار من هم گرسنه بخوابم. اگر محبت الهی در کسی بسط پیدا کند، اینگونه می شود. آن را مجاز ندانید بیان حضرت امیرالمومنین است اگر کسی به اندازه خود در محیط ولایت حضرت باشد درست می شود. فرمودند اگر کارگری دست خالی به خانه می رود من بیشتر از او خجالت می کشم؛ این راست است. وقتی مومن عائله اش زیاد می شود اینگونه می شود. امیرالمومنین از گرسنگی بچه های یتیم بیشتر از مادرشان رنج می برد نمی تواند رنج نبرد امام است.

فرمود امام مادری است مثل مادر به طفل شیرخوار محبت دارد به طفل شیرخوار نه بزرگ چون وقتی بزرگ شد مستقل می شود. امام نسبت به تک تک ما اینگونه هستند «الرَّؤُضَةُ الْإِمَامُ الْأَنِيسُ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ»^۱ پدر مهربان و برادر همزاد، مادر نسبت به طفل شیرخوار است. آدمی که ۱۵ سالش است هیچ تعلقاتی ندارد کم کم خدا به او عائله، فرزندان، نواده و نبیره می دهد به همه آنها علاقه پیدا می کند؛ از رنج آنها رنج می برد، با خوشی آنها خوشحال می شود این مثل است حضرت

فرمود: «أَنَا وَ عَلَى أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ». امام رضا علیه السلام فرمود: محبتش به تك تك شیعیانش از يك پدر به فرزند بیشتر است. این رابطه امام با ما است او ما را اینطور دوست می‌دارد، شفاعت دنیایی امام این است هیچ چیز هم از ما نمی‌خواهد. خیال نکنیم اگر به ما محبت می‌کند از ما چیزی می‌خواهد. يَطْعُمُونَ الطَّعَامَ او مزدش را از خدا می‌گیرد. کار او ریشه در محبت خدا دارد، برای ما کار نمی‌کند.

محبت خدا در امام به محبت و ملاحظت نسبت به بندگان تبدیل می‌شود. «و يَطْعُمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا» (انسان ۸/۹-۹) هیچ چیز از شما نمی‌خواهیم.

من پیامبر تك تك شما هستم و برای تك تك شما سرمایه گذاری کردم. خیال نکنید که پیامبر از ما غافل است برای تك تك ما سرمایه گذاری کرده و برای تك تك ما شفاعت می‌کند. اگر یک نفر در امت نبی اکرم بیشتر نبود الا ما، بیشتر از این برای ما سرمایه گذاری نمی‌کرد؛ هیچ چیز برای تک تک ما کم نگذاشته اند؛ حواسش به تك تك ما هست؛ فرمود: اگر شرق و غرب عالم باشید زیر نظر ما هستید ما از شما غافل نیستیم حواسمان به تك تك شما است بیمار می‌شوید بیمار می‌شویم، خوشحال می‌شوید خوشحال می‌شویم، غصه می‌

خورید غصه می‌خوریم، خیال نکنید ما رهایتان کردیم. این رابطه امام ما با ما است.

رابطه ما هم باید همینطور باشد ما باید محب امام شویم. اگر محبت امام در دل ما بیاید ما هم کم کم آن طرفی می‌شویم. فرمود: «وَالَّذِينَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ يَخَافُونَ لِخَوْفِنَا وَ يَأْمَنُونَ إِذَا أَمْنَا»^۱ آنجایی که امام در امنیت نیست او هم در امنیت نیست، آنجایی که امام در امنیت است او هم در امنیت است. آن که موجب ناامنی ولایت امام شود او را مضطرب می‌کند. ابوموسی اشعری حساب خود را از امیرالمومنین جدا کرد، وسط جنگ نشست و مشغول کار خود شد مثلاً ختم قرآن می‌کرد. ولی دوست امیرالمومنین وقتی ایشان وسط جنگ است نمی‌تواند وسط جنگ نباشد دوست نمی‌تواند نیاید. ما می‌رویم می‌دان جنگ سلول بدن ما می‌تواند نیاید. دست و پای ما می‌تواند جنگ نیاید؟ ما می‌رویم جنگ دست و پای ما، چشم ما هم با ما می‌آید. مالک اشتر نمی‌تواند با امیرالمومنین نیاید. رابطه ما با امام باید اینگونه باشد. به گونه‌ای محب امام شویم که خوف ما با خوف امام، امنیت ما با امنیت امام، غصه ما با غصه امام، شادی ما با شادی امام یکی شود. چقدر آدم خوب و مهم می‌شود که با غصه امام غصه بخورد با شادی امام شاد شود.

آدم باید خیلی بزرگ شود که غصه‌های امیرالمومنین باعث شود او غصه بخورد. دیدید وقتی طفل بازی می‌کند پدر هزار دردسر دارد طفل نمی‌فهمد چون در این وادی نیست وقتی بزرگ تر می‌شود روحش بزرگ می‌شود کم کم با غصه‌های پدر مانوس می‌شود. امیرالمومنین همه غصه هایش و همه شادی هایش خدایی است آدم باید آنقدر بزرگ شود که با امیرالمومنین غصه بخورد و با ایشان شاد شود این آدم مومن است.

باید چنین اتفاقی برای ما بیفتد آن رابطه امام با ما است که روایاتش در عوالم مختلف مفصل است. بعد این رابطه به شفاعت تبدیل می‌شود. امام خود گرسنه می‌ماند که ما سیر باشیم هیچ چیزی هم از ما نمی‌خواهد در عالم آخرت هم همان است که در سوره هل اتی توضیح داده شده: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (انسان/ ۵-۶) چشمه را می‌جوشاند به ابرار می‌خوراند. در آخرت هم اینطور است. اینکه امام رحمت موصوله است یعنی که اینطور نیست در دنیا امام با ما است و در آخرت ما را رها می‌کند، در آخرت هم بار ما بر دوش امام است. وقتی انسان شیعه شد تا قیامت بارش روی دوش امیرالمومنین است. در بهشت هم حضرت مراقب اوست. چشمه را می‌جوشاند در جام ما می‌ریزد. حواسش به ما است

که ما متناسب با ظرف خود سیراب شویم نهر تسنیم جاری می‌کند. «أَنْهَارٌ مِنْ خَمَرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» (محمد/ ۱۵) نهر خمر در بهشت ما جاری است. فرمود: «عَلِمَهُمْ» حضرت علم خود را در قالب نهر خمر جاری می‌کند. ما با نوشیدن آن به معارف می‌رسیم. این کار امام است امام ما شفاعتش در دنیا و در آخرت است این اثر همان رابطه است ریشه اش محبت خدا است «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» محبت خدا در امام به شفاعت، محبت، دستگیری و مراقبت تبدیل می‌شود از عالم ذر تا بعد از قیامت حواسش به تک تک ما هست. امام از هیچ یک از ما غافل نیست نمی‌شود امام غافل باشد.

ما هم باید با امام خود این ارتباط متقابل را برقرار کنیم اگر شیعه شدید همانطور که امام مراقب ما است و نور امام در وجودمان می‌آید از طرف دیگر ما هم متعلق به امام خود شویم. در قدم بعد المتحابون فی الله می‌شویم. وقتی دور امام جمع شدیم این دانه‌های تسبیح مثل يك تسبیح کار می‌کنند بلا تشبیه امام نخ تسبیح است که آنها را بهم گره می‌زند. امام مدار ارتباط آنها با یکدیگر است آنها دور امامشان با هم مرتبط می‌شوند.

روابط مؤمنین با یکدیگر

پس از آن چه اتفاقی می‌افتد رابطه خود مؤمنین با هم چگونه می‌شود آن را ان شاء الله توضیح می‌دهیم. رابطه مؤمنین ایثار می

شود، امامشان از همه جهات برای آنها فداکاری می کند رابطه مومنین هم رابطه ايثار می شود. حال روایاتی در باب حقوق مومن است که همین مطلب را می گوید. اگر کسی مومن شد به شما حق پیدا می کند فرمود: باید عیادتش بروی اگر خادمی داری باید به او هم خدمت کند. رابطه شان با هم اینطور می شود و المتحابون فی الله می شوند. هیچ چیز از هم نمی خواهند چرا به دوست مومنش خدمت می کند؟ همانطور که حضرت فرمود: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ» می گوید من بخاطر امامم به تو خدمت می کنم. حال خانواده اش یا جامعه اش چگونه می شود؟

ان شاء الله اگر توفیقی شد قدری گذرا ارتباطات مالی جامعه مومنین را اشاره کنم تا دریابید آیا این ارتباطات با تامین اجتماعی غرب یکی است که به زور مالیات بگیرند در صندوق بریزند به عده ای بدهند آیا خدا می خواسته که ما بخواهیم روی تامین اجتماعی کار کنیم؟ رابطه اجتماعی مومنین يك رابطه خیلی لطیف تر از این حرف ها است. شما می دانید مثلا در رابطه اقتصادی یک خانواده، پدر صبح تا شب کار می کند بعد با اِشفاق و محبت برای بچه هایش خرج می کند هیچ انتظاری هم ندارد. پدر و مادر چه انتظاری از بچه دارند؟ این محبت خدا است.

اگر این را بردارید بگوئید ما از پدر مالیات می گیریم به دولت می

دهیم تا بچه‌ها را اداره کند از پنج، شش سالگی همه بچه‌ها مثلاً به بهزیستی بروند از پدر مالیات می‌گیریم آنها را اداره کنیم. آیا این خوب است؟ همین کاری که اکنون انجام می‌دهند. چون صدقه که فقط برای مال نیست محبت هم هست. مادرها را سر کار می‌برند بچه‌ها را در مهدکودک جمع می‌کنند يك نفر حقوق می‌گیرد که آنها را اداره کند. این همان است که رشته محبت مادر را قطع می‌کند آنچه که خدا فرموده بود وصل کنید قطع می‌کنند «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (بقره/۲۷). پنجاه بچه را از مادر جدا می‌کنند دو مربی حقوق می‌گیرند برای پول کار می‌کنند مادر هم برای پول کار می‌کند این بچه هم الحمدلله رها است. محبت مادر را قطع می‌کنند يك مربی با پول می‌آید برای حقوق کار می‌کند آن رشته محبت قطع می‌شود. آیا این خوب است؟

این بهتر است که ما بگوییم بجای اینکه مادر بچه‌ها را بزرگ کند عاطفه و محبت خود را انفاق کند بگوییم نه چرا انفاق کند این بد است به زور از او حقوق بگیریم به پرستار بدهیم تا پنجاه، بیست بچه را اداره کند از مادرها حقوق بگیریم همه چیز بر مدار پول تعریف شود. تامین اجتماعی هم همینطور است تامین اجتماعی يك نمونه بزرگترش است حالا ان شاء الله عرض می‌کنم روابط مالی مومنین باید چگونه باشد چگونه به ایتار و محبت ختم می‌شود چگونه انفاق می‌کنند.

گفتار ۶

روابط مالی مومنین
بر مدار محبت الہی



متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۸ خرداد ۹۵ است که به ماه مبارک رمضان در شاهرود برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می‌دارند، انسان باید برای رسیدن به مقام محبت الهی تلاش کند و این محبت باید به محبت نسبت به امام علیه السلام و نسبت به مومنین تبدیل شود؛ این اساس شکل‌گیری جامعه مومنین است. بنابراین بین مومنین براساس ارتباطی که با خدای متعال و ارتباطی که با امام خود دارند یک رشته ارتباط حقیقی وجود دارد که پایگاه روابط امام مؤمنین با مؤمنین، مؤمنین با یکدیگر و مؤمنین با امامشان می‌شود. این ارتباط عاملی است که اگر کسی حقوق مؤمن را رعایت نکند این رشته قطع و این ارتباط بریده می‌شود. یکی از ارتباط‌هایی که بین مؤمنین برقرار می‌شود داد و ستدهای مالی است؛ از نظر قرآن انسانها دو دسته هستند: عده‌ای در دنیا خیال می‌کنند امکانات مدار شرافت و کرامت است اگر بود نزد خدا عزیز هستند و اگر نبود عزیز نیستند در حالیکه امکانات ابزار بندگی و قرب است. دسته دیگر مصلین هستند که جبهه وجود مقدس امیرالمومنین هستند نگاه آنها به عالم این است که می‌دانند نه امکانات معیار شرافت است، نه سختی‌ها معیار اهانت. اگر به آنها امکانات دهید اتفاق می‌کند. بنابراین نگاه مومنین باید اینگونه باشد که نسبت به همه امکاناتی که خدا به آنها می‌دهد خود را امانت دار خدا بدانند که این امانت داری رشد می‌آورد.



اساس شكل گيرى جامعہ مؤمنين

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين و صل الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين و اللعن على أعدائهم أجمعين. عرض کردیم محبت الهی در انسان باید به محبت نسبت به امام علیه السلام و نسبت به مومنین تبدیل شود و این اساس شكل گيرى جامعہ مومنین است؛ از يك طرف محبت امام نسبت به مردم و از طرف دیگر تولی و پذیرش ولایت امام و محبت امام در مردم را توضیح دادیم و همین امر به يك رابطه خاص بین مومنین تبدیل می شود که نکته ای را به عنوان مقدمه عرض کنم و آن اینکه از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود همانطور که بین ما و امامان يك ارتباط عمیق، وثیق و محکمی است که ما از ادامه سرشت امام خلق شده ایم و اگر کسی مؤمن شود نور امام در او وجود دارد و اگر مؤمنین در تبعیت از امام حرکت کنند نور امام در آنها به کمال می رسد و «الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۱ می شوند، با نور الهی در عالم

۱- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص: ۸۰

راه می‌روند، مؤمنین هم با یکدیگر ارتباط خاصی دارند که از عوالم قبل است. این ارتباط در بین مؤمنین بسط و گسترش پیدا می‌کند.

ارتباط مؤمنین؛ روح الهی رشته اتصال مؤمنین به یکدیگر

در روایات به ارتباط بین مؤمنین اشاره شده است؛ مرحوم کلینی بایی را در کتاب شریف کافی باز کردند در موضوع اینکه مؤمنین با هم برادر هستند یعنی يك برادری خاص بین مؤمنین برقرار است: «بَابُ أُخُوَّةِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ» این عنوان باب است که مؤمنین با یکدیگر برادر هستند این برادری يك برادری حقیقی است. در این باب روایات متعددی نقل شده که چند روایت از این روایات را تقدیم می‌کنم. يك روایت از جابر جعفی است که از اهل سرّ امام باقر و امام صادق علیهما السلام است. او نقل می‌کند در محضر امام باقر علیه السلام بودیم حالت قبض و تأثری به من دست داد: «تَقَبَّضْتُ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي جَعْفَرٍ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ رَبِّمَا حَزْنْتُ مِنْ غَيْرِ مُصِيبَةٍ تُصِيبُنِي أَوْ أَمْرٍ يَنْزِلُ بِي حَتَّى يَعْرِفَ ذَلِكَ أَهْلِي فِي وَجْهِهِ وَ صَدِيقِي فَقَالَ نَعَمْ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الْجَنَانِ وَ أَجْرَى فِيهِمْ مِنْ

رَبِّهِ رُوحِهِ فَلِذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَيِّهِ وَ أُمِّهِ^۱ به امام باقر علیه السلام عرض کردم گاهی اوقات که من حالت حزن و گرفتگی قبض در خود احساس می‌کنم. این حالت آشکار می‌شود اهل بیت و رفقای من می‌فهمند حالت قبض دارم هر چه هم دنبال می‌کنم موضوع یا گرفتاری خاصی برای من پیش نیامده است. ریشه این قبض و گرفتگی چیست؟

حضرت نکته‌ای را فرمودند: درست است، خیلی وقتها این حالات ریشه دیگری دارد. بعد حضرت توضیح دادند فرمودند: خدای متعال مومنین را از سرشت جنان و بهشت خود آفریده است؛ سرشت مومن بهشتی است، بوی بهشت می‌دهد، طیب و گوارا است. سپس فرمود: بعد از اینکه خدای متعال جسم آنها را آباد کرد از نسیم روح خود در آنها جاری کرد. بنابراین جسم مومنین از جنان است، روحی که در مؤمنین وجود دارد و با آن زندگی می‌کنند، شعاع و نسیمی از روح الهی است. آن کلمه روح که در وجود امام علیه السلام است به امام تعریف و تفسیر می‌شود. خدای متعال سرشت مومنین را از بهشت

آفریده و نسیمی از روح الهی در آنها دمیده است. سپس فرمود این موجب ارتباط جدی آنها است. هر مؤمنی با مؤمن دیگر، برادر پدر و مادری است اصل و ریشه شان یکی است به يك اصل بر می گردند. مگر ما وقتی از طریق يك پدر و مادر برادر و خواهر می شویم چه نسبتی بین ما است؟ روح و جسم پدر و مادر رشته اتصال ما است و ما را به هم وصل می کند. این اتصال حقیقی است. ارحام با یکدیگر ارتباط حقیقی دارند این ارتباط قراردادی نیست که ما بگوییم پدر و فرزند، برادرها و خواهرها قرارداد کردیم با هم برادر باشند. واقعا يك ارتباط حقیقی بیش از آن ارتباط ظاهری که ما می فهمیم يك پدر و مادر مشترك دارند، يك ارتباط حقیقی بین برادر و خواهر و پدر و مادر و بین ارحام برقرار می شود.

فرمود مؤمنین از يك سرشت خلق شده اند، نسیم يك روح در آنها دمیده شده است، آن روح رشته اتصال آنها به یکدیگر است. در روایت دیگری فرمود: «فَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَيِّهِ وَ أُمُّهُ أَبُوهُ النُّورِ وَ أُمُّهُ الرَّحْمَةُ» هر مؤمنی برادر مؤمن دیگر است از پدر و مادر. از یک شعاع نور و از يك دامن رحمت متولد شدند. آنها در عالم ریشه مشترك دارند.

بنابراین ارتباط عمیق و وثیقی بین مومنین وجود دارد. در این روایت حضرت به جابر فرمود: جابر درست است گاهی شما غصه دار می شوید هیچ عاملی هم پیدا نمی کنید ریشه اش ارتباط وثیقی است که بین شما و مؤمنین وجود دارد. بعد حضرت فرمود: به همین دلیل اگر گرفتاری برای یکی از ارواح پیش بیاید ولو در يك شهر دور و یا در سرزمین دیگری باشد وقتی او محزون می شود مابقی هم محزون می شوند.

ارتباط مؤمنین و لزوم رعایت حقوق

بنابراین بین مؤمنین غیر از ارتباط ظاهری يك ارتباط باطنی و حقیقی وجود دارد. آنهایی که دور امامشان جمع شدند سرشتشان به امامشان گره خورده، خودشان هم با هم يك رشته پیوند حقیقی دارند. لذا این روایاتی که در باب حقوق مؤمن و در باب غیبت است بعضی از آنها به همین استناد داده می شود. فرمود: مؤمن برادر مؤمن است؛ این اخوت، اخوت ظاهری نیست. فرمود: يك رابطه و اتصال حقیقی بین شما است این رشته را قطع نکنید.

مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام در همین باب نقل کردند؛ مرحوم شیخ در وسایل این روایات را در باب غیبت نقل کردند از

همین باب است «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ هُوَ عَيْنُهُ وَ مِرَاتُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَخْدَعُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَكْذِبُهُ وَ لَا يَغْتَابُهُ» مؤمن برادر مومن است. این برادری، برادری قراردادی نیست همان ارتباط حقیقی است که بین مؤمنین وجود دارد.

فرمود مؤمن دیدبان مؤمن دیگر است چشم او است. همانطور که ما خودمان برای خودمان دیدبانی می‌کنیم باید برای مؤمن دیگر دیدبان باشیم اگر خطری او را تهدید کرد به او هشدار دهیم، مراقبش باشیم، عین محافظ او باشیم. «مِرَاتُهُ» مؤمن آینه مؤمن است اگر عیب و نقصی در مومنی است مؤمن باید عیب برادر ایمانی خود را بفهمد یعنی طوری با او سلوک کند که خوبی‌ها و بدی‌های او را به خودش بفهماند مرآت المومن باشد. این تشبیه نیست واقعیت است وقتی انسان در آینه می‌نگرد آینه سر و صدا نمی‌کند، با دیگران در میان نمی‌گذارد، انسان در مقابل آینه واقعا زیبایی‌ها و عیوب و نقص‌های خود را خوب می‌فهمد؛ مؤمن باید اینگونه باشد سلوکش به گونه‌ای باشد که بردار مؤمنش از او بهرمنند باشد. در ادامه می‌فرماید: مؤمن راهنمای مؤمن است؛ به او خیانت نمی‌کند خدعه مکر با او نمی‌کند،

به او ظلم نمی‌کند، دروغ به او نمی‌گوید، غیبت نمی‌کند؛ يك رشته حقیقی بین مؤمنین است. اگر بخواهیم این رشته حقیقی محفوظ بماند و قطع نشود باید این حدود را رعایت کنیم؛ اگر این حدود را رعایت نکنیم بر طبق روایات این رشته قطع می‌شود.

مؤمن برادر مومن است يك ارتباط حقیقی بین آنها است که در روایات توضیح داده شده فرمود: برای اینکه از نسیم روح الهی در مؤمنین دمیده شده همه مؤمنین شعاعی از آن روح هستند؛ همانطور که أشعه خورشید از طریق خورشید به هم مرتبط و حول خورشید هستند، مؤمنین هم بخاطر ارتباطی که با آن روح الهی و با امامشان دارند حقیقتاً با هم مرتبط هستند و این ارتباط حقیقی است. اگر کسی حقوق مؤمن را رعایت نکند این رشته قطع و این ارتباط بریده می‌شود. بنابراین در روایات آمده است اگر برادر مؤمن شما پشت در خانه شما آمد شما می‌توانستید حاجتش را روا کنید اما معطلش کردید، رشته بین شما و او قطع می‌شود؛ رشته ولایت شما قطع می‌شود این بسیار مهم است این یکی از رشته‌ها است.

در بعضی گناهان تعبیر این است عصمت از انسان برداشته

می‌شود. اگر انسان به مؤمنی تهمت بزند عصمت از انسان برداشته می‌شود. هر مؤمنی طریق عصمت برای مؤمن و محافظ همه مؤمنین است اگر شما به او تهمت بزنید خدا آن حفاظ را بر می‌دارد شما از آن ناحیه نگهبانی و حراست نمی‌شوید. هنگامیکه شیطان می‌خواهد نزدیک شود هر مؤمنی سپر مؤمنین دیگر است مثل يك جبهه ولی وقتی این حدود و حقوق رعایت نشود گویا این جبهه و سپر خراب می‌شود، این محافظ برداشته می‌شود.

بنابراین بین مومنین بر اساس ارتباطی که با خدای متعال و ارتباطی که با امام خود دارند يك رشته ارتباط حقیقی است. این رشته ارتباط حقیقی پایگاه روابط امام مؤمنین با مؤمنین، مؤمنین با یکدیگر و مؤمنین با امامشان می‌شود. یکی از ارتباط‌هایی که بین مؤمنین برقرار می‌شود ارتباط و داد و ستدهای مالی است. غیر از اینکه مؤمنین در معاملات به یکدیگر خیانت نمی‌کنند، غش در معامله نمی‌کنند، خیر مومن را خیر خود می‌دانند، اینها سر جای خود محفوظ يك روابطی بین مومنین است رابطه داد و ستد، انفاق و بخشش که کمی آن را خدمت شما ترجمه کنم.

معیار کرامت در بین انسان‌ها بر اساس تقسیم بندی قرآن

از نظر قرآن انسان‌ها دو دسته هستند؛ يك دسته آدم‌هایی هستند که وقتی به امکانات می‌رسند امکانات را معیار کرامت و شرافت می‌دانند؛ آنها خیال می‌کنند شرافت به داشتن امکانات مادی است، تحقیر و تجلیل را در داشتن امکانات مادی می‌دانند، هدف را آن می‌دانند که انسان به این امکانات دست پیدا کند. آنهایی که امکانات دنیا برایشان هدف و اصل است، نمی‌توانند در مورد امکانات آنطور که خدا می‌خواهد عمل کنند.

این مطلب در آیات متعدد قرآن آمده است يك نمونه آن را اشاره می‌کنم. در سوره مبارکه فجر خدای متعال وقتی داستان اقوام گذشته را بیان می‌کند؛ طغیان و سرکشی‌های فرعون و قوم عاد و قوم ثمود را که اشاره می‌کند، می‌فرماید: «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» (فجر/ ۱۳) پروردگار تو تازیانه عذاب را بر آنها فرود آورد. آنها طغیان و سرکشی کردند نتیجه این سرکشی آن است که خدای متعال آنها را گرفتار کرد. حال علت اینکه داستان این اقوام ذیل سوره فجر آمده توضیح خود را دارد.

این سوره «سورة الحسين عليه السلام» است. در روایات آمده

است اگر در نماز واجب و مستحب بر این سوره مداومت کنید، با امام حسین علیه السلام خواهید بود، با ایشان محشور می‌شوید و همراه ایشان خواهید بود. مقام بسیار عجیبی است کسی از طریق این سوره بتواند به همراهی امام حسین علیه السلام برسد، این سوره دست انسان را بگیرد و در جوار امام حسین علیه السلام قرار دهد.

داستان این سوره را عرض کنم شاید مثلاً تسلیت به نبی اکرم در قصه سیدالشهدا است. در آغاز سوره خدای متعال بعد از سوگندهای عجیب و غریب به حضرت خطاب می‌کند که داستان قوم عاد و ثمود و فرعون را دیدی آنها برای خود قدرت و تمدنی داشتند؛ «وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ * إِنَّ رَبَّكَ لَإِلْمِزَصَادٍ * فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» (فجر ۹-۱۶) با این همه قدرت طغیان کردند و این طغیان به فساد انگیزی منتهی شد. پروردگار تو تازیانه عذاب را بر آنها فرود آورد. این سنت خدای متعال است. پیامبر ما نگران نباش این سنت دائمی خداست؛

همه آنهایی که طغیان می کنند پروردگار تو در کمین آنها است، اینطور نیست رهایشان کند. يك مهلتی و فرصتی به آنها داده می شود، این مهلت و فرصت و امدادی که می شوند بر اساس حکمت خدا است ولی «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ».

امکانات و فقر وسیله رشد الهی

در سوره فجر خدای متعال داستان این طغیان و سرکشی را توضیح می دهد که فراعنه به جای اینکه در این دار دنیا رشد کنند، کارشان به طغیان و سرکشی کشید و به اینجا منتهی شدند. در ادامه آیات خدای متعال فرمود: اما هنگامیکه خدای متعال در این عالم انسان را امتحان می کند؛ آنچه در این عالم برای انسان پیش می آید ابتلاء است چه هنگامی که امکانات فراوان مثل دوره جوانی، سلامت، عشرت، امکانات فراوان و گشادگی و وسعت به انسان می دهند و چه هنگامی که در فقر، بیماری، تنگدستی و سختی قرار می گیرد همه ابتلاء است هر دو بستر امتحان است.

انسان ها در این بستر ابتلاء و امتحان به دو گونه سلوك می کنند؛ عده ای هستند که «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» وقتی خدای متعال آنها را امتحان می کند و برای امتحان

آبرویی به آنها می‌دهد عزیز می‌شوند. درحالی‌که این کرامت عندالله نیست کرامت ظاهری است. شاهدش این است که خدای متعال می‌فرماید: «كَلَّا» چنان نیست؛ آنها را عزیز و آبرومند می‌کند، موقعیت اجتماعی به آنها می‌دهد، دست باز به آنها می‌دهد، ثروت می‌دهد، پس می‌گوید «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» من به کرامت رسیدم. گمان می‌کنند همه کرامت همین داشتن است، آدم امکانات را داشت عزیز است، معیار کرامت همین آبرومندی، ثروتمندی، قدرتمندی و امثال آنها می‌دانند، نمی‌فهمند که آنها ابتلاء انسان است و در این ابتلاء باید سعی کند از عهده امتحان برآید.

از عهده امتحان برآمدن این است که به دنبال امکاناتی که خدای متعال به انسان می‌دهد، تکالیفی است؛ جوانی، مال و آبرو تکلیف دارد. اگر انسان توانست از این دست از خدای متعال بگیرد و از آن دست در راه خدای متعال خرج کند، آنوقت عندالله عزیز می‌شود وگرنه اگر انسان خیال کند خود امکانات مدار کرامت هستند و سعی کند آنها را جمع کند مبتلا به فساد اخلاق می‌شود. «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» هنگامیکه خدای

متعال به او آبرو و امکانات داد می گوید خدای متعال من را عزیز داشته است. حتی از خود هم نمی بیند آدم موحد است از خدا می بیند اما آن را مدار کرامت می داند می گوید خدای متعال من را عزیز داشته است. در آیه بعد «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» اگر خدای متعال در این عالم او را مبتلا کرد روزی اش را تنگ کرد، بر او سخت گرفت و بیمارش کرد این هم يك نوع امتحان است. انسان باید از این امتحان هم موفق بیرون بیاید؛ انسان باید در سختی هم خدا را پیدا کند. همانطور که در راحتی می شود خدا را پیدا کرد، در سختی هم می شود خدا را پیدا کرد.

خدای متعال در سوره بقره می فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَتَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره/۱۵۵) ما شما را مبتلا می کنیم؛ ما گرفتارتان می کنیم؛ مبتلا به خوف، نقص در اموال و انفس و ثمرات می شوید؛ ثمرات عمرتان را یکدفعه از شما می گیریم، پنجاه جلد کتاب نوشته يك دفعه همه از بین می رود، يك عمر امکاناتی را جمع کرده از دست می رود، ما مبتلایان می کنیم، سپس می فرماید در این ابتلاء و

امتحان بشارت بده به صابران. صابرین چه کسانی هستند؟ فرمود: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶) آنهایی که وقتی مشکل به آنها اصابت می کند می گویند ما از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم.

بزرگان فرمودند علت اینکه به مصیبت می گویند مصیبت، این است که تصادفی نیست، هدفگیری شده و به هدف خورده. اصاب در لغت عرب آنجایی بکار می رود که تیری نشانه گرفته شود و به هدف برخورد کند، به صواب برود خطا نرود. «أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ» خدای متعال هدف گرفته و درست به هدف زده. وقتی مصیبتی به صابرین می رسد می گویند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

ذیل این مطلب روایت لطیفی است حضرت فرمود: خدای متعال به انسان امکانات می دهد باید با این امکانات به خدا نزدیک شود چشم، گوش، زبان، آبرو، ثروت، سلامتی، جوانی، جمال، نشاط و... برای این است که نردبان تقرب به خدا باشد قرار نیست حجاب ما شوند ما به آنها مشغول شویم. خدای متعال ما را برای بت پرستی خلق نکرده برای خودش خلق کرده اگر «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا

لِیَعْبُدُونَ» (ذاریات/ ۵۶) همه امکانات باید ما را به بندگی خدا نزدیک کند ولی گاهی آنها حجاب ما می‌شود، مالی که باید با آن به خدا نزدیک شویم موجب غفلت می‌شود، خدای متعال چون مومن را دوست دارد مال را از او می‌گیرد، آبرو را می‌گیرد، ثروتی که يك عمر جمع کرده را از او می‌گیرد. صابرین کسانی هستند که اگر در امکانات به خدا نرسیدند حالا که خدای متعال امکانات را از آنها پس گرفت خدا را پیدا می‌کنند.

اگر در جوانی، سرحالی، نشاط و قدرت نتوانسته خدا را پیدا کند، وقتی خدای متعال او را منکسر می‌کند «وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» (یس/ ۶۸) هر چه خدا داده یکی یکی پس می‌گیرد؛ در این ضعف و فتور به خدا می‌رسد. اصلاً علت پیری همین است خدای متعال امکانات را می‌دهد تا انسان یکبار در جوانی و غرور خدا را پیدا کند و يك بار هم تجربه کند در شکستگی خدا را پیدا کند. صابرین آنهایی هستند که اگر در جوانی خدا را پیدا نکردند، در دوران پیری خدا را پیدا کنند. بنابراین می‌شود در بیماری و فقر هم به خدا رسید تفاوتی ندارد راهی که در ثروت به سوی خدا است در فقر هم است؛ راهی که

در سلامت است در بیماری هم است؛ در جوانی است در پیری هم هست؛ منتها شکلش متفاوت است.

بنابراین در دوران ابتلاء به سختی هم انسان می‌تواند راه خدا را برود. عده‌ای هستند نمی‌توانند راه خدا را بروند؛ خدای متعال به آنها امکانات می‌دهد که با آن رشد کنند اما می‌گویند پروردگارم من را گرامی داشته همین امکانات مهم است. اگر او را در سختی قرار دهند می‌گویند خدای متعال من را تحقیر کرده کاری نمی‌شود کرد. می‌فرماید: «کَلَّا» اصلاً اینطور نیست نه آن تکریم است نه این تحقیر. هر دو ابتلاء و تابع نتیجه است. اگر انسان از امکانات خوب استفاده کند نزد خدا آبرومند می‌شود اگر از سختی‌ها بهره‌مند شد آبرومند می‌شود، یکسان هم آبرومند می‌شود. اینطور نیست کسی که به او امکانات دادند یا کسی که سالم است به خدا بیشتر نزدیک شود، هر دو راه است. انسانی که تنها به این شرایط توجه دارد در این شرایط دست تدبیر خدا، ابتلاء و امتحان، مقصدی که خدا دارد و چیزی که خدا از او می‌خواهد را نمی‌بیند غافل می‌شود او اسیر خود شرایط می‌شود به او امکانات بدهند يك نوع سقوط می‌کند «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ»

امکانات را از او بگیرند نوع دیگر سقوط می کند «فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ». سپس قرآن می فرماید: «كَأَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» (فجر/ ۱۷) شما که می گوئید خدا ما را عزیز کرده مگر ما به شما عزت ندادیم؟ آبرو به شما ندادیم؟ تو کدام یتیم را اکرام کردی؟ قرار بر این بود تو این آبرو را خرج خدا کنی. «وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ» (فجر/ ۱۸) کسی که احتیاج به طعام دارد را شما طعام دادید؟ نکردید. دست یکدیگر را گرفتید برای رفع مشکلات جامعه برنامه ریزی کنید؟ نکردید. یتیمی که آبرو می خواست اکرامش کردید؟ این تعبیر قرآن دقیق است خدای متعال به آدم ثروت و عزت می دهد باید هر کدام را در جای خود خرج کند. کسی عزت می خواهد یتیم سایه عزت پدرش از سرش برداشته شده پدرش او را کریمانه بزرگ می کرده چطور نمی توانید فرزند یتیم در فامیل تان را کرامت کنید که جای پدر را برایش پر کنید؟ آنوقت چگونه می گوئید خدا ما را عزیز کرده؟ این عزت باید جایی خرج شود.

در روایات دیده اید فرمود ایتام آل محمد صلوات الله علیهم آنها بی هستند که از اهل بیت دور افتاده اند، آنها به جای خود، فعلا

نمی‌خواهم باطن آیه را بیان کنیم. در اینجا ظاهر آیه مد نظر است باید این آبرو و کرامت را در جایی خرج کرد. این را هم عرض کنم غفلت نشود ما مومنین گاهی اوقات اشتباه می‌کنیم؛ آنجایی که باید کرامت خرج کنیم، مال خرج می‌کنیم این جای آن را پر نمی‌کند. این عزیز بود باید کریمانه زندگی کند این باید با کرامت بزرگ شود.

در دعای ابوحمره آمده است «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَّلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي» خدای متعال ما را کریمانه اداره می‌کند. اینطور باید کار کرد. شما که می‌گویید من عزیز هستم شما که می‌گویید خدا به من آبرو داد آنها اصل است و آنها را جمع می‌کنید، این آبرو را جایی خرج کرده اید؟ «كَأَلَا بَلَّ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» این مال را جایی برای خدا خرج کرده اید؟ از این دست گرفتید از آن دست در راه خدا بدهید؟ «وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ».

از این بدتر این اشتباه در فهم شما را به لغزش بزرگ تری انداخته، نه فقط امکانات خودتان را خرج نمی‌کنید و از این امکانات راهی بسوی خدا پیدا نمی‌کنید بلکه بعکس «وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمَّا * وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» (فجر/ ۱۹-۲۰) سهم دیگران را هم به طرف

خودتان می کشید. آدمی که خیال می کند امکانات اصل است نه فقط امکانات خودش را نمی دهد، امکانات دیگران را هم به طرف خودش می کشد. داستان فراغه تاریخ و انسان هایی که سقوط می کنند همین است.

اساس جریان استکبار بر مادی گرایی

اکنون جریان استکبار هم بر همین اساس است. همه کرامت را در امکانات مادی می بینند. اکنون ببینید بیلانی که برای عزت خودشان می دهند و خودشان را کشورهای پیشرفته و توسعه یافته می دانند، چه شاخصی است؟ اصلاً شاخص کرامت اخلاقی دارند؟ همه بر همین اساس است درآمد ما این مقدار است بهداشت ما این مقدار است. اینها را معیار شرافت می دانند. وقتی اینها معیار شرافت و کرامت شد «تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْثَلًا لَمَّا» همه دنیا را طرف خود می کشد. از آن طرف دنیا می آید منافع مردم آفریقا و غرب آسیا و کشورهای دیگر را جمع می کند. بعد يك آدم خبیثی درست می شود که به او می گویند ثروت شما چقدر است؟ می گوید الان می گویی یا الان؟ کنار او همان می لیون ها آدمی که ثروتشان را انباشت کرده يك وعده غذای سیر در شبانه روز ندارند. بعد هم خودشان را پیشرفته و توسعه یافته می دانند

«فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» ما پیشرفته ایم ما توسعه یافته ایم چون امکانات مادی بیشتری داریم اما اینکه معیار نیست.

با این امکانات چه کرده اید؟ «كَأَلَّا بُلًّا لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ * وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ». کدام جامعه بی سرپرستی را در جهان سرپرستی کردید؟ کدام گرسنه‌ای را طعام دادید؟ شما سفره دیگران را هم جمع کردید، فرش زیر پایشان کشیدید «وَأَكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَّمَّا * وَ تَحِبُّونَ الْإِمَالَ حُبًّا جَمًّا» شما گرفتار حب المال هستید. داستان فراعنه گذشته همین است.

داستان فرعون امت حضرت هم همین است؛ پیامبر ما داستان این است اگر قوم عاد و ثمود و فرعون مصر سقوط کردند «فَصَبَّ عَلَيْهِمُ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» داستان سقوطشان همین اشتباه بود. خیال می‌کردند باید امکانات را جمع کنند و بر آنها تفاخر کنند. خیال می‌کردند آنها معیار است سهم خودشان را که نمی‌دادند سهم دیگران را هم طرف خود می‌کشیدند. آن طرف هم همینطور است این سختی‌ها ابتلائی است ان شاء الله در جای خود عرض می‌کنم درگیری جامعه مؤمنین و کفار سختی برای مؤمنین پیش می‌آورد این

سختی عبور از وادی کفر است. می شود تسلیم کفار شد با آنها هم پیاله و هم پیمان و هم سفره شد ممکن است گشایش های شیطانی و نفسانی هم بشود ولی اگر بایستید ایستادن دشواری دارد. این دشواری طریق سلوک است هم برای فرد و هم برای جامعه. این سختی ها سخت های راه و این ابتلائات، ابتلائات تمحیص و خالص شدن جامعه مؤمنین است. ابتلائات جدا شدن صفوف مؤمنین است خدای متعال این کار را انجام می دهد.

ابتلائات بستر رشد انسان

در باب قوم فرعون خدای متعال می فرماید: «يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ» (بقره/۴۹) بساط فرعون ابتلائی بود برای شما بنی اسرائیل. ابتلاء از ناحیه رب شما بود داشت شما را رشد می داد. سختی بود ولی بلاء رب بود. می توانستید رشد کنید. حضرت موسی، همسر فرعون در همین سختی ها رشد کردند. مومن آل فرعون در همین سختی ها موحد شد. این بسترها بسترهای رشد است هم سختی ها و هم خوشی ها بستر رشد هستند. چه سختی هایی که برای فرد پیش می آید. چه سختی هایی که برای جامعه پیش می آید.

داستان جنگ احد را شنیده اید خدای متعال در سوره آل عمران فصل وارد شده. شبهاتی پیدا شده بود که اگر حق طرف ماست ما نباید اینقدر سختی بکشیم. قرآن می فرماید مگر قرار است جبهه حق در عالم خوشگذارنی کند؟ «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ» (آل عمران/ ۱۴۰) شما رنج دیدید آنها هم رنج دیدند فقط تفاوتش این است که شما در راه حق و آنها در راه باطل بودند. آنها چیزی ندارند شما مزد دارید. در آیات قرآن می فرماید این برای این است که صف ها را جدا کنید. می فرماید این برای این است «وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ» (آل عمران/ ۱۵۴) قرار است ما قلب شما را امتحان کنیم، خالصتان کنیم این خلوص سختی دارد.

بنابراین يك نکته کلی این است که عده ای در دنیا خیال کنند امکانات مدار شرافت و کرامت است اگر بود نزد خدا عزیز هستند و اگر نبود عزیز نیستند. به تعبیر قرآن مستکبرین عالم همه اشتباهشان همین است فرعون، قوم عاد و قوم ثمود اشتباهشان همین است؛ اشتباهشان این است که امکانات دیگران را هم طرف خود می کشند.

سفره دیگران را هم طرف خود می کشند، تکیه گاه دیگران را بر می دارد پشت خود می گذارند؛ فرش زیر پای دیگران را برای خود جمع می کنند درحالی که دیگران حصیر هم نداشته باشند بیندازند، ما فرش های زربافت داشته باشیم، کشتی خصوصی و هواپیمای شخصی داشته باشیم. طبق آمارهای اخیر پنجاه نفر در دنیا هستند بیش از نیمی از ثروت دنیا را در اختیار دارند. آنها این ثروت را از عالم ذر با خود نیاورده اند. این داستان همین ها است این امت هم همینطور است. به این آدم ها اگر امکانات بدهی ضرر می کنند از آنها بگیری ضرر می کنند.

این آیه قرآن را ملاحظه فرمودید «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (معارج/ ۱۹-۲۱) این صفت آدم حریص است. این عده اینگونه هستند ما می بینیم نتوانست استفاده کند سفره اش را جمع می کنیم شاید به طرف خدا بیاید جزع می کند، سفره اش را پهن می کنیم شاید از این طریق به خدا نزدیک شود ممنوع می شود راهش را سد می کند. این امکانی که در سفره شما آمده برای شما نیست باید از این دست بگیرید از آن دست بدهید همه رشد انسان در این داد و ستد است. اگر انسان اهل داد و ستد با خدا

شد، رشد می‌کند والا اگر اهل داد و ستد با خدا نشد، امکانات را جمع کند این امکانات بت و حجاب انسان می‌شود. ما که برای بت پرستی خلق نشده ایم؛ بت هم فقط بت چوبی و سنگی نیست. این خانه‌ای که حجاب من است این ثروتی که حجاب من است آن را جمع کردم با همه وجود به آن چسبیدم نمی‌توانم از آن جدا شوم این شرك خفی در انسان است. اگر شرك جلی نباشد شرك خفی است. باید این بساط جمع شود.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ» از او امکانات را می‌گیری سر و صدا می‌کند به او امکانات می‌دهی ممنوع است نمی‌تواند رشد کند به جز مصلین. آنها يك دسته هستند که از امکانات استفاده می‌کنند.

دسته اول؛ دارای تفکر فرعونى و استکبارى

بنابراین يك قوم فرا عنه هستند تفکر فرعونى و استکبارى دارند معیار شرافت و کرامت را در دنیا همین امکانات و موجودیت‌های مادی می‌دانند. اکنون هم آنها که می‌گویند کشورهای پیشرفته و توسعه یافته همین تقسیم بندى‌ها را می‌کنند و ملت‌های جهان را گرفتار این ادبیات فاسد خودشان کردند. معیار شرافت در دستگاه آنها

چیست؟ آیا شاخص آنها غیر از این مادیات است؟ می‌زان عیش و خوشی و امکانات و... یا درآمد ناخالصشان از آمارهایی که می‌دهند؛ آیا این‌ها معیار شرافت است؟ اگر انسان گرفتار اینها شد دنیا را غلط می‌فهمد؛ اگر گمان کرد که باید امکانات را نگهدارد این امکانات کم کم او را فرعون و از خدا جدا می‌کند. کم کم آدم ادعای «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات/ ۲۴) می‌کند.

گفت نوکری حقوقی که می‌گرفت در صندوق می‌ریخت يك روز صندوق را تکان داد دید پر شده است. خان به او گفت برو نان بخر گفت که من خود خان هستم. آدمی که خیال می‌کند صندوقش پر است زود خان می‌شود می‌گوید «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»، «هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي» (زخرف/ ۵۱) آنهایی که اکنون در دنیا ادعای تفرعن، ریاست عالم و مدیریت عالم می‌کنند در حجاب امکانات هستند؛ این امکانات ابزار بندگی و قرب است اما بعد ابزار شیطنت و تفرعن می‌شود. «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» يك جایی خدای متعال بر آنها تازیانه عذاب می‌زند «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ». این آدم حتما فساد می‌کند طغیان که کرد «فَاكْثُرُوا فِيهَا الْفُسَادَ» این مدار انحرافی است.

اما آن طرف قرآن این را به ائمه کفر نسبت می دهد «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالَّذِينَ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ * وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ * قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يَرَاءُونَ * وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (ماعون / ۱-۷) کسی که پیوسته دین خدا را تکذیب می کند؛ کارش تکذیب دین خدا است. بنایش بر این نیست که آنهایی که باید در عالم اکرام شوند، اکرام کند همه کرامتها را برای خود می داند خودش عزیز است بقیه اصلا به حساب نمی آیند. این روحیه تفرعن، روحیه ائمه نار است. تفرعن می کنند بعد يك ملاً و مترفینی دور خود جمع می کنند بقیه هم که بیچاره ها هیچ هستند زیر دست و پا له می شوند. تفکر قرآن با این تفکر مخالف است، می فرماید این آدمها «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» ممکن است موقعی رو به قلبه بایستند ولی تفکرشان این است، «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يَرَاءُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» من اینطور ترجمه می کنم نمازشان برای خدا نیست آب از دستشان نمی چکد. این يك جریان در عالم است جریانی که عالم را اشتباه می فهمد. امکانات موجب استکبار او می شود، طغیان می کند،

جهان را به جهان گرسنه و سیر، فقیر و غنی تبدیل می‌کند؛ شعار و حرف هم زیاد است در عمل این است؛ هر چه بیشتر آنها به اهدافشان نزدیک می‌شوند گرسنه‌ها و پا برهنه‌ها گرسنه تر و پا برهنه تر، ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند؛ تقریر آنها از اقتصاد و توفیق اقتصادی این است.

حال بعضی‌ها در کشور ما همان ایده‌ها را دارند می‌گویند اقتصاد نئوکینزی نزدیک ترین اقتصاد به شرایط کشور ما است. با صدای بلند هم می‌گویند در کتابشان هم می‌نویسند؛ یعنی يك عده هر روز پولدارتر و يك عده هر روز فقیرتر شوند؛ حقوق‌های نجومی و سفره‌های خالی این خاصیت این نوع نگاه به جهان است. رانت‌های بی حد و حساب و سفره‌های خالی این خاصیت این نوع نگاه به جهان است. پایشان هم این است «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطًا عَذَابٍ» خدای متعال با کسی تعارف ندارد، تازیانه عذاب خدا در کمین است.

دسته دوم؛ مصلین

اما جبهه مقابل دسته اول، «الْمُصَلِّينَ» جبهه وجود مقدس امیرالمومنین است. مصلین یعنی اهل صلاة. يك معنای آن نمازخوان‌ها هستند آنهایی که اهل ذکر و صلاة هستند آنها به گونه

دیگری در عالم راه می‌روند. آنها نگاهشان به عالم اینطور نیست، می‌دانند نه امکانات معیار شرافت است، نه سختی‌ها معیار اهانت. هم در سختی‌ها و هم در امکانات باید سعی کنند راه خدا را پیدا کنند؛ اگر به آنها امکانات دهید در آن شرایط قرآن می‌فرماید که اتفاق می‌کند دستشان باز است.

در بعضی روایات مصلّین معنا شده، فرمود مصلی در اینجا معنای دیگری دارد مصلی آن کسی را گویند که در مسابقه اسب دوانی پشت سر نفر اول است، اسبش پشت يك اسب دومی است؛ مصلی یعنی آنهایی که دنبال امیرالمومنین، دنبال امامشان حرکت می‌کنند؛ اگر به آنها امکانات دهی رشد می‌کنند از آنها بگیری هم رشد می‌کنند. چه در شرایط عسرت چه در شرایط یسر. «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ» (آل عمران/ ۱۳۴). اوصاف متّقین چیست کسانی هستند که فرمود: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (معارج/ ۲۴-۲۵) در مال خود حقی برای دیگران قائل است. برای آن کسی که سائل است و کسی که محروم است. حقی برای خود قائل نیست اصلاً مال خود نمی‌داند حق دیگران را در مال خود می‌بیند این

صفت متّقین است.

در آیه دیگر «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» (آل عمران/ ۱۳۴) شرایط برایش فرق نمی کند دشوار باشد اتفاق می کند آسان هم باشد اتفاق می کند. سوره بقره نظر مبارك شما است «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره/ ۲-۳) متّقین چه کسانی هستند؟ رزق هم فرق نمی کند فرمود: «مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَنْبِئُونَ»^۱ علم به آنها بدهیم منتشر می کنند، آبرو بدهیم تقسیم می کنند، مال بدهیم تقسیم می کنند. آنها گاهی به جایی می رسند که جلوتر می آیند «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر/ ۹) اهل ایثار می شوند. نه فقط اهل اتفاق هستند، اهل ایثار هم هستند یعنی خود گرسنه می ماند که همسایه اش سیر باشد.

امامشان آنطور است که در سوره هل اتی آمده است خودشان با آب افطار می کنند که مسکین و یتیم و اسیر گرسنه نماند. حضرت فرمودند: من نان جوی سیر نخوردم که مبادا در یمامه کسی سر

گرسنه به زمین بگذارد. پیروان امیرالمومنین اینگونه می‌شوند این صفت در آنها جاری می‌شود.

شرط ورود به وادی عبودیت

بنابراین يك نکته این است که نگاه ما به عالم متفاوت باشد. آن کسی که امکانات برایش اصل است ولو در ابتدا پروردگار را می‌بیند می‌داند خدا این امکانات را به او داده ولی آنها را مدار می‌بیند «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» می‌گوید کار تمام شد من باید عزیز می‌شدم که شدم. یا اگر امکانات را از او بگیری می‌گوید پروردگارم من را کوچک کرده تمام شد. خدای متعال می‌فرماید اینطور نیست.

يك نگاه دیگر هم این است که معتقد است همه امکانات ملك خدا است «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (بقره/۲۸۴)، «وَلِلَّهِ مَا رَأَتْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (حدید/۱۰) این امکانات هم از مال خدا است هم خدای متعال می‌راش بر ما است. این آیات را ببینید در سوره حدید یکی از آیاتی که به اتفاق دعوت می‌کند، همین است یکی از نکات همین است می‌راش مال خداست هم اصل ملك برای خداست و هم امکاناتی که در اختیار ما است که به تعبیر روایت امانات است ملك ما نیست.

در حدیث عنوان بصری فرمود عبودیت چیست؟ فرمود: «أَنْ لَا

يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مَلَكًا لَّأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ يَرْوُنَ أَلْمَالِ أَلْمَالِ اللَّهُ يَضْعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ» «هَآنَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ»^۱ شرط اول در عبودیت این است که خود را مالک نبینی، در آنچه خدا به رسم امانت به تو داده احساس مالکیت نکنی. چه کسی مالک است؟ «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (بقره/۲۸۴) فرمود کسی که بنده شد مالک نمی‌شود. این قدم اول در وادی عبودیت است. مال را مال خدا می‌بینند. او امانتدار است هر جایی خدا فرمود این بار را زمین می‌گذارد.

يك آقایی از متمولین با تقوا و فهیم به من گفت دیدید در بازار تاجرهای بزرگ اعتبارشان محدود است؛ مثلاً چکش پانصد می‌لیون اعتبار دارد به او جنس می‌دهند ولی دیدید يك باربر امین اعتبارش محدود نیست صدها می‌لیون به او بار می‌دهند می‌برد می‌گذارد زمین دوباره می‌آید يك بار دیگر به او می‌دهند. می‌گفت من حمال خدا هستم اعتبارم زیاد است خدای متعال بار را می‌دهد می‌برم زمین می‌گذارم. «يَضْعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ» همان جایی

که خدا گفته بار را زمین می‌گذارد.

انفاق شرح صدر می‌خواهد. در دعای «عالية المضامين» بعد از زیارت معصومین خوانده اید: خدایا به من شرح صدر بده برای دادن زکات. زکات دادن پول نمی‌خواهد شرح صدر می‌خواهد؛ انفاق شرح صدر می‌خواهد. شرح صدر یعنی وقتی نور بندگی در دل انسان آمد «لَإِنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالِ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ» بعد حضرت فرمود: «هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ» آدمی که قدم اول را در وادی عبودیت بر می‌دارد انفاق برایش آسان می‌شود. چون می‌گوید مال من نیست. دیده اید آنهايي که در بانک پشت گیشه می‌نشینند گاهی در روز دهها می‌لیون پول تحویل می‌گیرد، بخل نمی‌ورزد فقط مواظب است اشتباه نکند درست حواله‌ها را پس دهد از این دست می‌گیرد از آن دست می‌دهد ولی آخر ماه يك حقوق مختصر به او می‌دهند در جیب خود می‌گذارد يك ریالش را هم به کسی نمی‌دهد می‌گوید این مال خودم است.

اگر آدم احساس کرد مال خودش است نمی‌تواند انفاق کند؛ اگر احساس کرد مال مالش نیست امانت دار خدا است هر کجا خدا گفت

بار را زمین می‌گذارد. آن آقا به من می‌گفت من حمال خدا هستم خدا این بار را روی دوش من می‌گذارد می‌گوید آنجا زمین بگذار. بیشتر از همه به من می‌دهد. اعتبار این باربر در بازار بیشتر از اعتبار تاجرها است وقتی امین باشد اعتبارش بیشتر است چون مال خودش نمی‌داند به او می‌گویند مال را ببر آنجا بگذار امین است می‌برد زمین می‌گذارد اعتبار به او می‌کنند.

مومن باربر خدا است همانجا که خدا فرموده بار را زمین می‌گذارد. آبرو را آنجا که باید خرج می‌کند؛ مال را آنجایی که باید خرج می‌کند این دو نگاه به عالم است. این آدم هیچوقت طغیان نمی‌کند؛ همیشه سرش پایین است دنبال فرمان خدا است؛ به او مال و آبرو می‌دهند هر چه به او می‌دهند غرور و استکبار برایش نمی‌آورد؛ در نتیجه فساد هم نمی‌کند، «الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ» نمی‌شود، تازیانه عذاب هم نیست رحمت خدا است. این يك نکته در باب مومنین: مومنین ابتدأً نسبت به همه امکاناتی که خدا به آنها می‌دهد نگاهشان این است که خود را امانت دار خدا می‌دانند و می‌دانند این امانت داری رشد می‌آورد.

یک نکته حائز اهمیت است دیده اید در قرآن کریم یهود سوالی می کنند می گویند ما به کسی پول بدهیم! خدا اگر خودش می خواست به او می داد؟ تمام خزائن عالم دست خدا است. يك ذره آن را نازل کرده و از آن يك قطره اش در جام من افتاده. من باید آن را ببخشم؟ اصل سرچشمه دست او است چرا خودش نداده؟ کسی را که خدا با آنهمه امکانات به او نداد من به او امکانات بدهم؟ این يك اشتباه و خطا است، مغالطه است. خدای متعال می توانست همه را اداره کند اما رشد ما چه می شود؟ ما در داد و ستد با خدا رشد می کنیم. اگر ما از دست خدا بگیریم و به دست خدا برگردانیم رشد می کنیم. اینکه در روایات آمده است وقتی صدقه می دهی دستت را ببوس به دست خدا رسیده است. بنظرم دست آن کسی که به او صدقه هم می دهی ببوس. این برای این است که آن کسی که حواله می دهد دیگری است تو به او نمی دهی داری با خدا معامله می کنی و رشد در این است. اگر در داد و ستد رشد نبود، خدا خودش به بهترین شکل اداره می کرد. رشد در داد و ستد است. این يك نکته بسیار مهم است.

حال مهم آن کسی که می گیرد چطور باید زیر دست باشد؟ آن را هم

عرض می‌کنم. اگر آنطور که خدا می‌خواهد باشد او زیر دست نیست دستش را بیوس دست خدا است کدام زیر دست؟ «حَقُّ مَعْلُومٍ * لِلِسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» سپس خدا یاد می‌دهد چطور اتفاق کنید خوب هایش را بدهید، از آنهایی که خودتان دوست ندارید در راه خدا ندهید. «وَلَسْتُمْ بِأَخِيهِ إِلَّا أَنْ تُعْمِضُوا فِيهِ» (بقره/۲۶۷) اینطور اتفاق نکنید روی بار را بده وقتی می‌دهی منت نگذار. آداب اتفاق را بعداً عرض می‌کنم.

آنکه قرآن می‌گوید را نباید با تأمین اجتماعی که غرب می‌گوید مقایسه کنیم. تأمین اجتماعی که همه رشته‌های رشد را قطع می‌کند. يك جامعه‌ای درست می‌کنند آنکه می‌دهد بزور می‌دهد آنهم که می‌گیرد بزور می‌گیرد هیچ رشدی درون آن نیست.

تفاوت نگاه مؤمن با کافر به امامشان برمی‌گردد

بنابراین دو نکته کوتاه؛ يك نکته اینکه نگاه مومن با کافر، نگاه مستکبرین با مومنین دو گونه است؛ این نگاه به نگاه امامشان بر می‌گردد يك طرف امیرالمومنین است که «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»، «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ» (آل عمران/۱۳۴)، «سِرًّا وَ عَلَانِيَةً»، اهل بیت خود گرسنه می‌مانند این يك طرف است این امامشان است.

امام آنها هم ائمه مستکبر هستند همه عالم را ملك خود می دانند. همه مقدورات و امکانات عالم را در اختیار خود جمع می کنند خود را ذی حق می دانند سپس نقشه می کشند می گویند جغرافیای عالم را باید بهم بزیم منابع اقتصادی باید به گونه ای دیگر تقسیم شود چه کسی گفته اگر منابع زیرزمینی زیر پای شما بود برای شما است؟ آنها مال همه ملت ها است؛ یعنی برای قدرت های بزرگ است این ذخائر نفتی که گفته برای شما است شما که نمی توانید استفاده کنید استحصال کنید دستگاه استخراج و تبدیلیش به فرآورده های مصرفی را ندارید که گفته برای شما است؟ برای آنها ای است که امکاناتش را دارند مال آن شرکت ها است. آنها ادعا می کنند می خواهند نظام حقوقی جهان را تغییر دهند در حال تغییر نظم نوین جهانی هستند. اینگونه به عالم نگاه می کنند می گویند همه امکانات عالم برای ما است این يك نکته است. این نگاه هم نگاه ائمه آنها است؛ «الناس علی دین ملوکهم» آنوقت کسانی که در آن دستگاه نگاه می کنند همه شان اینگونه می شوند امکانات را برای خود می دانند يك مالیاتی بزور می دهند و بعد همه امکانات را به طرف خود می کشند «کل یجر النار الی قرصه» همه آنها

می‌خواهند نان خودشان را بپزند کاری به بقیه ندارند.

طرف دیگر امکانات را از خدا می‌داند اهل معامله با خداست، عبد است می‌خواهد با خدا معامله کند و در این داد و ستد رشد می‌کند. این یکی از پشتوانه‌های روابط مالی جامعه مومنین است که ان شاء الله بقیه را عرض می‌کنم. می‌بینید چه جریان شیرینی می‌شود همه مومنین به هم زکات می‌دهند زکات رابطه ما با خدا، رابطه عبودیت است اقامه صلاة است رابطه با بندگان خدا، ایتاء زکات است هر چیزی زکاتی دارد همه به هم زکات می‌دهند همه با هم می‌خورند يك سفره دارند می‌شوند جمع المال ایتاء الزکاة می‌کنند امام آنها ایتاء زکات می‌کند به تبع امامشان بقیه هم ایتاء زکات می‌کنند. ایتاء زکات را ان شاء الله توضیح می‌دهم. این روابط مالی جامعه مومنین می‌شود که بسیار متفاوت می‌شود و الان ببینید چرا اینطور نیست، ما در حجاب سقیفه و تجدد هستیم در حجاب بنی امیه هستیم این حجاب‌ها نمی‌گذارد آن جامعه چشیده و درك شود. نمی‌گذارد جامعه مومنین سالم زندگی کنند ما هم گرفتار آنها شدیم ما هم به گونه‌ای مبتلا به آنها هستیم.

گفتار ۷

روابط مالی جامعه

مؤمنین (۱) -

ریشه‌های معرفتی و

ایمانی انفاق)



متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۹ خرداد ۹۵ است که به ماه مبارک رمضان در شاهرود برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می‌دارند، جامعه مومنین بر محور محبت به خدای متعال و محبت به ولیّ او شکل می‌گیرد، و طبیعتاً روابطی که در جامعه مومنین است بر بنیان و اساس همین محبت استوار است. در دیدگاه مومن، در واقع مالک حقیقی همه آنچه دارایی اوست، خدای متعال است و مومن خود را مستخلف می‌داند. انفاقی که در راه خدا باشد پاداش عظیم دارد. تنها راه بهره‌مندی از امکانات در حیات اخروی معامله آنها با خدای متعال است. انفاق در راه خدا نتیجه ایمان به خدا و غیب و زندگی اخروی و نیز بر اساس محبت انسان به امام می‌باشد.



مدار کرامت و شرافت مومنین

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا و مولانا ابی القاسم محمد و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة علی اعدائهم اجمعین. جامعه مومنین بر محور محبت به خدای متعال و محبت به ولیّ او شکل می گیرد، و طبیعتاً روابطی که در جامعه مومنین است بر بنیان و اساس همین محبت استوار است. یکی از این روابط به عنوان نمونه ارتباطات مالی بین مومنین است که بخشی از آن انفاق و بخشش‌هایی است که مومنین نسبت به همدیگر دارند، البته این روابط مالی گسترده است و آداب فقهی و ادب باطنی تجارت و معاملات باید مورد بحث و دقت قرار بگیرد. همین طوری که نماز آداب ظاهری و ادب باطنی دارد، عبادات این طوری هم یک ادب باطنی و یک آداب ظاهری دارند، آداب ظاهری معاملات و تجارتات در فقه ذکر می شود. آن قسمتی که به عنوان نمونه عرض کردم بحث انفاقی است که در جامعه مومنین وجود دارد که شکل مطلوب این انفاق این است

که باید به مدار محبت مومنین به همدیگر برگردد.

دو نکته مهم در این زمینه این است که اولاً در نگاه مومنین این امکانات معیار شرافت و کرامت نیستند. در دستگاه معرفتی ما نه آن کسی که فاقد این امکانات است تحقیر می شود و نه آن کسی که واجد امکانات است به خاطر امکانات تجلیل می شود، در نزد خدا این طور نیست که ثروتمند بودن معیار شرافت باشد. در مورد فراعنه تاریخ و مستکبرینی که خدای متعال آنها را در قرآن یاد می کند، می فرماید که همین امر موجب طغیان آنها شد و بعد طغیان آنها منتهی به فساد شد و فساد آنها منتهی شد به اینکه «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطًا عَذَابٍ» (فجر/۱۳)؛ یعنی خدای متعال تازیانه های عذاب را بر روی آنها فرو ریخت.

از نظر قرآن اشتباه آنها این است که خیال می کنند که معیار خیر و شر و معیار کرامت و شرافت و معیار تجلیل و تحقیر داشتن این امکانات است. آن کسی که دارد عزیز و کریم است، و آن کسی که ندارد ذلیل و مورد اهانت است. این مطلب را خدای متعال تخطئه می کند و می فرماید این طور نیست. مومنین مدار کرامت و شرافت را

دارائیهایشان نمی‌دانند؛ بلکه می‌دانند وقتی دارائیه‌ها تبدیل به کرامت می‌شود که در راه خدا خرج کنند، و الا تبدیل به کرامت نمی‌شود. آبرو، عزت، مال، قدرت، اطلاع، آگاهی و علم اگر در راه خدا به کار افتاد و خرج شد تبدیل به کرامت و شرافت می‌شود؛ و الا اگر در راه خدا به کار گرفته نشود خود این دارائیه‌ها معیار شرافت و کرامت نیستند.

دیدگاه ایمانی به تملک اموال و امکانات

نکته دومی که در نگاه مومنین و جامعه ایمانی است این است که بنیان این ارتباط مالی بین مومنین این است که مومنین خودشان را مالک نمی‌دانند، بلکه خدای متعال را مالک حقیقی می‌دانند، آن چه در دست خودشان است و همه امکاناتشان را ملک خدا دانسته و به تعبیر قرآن خودشان را مستخلف می‌دانند یعنی خدای متعال آنها را خلیفه خودش قرار داده است. در سوره مبارکه حدید خدای متعال می‌فرماید «آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» (حدید / ۷)؛ یعنی ایمان بیاورید و نسبت به آنچه شما در آن مستخلف هستید، اتفاق بکنید. و در ادامه می‌فرماید «وَلِلَّهِ مِ رَأْثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (حدید / ۱۰) خدای متعال وارث شما است. شما در این امکاناتی که خدای متعال به شما داده است، خلافت داشته و مستخلف هستید.

ممکن است یک معنای مستخلفین این باشد که از دیگران گرفته و به دست شما داده است؛ یعنی این امکاناتی که در اختیار ما است، یک موقعی دست دیگران بوده است، خدای متعال آنها را برده و ما را جایگزین آنها کرده است، این امکانات دست به دست چرخ می‌چرخد، این یک معنای استخلاف است. یک معنایش این است که خدای متعال این امکانات را به شما داده که شما در این امکانات خلافت الهی کرده و به اذن الله در آنها تصرف کنید.

علی‌ای حال مومن خودش را نسبت به امکاناتی که در دستش است مستخلف می‌بیند و این طور نیست که احساس کند امکانات برای من است، «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (بقره/۲۸۴)، «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (آل عمران/۱۸۹)، هم مُلک عالم و هم مُلک عالم از آن خدای متعال است. ما مالک حقیقی نیستیم، بلکه در آن چه که هست، مستخلف هستیم. اینها قبلاً دست دیگران بوده و حالا دست ما افتاده و بعد هم دوباره به دست دیگران خواهد افتاد. در نگاه مومن اینها یک فرصتی است برای استفاده کردن از این امکانات و نه نگه داشتن آنها؛ اگر آنها را نگه داشتید هم امکانات ضایع

می‌شود و هم انسان را ضایع می‌کند. و بالعکس اگر این امکانات را انسان در راه خدای متعال خرج کند، هم امکانات رشد می‌کند و هم منتهی به رشد انسان می‌شود.

این مالک ندیدن امکان انفاق و شرح صدری در انسان ایجاد می‌کند که انسان می‌تواند راحت این امکانات را از یک دست بگیرد و از دست دیگر هم بدهد.

مرحوم سید ابن طاووس رضوان الله تعالی علیه در کتابی که برای فرزندان نوشتند، توصیه‌هایی می‌کنند و می‌گویند: فرزندم، اگر خدای متعال دنیا را به دست راست پدرت بدهد، از دست چپش می‌دهد و این دست راست خبر دار نمی‌شود که همه امکاناتی که آمده بود در راه خدا داده شد. دیگران هم نمی‌فهمند. این قدر این دلی که بین دست چپ و راست است بزرگ است. نکته بسیار مهمی است که مومن در انفاق خودش بفهمد که این امکاناتی که خدای متعال به او داده امکاناتی نیست که برای خودش باشد.

نکته سوم این است که مومن این نیازهایی را که به طرفش می‌آید، حواله‌های خدای متعال می‌داند، یعنی این طور نیست که احساس

کند تصادفاً عده‌ای نیازمند به این هستند که ما برای آنها سرمایه گذاری کنیم، بلکه می‌داند این تدبیر خداست. البته دقت داشته باشید که عدل و ظلم اجتماعی فعلاً محل بحث من نیست و نمی‌گوییم که در جامعه ظلم اقتصادی باشد، و این ظلم اقتصادی منتهی به محرومیت یک عده‌ای بشود، قطعاً یک جای دیگری باید با آن مقابله کرد. بحث نظام معیشت عدل اسلامی بحث ما نیست. صحبت از این است که مومن، این دسته‌هایی که به طرفش می‌آید را حواله‌های خدای متعال می‌داند و خدای متعال را طرف خودش می‌بیند و وقتی در راه خدا امکانات را می‌دهد، طرف حساب خودش را خدای متعال می‌داند و اصلاً هیچ توقع و انتظاری از این مومنین ندارد.

قرآن می‌فرماید «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا» (انسان/ ۸-۹)، این امکاناتی که می‌دهند از سر محبت خدای متعال است، لذا از بنده هم هیچ توقعی ندارند، پس نه پاداش می‌خواهند و نه حتی تشکر و واقعاً متوقع نیستند. مومن طرف حسابش در عالم خدای متعال است و با خدای متعال داد و ستد می‌کند.

دستش هم به رحمت خدای متعال است.

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل/۹۶) آن چه خدای متعال به ما عطا کرده اگر نزد خود نگه داشتیم تلف می شود، اما اگر به خدای متعال برگردانیم، باقی می ماند؛ این نگاه مومن است. در روایتی است که حضرت یک گوسفندی را در راه خدا قربانی کردند، شاید گردن و یا دستی از آن ماند، یکی از همسران حضرت عرض کرد که آقا همه را دادی و همین ماند؛ حضرت فرمود: همه می ماند و این تمام می شود، مگر اینکه آن هم برای خدا باشد، و الا این که می خوریم تمام می شود و آنچه در راه خدا دادیم می ماند. در نگاه مومن طرفش خدای متعال است. اگر در داد و ستد با بندگان خدا سر و کار داشته باشیم؛ انسان به شرح صدر نمی رسد، چون امکاناتی را که انسان با زحمت به دست آورده تا به رفاه و عشرت برسد برای چه به دیگری بدهد. با تلقین و احساس نوع دوستی هم نمی شود کار را جلو برد، به خاطر اینکه از آن طرف وسوسه های بزرگ دنیایی است.

تحولاتی معرفتی در ما باید پیدا شود تا احساس کنیم که ما مالک نیستیم بلکه مستخلف هستیم. باید احساس کنیم آنچه در دستان

است امانت است. ما امانتدار خدای متعال هستیم و دست‌هایی که به طرف ما می‌آید حواله‌های خدای متعال است. باید به این معرفت برسیم که اگر امکانات را نگهداریم، نابود می‌شود، اما اگر در راه خدا خرج کنیم باقی و ماندگار می‌شود. اینها است که در انسان وقتی زحمت بکشد، تلاش کند و به دست بیاورد، و بعد هم از این دست بگیرد و از آن دست بدهد، در انسان یک شرح صدری ایجاد می‌کند زیرا این را داد و ستد با خدای متعال می‌داند.

بهره‌مندی از امکانات در زندگی اخروی در پرتو معامله با خدای متعال

کسی نمی‌تواند این امکانات را با خودش جابجا کند، تنها راهی که این امکانات برای ما می‌ماند این است که انسان با خدا داد و ستد کند، و الا همه این امکانات از دست می‌رود. به جز آن کسی که با خدا داد و ستد می‌کند، چه کسی می‌تواند امکاناتش را تا عالم برزخ ببرد. تعبیری در نهج البلاغه از امیرالمومنین علیه السلام قریب به این معناست که این ضعفا به شما کمک می‌کنند تا امکاناتی که شما نمی‌توانید از این گردنه‌های صعب العبور عبور دهید را اینجا از شما تحویل می‌گیرند و در آن عالم به شما تحویل می‌دهند. به فرموده

حضرت «أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُوداً»^۱ ما چه بخواهیم یا نخواهیم گردنه‌هایی است و باید از آن عبور کنیم. این امکانات را نمی‌شود از این گردنه‌ها عبور داد. اگر یک کسی بار انسان را در سفر بردارد و آن طرف به انسان تحویل بدهد آدم تشکر می‌کند و دستش را هم می‌بوسد؛ اما اگر ما خودمان را در حد دنیا ببینیم، این امکانات را نزد خود جمع می‌کنیم. مومن خودش را مهاجر الی الله می‌بیند که در این سفر نیاز به امکاناتی دارد. به فرموده قرآن «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (بقره/۱۹۷) ما محتاج به زاد و توشه سفر هستیم، مومن می‌داند که این امکانات و زاد و توشه اگر در مسیر خدای متعال باشد، برمی‌گردد. در حرکت به سمت خدای متعال آنجایی که نیاز به سرمایه داشته باشی این امکانات و سرمایه‌ها از همین انفاقها تأمین می‌شود. بنابراین مومن احساس می‌کند آنچه در اینجا می‌دهد یک جای دیگری بهتر از آن را تحویل می‌گیرد.

خدای متعال این داد و ستد را در قرآن توضیح داده است؛ چه آنجایی که بحث جهاد فی سبیل الله و مجاهده و مقاتله در راه خداست

«يَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (توبه / ۸۱)، و چه آنجایی که بحث اتفاق است، و چه آنجایی که باید مال را برای حفظ دین یا حفظ نظام و مسلمین در راه خدا خرج کرد تا جامعه مومنین بر پا بماند، خدای متعال مزد همه این بخشش‌ها را در قرآن توضیح می‌دهد. بعضی از آیاتش را من فقط به عنوان تذکر عرض می‌کنم. در سوره مبارکه بقره خدای متعال می‌فرماید «مَثَلُ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يَضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» (بقره / ۲۶۱)؛ یعنی کسانی هستند که امکانات خودشان را در راه خدا می‌دهند؛ یعنی نیتشان خداست و در آن مسیری هم که خدای متعال فرموده خرج می‌کنند. گاهی آدم می‌خواهد مال را برای خدا خرج کند، اما این نیت کافی نیست، بلکه باید عمل انسان هم طبق دستور الهی باشد؛ آنجایی که خدای متعال گفته و برای خدا سرمایه‌گذاری می‌کند. در این آیه می‌فرماید که مَثَلِ اینها مانند حبه‌ای است که در یک سرزمین حاصلخیز قرار می‌گیرد و بر آن باران می‌بارد.

بیان نورانی قرآن این است که «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ

أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» (واقعه/ ۶۳-۶۴) خدای متعال می‌رویاند، ملائک الهی در حال کار هستند. «انْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ» (روم/ ۵۰) رحمت الهی کار می‌کند، و آن آثار رحمت خداست که طبیعت را زنده می‌کند و یک دانه را تبدیل به یک خوشه می‌کند و می‌رویاند. کشاورز به حول و قوه الهی فقط زمین را شخم می‌زند و بذری را می‌پاشاند، کار دیگری نمی‌کند، فقط نگاهش به آسمان و رحمت خداست که این را برویاند. مومنی که در راه خدا مال خود را انفاق می‌کند مثل دانه‌ای است که در سرزمین حاصلخیز می‌اندازد. انداختن این دانه در سرزمین حاصلخیز، کار کشاورز است؛ انفاق مثل دانه و بذر پاشیدن کشاورز است. وقتی بذر را می‌پاشد، کار دیگری ندارد، فقط نگاهش به دست خدای متعال و رحمت اوست. خدای متعال باران را بر او می‌بارد، این تبدیل به یک خوشه می‌شود که هفت خوشه از آن می‌روید و هر خوشه‌ای صد دانه دارد، و بعضی گفته‌اند که خدای متعال بیش از این هم اضافه می‌کند.

مالی که انسان در راه خدای متعال می‌دهد مثل بذر شکوفا می‌شود و به انسان بر می‌گردد، وقتی با خدا معامله می‌کنیم، این مال

در سرزمین خود انسان است و از انسان جدا نمی‌شود. فقط فرقی این است که خدای متعال این بذر را می‌رویاند؛ در حالی که اگر دست خودت باشد، نه فقط نمی‌روید، بلکه طعمه حشرات هم می‌شود؛ اما اگر با خدا معامله کردید، خدای متعال ضامن است و این بذر را می‌رویاند و هفتصد برابر بیشتر به خودت بر می‌گرداند.

ایمان به خدا و غیب، ریشه انفاق

طرف دیگری هم وجود دارد که از روی ریا می‌دهند، و کارشان برای خدا نیست و یک حساب و کتابهای دیگری می‌کنند. مثل این دستگاههای مادی که طبق محاسبات مادی خودشان و برای اینکه بتوانند تعادل اجتماعی را حفظ کنند، بخشی از دارایی‌های خودشان را ممکن است در جاهایی خرج کنند، مثلاً تأمین اجتماعی درست می‌کنند و برای اینکه تعادل اجتماعی حفظ شود از یک عده ای به زور می‌گیرند و به یک عده ای دیگر می‌دهند. قرآن می‌فرماید «لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا» (بقره/۲۶۴) این طور انفاقها مثل کسی است که در سنگ خارا دانه را می‌پاشد، که یک گرد و غباری هم

روی آن است. از آداب انفاق این است که «مَنْ» و «أَدَى» نباید در کار بیاید، اما کسانی هستند که از روی ریا، کاری انجام می‌دهند و به خدا و آخرت ایمان ندارد.

گاهی ریشه انفاق در ایمان بالله و آخرت است، یعنی انسان به خدای متعال و به برکت و خدایی او و به اولوهِیت او و آخرت ایمان دارد و انفاق می‌کند؛ که این انفاق در راه خدا و برای مسیر آخرت خودش می‌دهد و در مسیر خودش انفاق می‌کند، این ریشه انفاق مومنین است و مکرر هم در قرآن آمده است «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» (حدید/۷)؛ «لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يَوْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره/۲-۳)، این انفاق ریشه در همان ایمان به غیب و اقامه صلاة دارد، این ایمان و اقامه صلاة به «مما رزقناهم ينفقون» منتهی می‌شود. گاهی هم ایمان به آخرتی نیست و انسان اعتقاد به این ندارد که این حبه ای که اینجا می‌اندازد به یک باغستان تبدیل می‌شود و به انسان بر می‌گردد.

در این مسیر [الی الله] و برای آخرت ما به سرمایه گذاری نیاز داریم. ممکن است انسان در مسیر محبت خدا بدهد و با خدا معامله

کند و بگوید «فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» (توبه/ ۱۱۱) خدای متعال امین و بهترین معامله گر است؛ ما اینجا به خدا می دهیم خدای متعال آن طرف هفتصد برابر می دهد، یک دانه را به یک باغستان تبدیل می کند و به ما تحویل می دهد؛ و یا اتفاق می کند که خدای متعال او را از جهنم نجات بدهد، همه اینها در راه خدا است، و ریشه اش در «یومنون بالغیب» و ایمان بالله و الیوم الآخر است.

انسانی که ادامه وجودی خودش را می بیند، این امکانات را خرج ادامه خودش می کند. چه اشکالی دارد، همه ما این کار را می کنیم، مگر ما در عوان زندگی خرج نمی کنیم برای اینکه یک روزی ثمره برداریم؟! خرج می کنیم که یک روزی به نتیجه برسیم؛ منتها روز مبادا برای یک نفر در همین دنیا است، بیست یا سی سال خرج می کند که بیست سال آخر عمرش راحت باشد، یک نفر هم پنجاه سال زحمت می کشد برای الی الابد و روز مبادایش روز قیامت است؛ البته تفاوتش خیلی زیاد است. در این نگاه، ریشه و مبنای اتفاق به فرموده قرآن «یومنون بالغیب»، «یومنون بالله»، «بالآخرة هم یوقنون» و «یومنون بالآخرة» است، در نوع اتفاق، انسان ابدیت خودش را دیده و خودش

را مهمان خدای متعال می‌بیند و با خدای متعال داد و ستد می‌کند.

انفاق با ریا در دیدگاه غیر توحیدی

یک عده ای هم هستند که به آن ابدیت ایمان ندارند. این افراد هم ممکن است یک انفاقهایی کنند، چنانچه در نظامهای مادی آنهایی که منکر خدا هستند گاهی اوقات انفاقهایی می‌کنند و برای پر کردن چاله‌های اجتماعی یک دستگاههایی مثل تأمین اجتماعی درست می‌کنند؛ یا مالیات می‌گیرند و به یک عده‌ای می‌دهند. قرآن در مورد این افراد می‌فرماید «كَالَّذِي يَنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» (بقره/۲۶۴)، می‌خواهند که دیگران ببینند، کسی که طرف حسابش خدا نیست نمی‌تواند ریا نکند. این یک قاعده کلی است که آدم اگر خدا را ندید، چشم‌های دیگر را می‌بیند. وقتی انسان خدا را دید، بقیه پنهان می‌شوند؛ اما وقتی خدا را نمی‌بینی همه دیده می‌شوند. انسان تا موحد نشد همه چیز را می‌بیند، حتی از یک در به هم خوردن یا از یک حشره یا از زلزله و سیل می‌ترسد. مجبور است از دشمن بترسد، چون خدا را ندیده است؛ اما «عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ

فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَغْنِيهِمْ^۱ وقتی انسان خدا را دید دیگر نمی‌تواند از دیگران حساب و کتاب ببرد.

آدمی که خدا را نمی‌بیند نمی‌تواند دیگران را نبیند، چشم‌ها را می‌بیند و چون چشم‌ها او را نگاه می‌کنند انفاق می‌کند. یک موقعی یک آدمی مثل من است و فقط بغل دستی‌اش را می‌بیند، یک کسی هم مثل سردمداران مادی که می‌خواهد ملتهای دنیا را فریب بدهد و چشم‌ها را دعوت کند. این بساطهایی که در دنیا راه انداخته‌اند. قرآن می‌فرماید کسی که ایمان بالله و الیوم الآخر ندارد، می‌خواهد چشم‌های دیگر را به طرف خودش دعوت کند. ریا یعنی بخواهد در منظر دیگران باشد، و برای این رویت حساب و کتاب باز می‌کند.

کسی که ایمان بالله و الیوم الآخر ندارد خودش را مالک می‌داند، پس چرا مالش را که برای کسب آن زحمت کشیده به دیگران بدهد. همانطور که قارون می‌گفت «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص ۷۸) برای همه این امکانات خودم زحمت کشیدم و دانش آن را داشتم. بشر مستکبر امروز هم همین است و می‌گوید ما

خودمان تحصیل کردیم! یا اگر بدهد فقط آنجایی است که نگاهها باشد؛ زیرا می‌خواهد چشمها را جذب کند و قلوب را به طرف خودش بکشد؛ هدف دیگری ندارد. مثل چنین آدمی از منظر قرآن چنین است «مَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (بقره/۲۶۴) یعنی مانند سنگ که باران بر آن می‌بارد، گاهی آن قدر نرم می‌شوند که دیگر به هیچ وجه شما نمی‌تواند به آن دست بزنید؛ یک غباری روی آن نشسته است، بذر را آنجا می‌پاشد، وقتی باران می‌بارد خاک و بذر را می‌شوید و فقط یک سنگ سخت می‌ماند، رویش و فلاحی نیست.

به خلاف آن آدمی که در راه خدا اتفاق می‌کند، بذر را جایی می‌پاشد که سرزمین حاصلخیز و ابرگیر است. تفاوت این دو در این است که وقتی باران رحمت خدا می‌بارد یکی را می‌شوید و در دره‌ها می‌برد و صاف و بی گیاه باقی می‌ماند، و همه مکتسباتش از دست می‌رود و آن یکی تبدیل به گیاه می‌شود. کسی که ایمان بالله و الیوم الآخر ندارد خدا هدایتش نمی‌کند، وقتی کار در مسیر هدایت الهی نیست، با فکر خودش کار می‌کند. این دستگاههای مادی با این همه

امکانات چه چیزی از آنها می ماند.

رضای خدا؛ سرزمین حاصلخیز بذر انفاق

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ» (بقره/ ۲۶۵) کسانی هم هستند که امکاناتشان را می دهند تا خدا راضی شود، برای اینکه خودشان به ثبات برسند. مومن می فهمد که این امکاناتی که از خدا می گیرید اگر به خدا برگرداند موجب ثبات نفس خودش می شود و وقتی طرف معامله خدای متعال شد، استقرار نفس پیدا می کند؛ اما تکیه بر خود این امکانات موجب تزلزل انسان می شوند و ثبات انسان را می گیرند. اگر «انفسهم» را جمع بگیرید، اینطور معنا می شود که مومنین مثل یک روح یا یک بدن هستند، شما وقتی یک دستتان می خارد از این دست کمک می گیرد، اینجا هم در واقع برای خودتان کار می کنید.

برای رضای خدا کار کردن کار آسانی نیست، اما اگر این تحول در جامعه مومنین پیدا شود، برای اینکه خودشان استوار بمانند با خدا داد و ستد می کنند. اگر انسان این امکانات را برای خودش نگه دارد، انسان را با خودش می برد، مثل زمانی که انسان در کشتی نشسته و بار سنگین طلا دارد، وقتی هوا طوفانی شد باید طلا را در آب بیاندازد

که خودش بماند، اگر نیانداخت خودش هم غرق می‌شود. گاهی ما باید امکانات را بدهیم که بتوانیم در راه خدا ثبات قدم پیدا کنیم. اگر می‌خواهی در راه خدا ثابت قدم بمانی و از راه خدا جدا نشوی باید در راه خدا اتفاق کنی و الا این امکانات شما را از راه خدا بیرون می‌کند و خودت از دست می‌روی. تردیدی در آن نیست که امکاناتی که انسان جمع می‌کند و نگه می‌دارد و در راه خدا نمی‌دهد، آدم را از راه خدا به در می‌کند.

[اتفاق در راه خدا] مثل یک باغستانی است که در یک سرزمین بلند و ابرگیر و حاصلخیز است. در بعضی زمینها بارانهای پربارش و در بعضی‌ها نرم نرم می‌بارد؛ اما این بارش دائمی است. خدای متعال می‌بیند که یک نفر آن امکانات را می‌دهد تا چشم مردم را جلب کند یا اینکه ایمان بالله و الیوم الاخر دارد و دنبال تثبیت خودش در راه خدا است و می‌خواهد خودش در راه خدا باقی بماند. بذریکی را می‌رویاند، و بذریکی را هم سیلی می‌فرستد و می‌شورد. دانه انداختن یکسان است، اما دانه را یک موقع در کویر و یک موقع در سرزمین حاصلخیز می‌ریزی. یک موقعی باران رحمت خدا می‌بارد و یک موقع نمی‌بارد.

برای اینکه یک گیاه بروید فقط کافی نیست که دانه بپاندازید و و بکارید و باران هم بیارد، بلکه باید سرزمین هم حاصلخیز باشد. به حسب ظاهر این دو آدم کارشان یکی است؛ اما یکی در سرزمین حاصلخیز و دیگری در سرزمین بایر می‌کارد.

دستگاه ولایت اولیاء طاغوت دستگاه «بایر» است، آنهایی که در آن دستگاه کار می‌کنند نمی‌توانند برای خدا کار کنند. آنها همه کارهایشان رءاء الناس است، مستکبرین عالم و هر که در زیر چتر آنها است، نمی‌توانند با خدا معامله کنند، زیرا دستگاه بندگی خدا نیست؛ اگر هم باشد نقاب و ریاء است.

برعکس اینهایی که در دستگاه ایمان کار می‌کنند، می‌توانند برای خدا کار کنند. اینها در وادی توحید و ولایت معصوم دانه می‌اندازد که به بهشت تبدیل می‌شود؛ و آنها در وادی اولیاء طاغوت که تبدیل به جهنم می‌شود. اتفاق او بهشت و اتفاق این جهنم است. ممکن است به حسب ظاهر در این نگاه ملکی که ما داریم بگوییم هر دو یک طور کار می‌کنند، اما یکسان نیست، مثلاً دو نفر کنار هم ایستادند و نماز می‌خوانند، اما یکی اهل خدا و پیغمبر نیست؛ بلکه منافق است و مثل

همین جریان سلفیت و وهابیت مسجد ضرار ساخته و می‌خواهد چشم مردم را جلب کند، پیشانی‌هایشان هم پینه بسته است. یکی هم در صف امیرالمومنین است و برای خدا نماز می‌خواند. آدم این دو را کنار هم می‌بیند که هر دو خم می‌شوند و رکوع و سجود می‌روند؛ اما یکی رکوع و سجودش در وادی بهشت و یکی در وادی جهنم است. یکی تبدیل به معراج و یکی تبدیل به درکات جهنم می‌شود، ولو ظاهرش یک نماز باشد؛ اما در دو عالم واقع می‌شود.

قبولی نماز شرط قبولی سایر اعمال

آن عده ای که «یومنون بالله و الیوم الاخر»، «یومنون بالغیب و یقیمون الصلاه» هستند، ایمان به خدا دارند و خیمه ای به پا کردند که ستون این خیمه ذکر خدا و نماز است، اقامه الصلاه یعنی مومن خیمه زندگی اش خیمه صلاه است و نماز محور زندگی او است. در روایات نماز فرمودند که «فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا»^۱ اگر نماز رد شود بقیه اعمال را محاسبه نمی‌کنند، چون کسی که خوب نماز نمی‌خواند، اتفاق خوب هم ندارد. کسی که نمی‌تواند رابطه اش را

با خدا محکم کند انفاقش هم برای خدا نیست، اما کسی که می‌تواند رابطه‌اش را با خدا محکم کند انفاقش هم درست می‌شود.

سعدی در گلستان داستانی دارد که یک نفر با پسرش به دربار سلطان رفت و نمازی خواند و غذایی خورد؛ وقتی برگشت گفت: پسر سفره را ببینداز، پسرش گفت: مگر غذا نخوردی، گفت: چندان نخوردم که به کار آید، پسرش گفت: پس نمازت را هم اعاده کن، چون چنان نخواندی که به کار آید. اگر کسی نتواند نمازش را درست کند بقیه اعمالش را هم نمی‌تواند درست کند، «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره/۳) یعنی خیمه‌ای به پا می‌کنند و همه زندگی‌شان زیر خیمه صلاه و یاد و ذکر خدا است، بعد از این است که می‌تواند انفاق فی سبیل الله داشته باشد و اصلاً اینها پشتوانه‌های انفاق است.

«أَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» (حدید/۷)؛ یعنی آدم اول باید ایمان بالله و الیوم الآخر داشته باشد. در ابتدای کار، خدا و رسول به ما نمی‌گویند: انفاق کنید، چون این انفاق فایده ندارد. ما اول باید مومن به غیب و آخرت و یقیمون الصلاه

شویم، بر محور ارتباط با خدا ارتباط بین خودمان هم اصلاح می‌شود، زیر خیمه نماز «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (بقره/۳) «مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَنْتُبُونَ»^۱ یعنی انفاق کرده و دانش را منتشر می‌کند و امکانات را خرج می‌کند.

مومنین دو ارتباط دارند: یک ارتباط با خدا دارند، و یک ارتباط بین خودشان دارند همه آنها دست همدیگر را می‌گیرند، از آبرو و مال خود برای همدیگر خرج می‌کنند، در نیمه شب برای هم دعا می‌کنند و همه به نحو مشاع در عبادت هم شریک هستند، هم آن کسی که انفاق مالی می‌کند، هم آن کسی که دعا می‌کند، همه در یک عبادت با خدا معامله می‌کنند، و در این عبادت همه با هم شریک هستند. آن کسی که انفاق می‌کند و آن کسی که خدای متعال زندگی او را طوری مقدر کرده که باید بگیرد، هر دو یک عبادت مشاع می‌کنند و این طور نیست که او زمین می‌خورد و آن یکی رشد می‌کند، بلکه هر دو با هم رشد می‌کنند. انفاق در راه خدا یعنی انسان امکاناتی را از خدا می‌گیرد و این امکانات را بر اساس حواله‌ها و دستورهای خدای متعال خرج

می‌کند. در نتیجه این دانه ای که انداخته جای خوبی افتاده است و خدای متعال خودش سرپرستی می‌کند، باران و آفتاب به وقت می‌تابد؛ و در روز قیامت به شما باغستان می‌دهند؛ به طوری که آدم خودش تعجب می‌کند که خدا چقدر به او مزد داده است.

بعضی روایات مثال می‌زنند و می‌گویند: مثلاً یک لقمه به یک شتر کامل تبدیل می‌شود، یعنی خدای متعال این طوری پرورش می‌دهد؛ یا یک دانه تبدیل به یک مزرعه بزرگ می‌شود، یک هسته ای کاشتید تبدیل به یک باغستان می‌شود؛ و البته این کار خدا است و کار ما نیست. در روایت معراج حضرت می‌فرماید که دیدم ملائکه درختکاری می‌کنند، یعنی یک ذکری که آدم می‌گوید به باغستان تبدیل می‌شود. این انفاقی که می‌کنید مانند بذر است که به بهشت تبدیل می‌شود، اما یکی هم بذرش یا بی‌فایده است و یا به جهنم تبدیل می‌شود. این تفاوت انفاقها است و اینها است که این دو دستگاه را از هم جدا می‌کند، و الا هر دو طرف پول خرج می‌کنند، اما تفاوت در این معرفت‌ها است.

پاداش بی حساب معامله با امام

خدای متعال در مواردی خیلی لطیف می‌فرماید که «مَنْ ذَا الَّذِي

يَقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيَضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (بقره/۲۴۵) این مال وقتی یک جاهایی خرج می‌شود، خدای متعال عهده دار آن می‌شود. وقتی این آیه نازل شد «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا» (قصص/۸۴)، اگر کسی کار خوبی انجام بدهد مزدش از عملش بهتر است. در روایت است که حضرت به خدای متعال التماس و دعا کردند که خدایا بیش از این برای امت من قرار بده؛ این آیه نازل شد «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يَجْزِي إِلَّا مِثْلُهَا» (انعام/۱۶۰) اگر کسی کار خوب کرد خدا ده برابر می‌دهد و اگر کار بد انجام داد یک به یک محاسبه می‌شود.

خدای متعال خیلی وقتها گناهها را می‌آمرزد و آنجایی که می‌خواهد مجازات کند یک به یک بیشتر مجازات نمی‌کند. حضرت دعا کردند، که خدایا بیش از این قرار بده؛ لذا همین آیه که ذکر کردم نازل شد «مَنْ ذَا الَّذِي يَقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيَضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» اینجا حضرت دیگر قانع شدند، زیرا کثیر عند الله یعنی بی حد و حساب، یعنی یک جاهایی است که وقتی انسان اتفاق می‌کند بی حساب پاداش دارد. که به فرموده روایات آنجایی است که انسان با امام

داد و ستد می‌کند، یعنی مزد آن مالی که به امام بر می‌گردانید اضعافاً کثیره است و حساب ندارد.

البته در روایتی در کافی شریف است که اگر کسی مال را به امام رساند و خیال کرد امام محتاج است، مشرک است و ثواب ندارد، اینطور نیست که من خیال کنم امام احتیاج دارد و من خرج امام می‌کنم؛ همه کائنات دست امام است و حتی آن چه ما داریم از خود امام است. در روایت است که «خَلَطْنَا بِنَفْسِهِ»^۱ خدای متعال مثل و مانند ندارد و تشبیه نمی‌شود کرد، ولی در خصوص اولیاء خدا این دلیل را می‌شود بیان کرد. امیرالمومنین در نهج البلاغه در خصوص این کلام خدای متعال «مَنْ ذَا الَّذِي يَقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا» می‌فرماید: «اسْتَقْرَضَكُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۲ در مورد این کسی که به شما می‌گوید قرض بده اشتباه نکنید، همه خزائن دست خود او است. یک قطره از این خزائن نازل شده و از این یک قطره شما هم یک سهمی دارید که اصلاً به حساب نمی‌آید، زیرا همین هم برای خودش است و از ملک خودش

۱- الکافی (ط الإسلامیة)، ج ۱، ص: ۱۴۶

۲- نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، ص: ۲۶۸

بیرون نرفته است؛ بلکه مال خودش را به خودش قرض می‌دهید. اگر آدم به خدا قرض داد و خیال کرد که خدا محتاج است و من گره خدا را باز می‌کنم، خدا نمی‌تواند مشکلات اجتماعی مسلمین را حل کند، من به خدا کمک می‌کنم و گره کار خدا را باز کنم، این کار انفاق نیست و این شخص هم مشرک است. این قرض وقتی ارزش دارد که آدم بداند خدای متعال غنی مطلق است و وقتی به من می‌گوید: قرض بده، در واقع می‌خواهد من اهل معامله با او شوم و طرف حسابم خدا شود تا من را رشد دهد.

امام سجاد علیه السلام در وداع ماه رمضان دعایی دارند و می‌فرمایند که الحمد لله خدای متعال باب شکر را به ما یاد داده تا او را شکر کنیم؛ باب دعا و انفاق را یاد داده است، مگر ما می‌توانیم که طرف معامله با خدا شویم، طرف معامله ما خودمان هستیم؛ چطور آدم می‌توانست با خدا معامله کند. بنابراین خود این اصل نعمت است. حضرت این امر را بسیار تجلیل می‌کنند و می‌فرمایند که خدای غنی ما را طرف تجارت خودش قرار داده است و مالی که خودش داده است را می‌گوید: یکی بدهید، ده برابر به شما می‌دهم؛ چون می‌خواهد ما

طرف حساب خودش شویم. طرف حساب خدا شدن و با خدا معامله کردن خیلی مهم است. و الا مخلوق کجا و خالق کجا.

امام هم این طوری است، و الا امام حسین علیه السلام چه احتیاجی به حبیب و زهیر دارد؛ وقتی شب عاشورا فرمود که بروید، شوخی نمی کرد، زیرا همه کائنات در دست اوست؛ منتها برای اینکه ما بتوانیم با او معامله کنیم گاهی اوقات به اصطلاح شکل فقیر به خودش می گیرد و می گوید: به من کمک کنید، من می خواهم جامعه را اداره کنم پول بدهید، در حالی که جبرائیل و می کائیل و همه کائنات و عالم هستی در اختیار امام است، ولی این عظمت و لطف امام است که اینگونه با ما معامله می کند؛ ولی این لطف اگر موجب اشتباه شد انسان سقوط می کند؛ حبیب اگر خیال کند امام حسین علیه السلام محتاج به کمک او است این کمک اصلاً به درد نمی خورد، و او هم حبیب نمی شود.

به همین دلیل است که شب عاشورا حضرت به اصحاب هشدار می دهند و می گویند: بروید، چون آدمهای خیلی خوبی بودند و تا اینجا آمدند و حضرت می خواهد یک قدم دیگر هم آنها را جلو ببرد و به حبیب

و زهیر و بریر و امثال آنها بفهماند که خیال نکنید به امام کمک می‌کنید، بلکه امام آمده تا در عالم شفاعت کند و اگر خودش به تنهایی هم به شهادت برسد همه کائنات را شفاعت می‌کند، الآن هم مدار شفاعت عالم خود امام حسین است، شهدای کربلا را هم امام حسین شفاعت کرده و دستشان را گرفته‌است. در روایات بیان شده‌است که احدی نیست در قیامت الا اینکه محتاج به شفاعت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و البته بعد از آن است که گاهی به یک مومن اجازه می‌دهند در ادامه شفاعت نبی اکرم به اندازه دو قبیله بزرگ جزیره العرب یعنی ربیع و مضر شفاعت کند.

مقام محمود امام برای شفاعت عالم

در زیارت عاشورا آمده‌است «أَنْ يَبْلُغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» خدا من را به مقام محمود شما برسان، معنای این جمله این نیست که من به آن مقام محمود که از آن امام حسین علیه السلام است، برسم؛ بلکه یعنی یک جلوه ای از مقام محمود شما در من بیاید. مقام محمود یعنی یک نفر خودش را به رنج بیاندازد که دیگران راحت باشند. به حدی محبت مومنین در وجود امام است که عاشورا را به پا می‌کند. سید بن طاووس نقل کرده‌اند که در روز عاشورا ملائکه و اجنه

می آیند و به حضرت عرض می کنند که شما برگردید ما کار را تمام می کنیم. حضرت فرمود: این طوری اگر بخواهد ختم بشود من خودم توانا تر هستم که تا اراده کنم، مسئله حل می شود؛ حتی از این بالاتر در نقل است نزدیک غروب که شد فرستاده خدا آمد و به حضرت عرض کرد: خدای متعال می فرماید هیچ چیز از شما کم نمی کنیم و همه چیز را بر می گردانیم. به خدا عرضه داشت ما قرار شفاعت داریم و من اگر به شهادت نرسم مومنین گمراه می شوند. این مقام محمود است، که در زیارت حضرت هم چنین بیان شده «بَذَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» حتی حضرت در گودی قتلگاه هم می فرماید که خدایا نکند کار نصفه کاره تمام شود و لذا این ذکر «یا غیاث المستغیثین» را می گویند و از خدا می خواهند تا آخر کار به انجام برسد، و سر ایشان روی نیزه ها برود و اهل بیت ایشان هم اسیر شوند. ما وقتی از خدا مقام محمود می خواهیم، یعنی ما هم محبت مخلوق در دلمان بیاید و خودمان به رنج بیافتم ولی دست آنها را بگیریم. وقتی آدم به مقام محمود برسد، بار دیگران را برمی دارد، ولی از ناحیه امام است.

پشتوانه‌های معرفتی انفاق

معنای آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» یعنی اگر کسی بتواند با امام داد و ستد کند، می‌تواند به مزد بی‌نهایت برسد که حدی ندارد؛ به شرط اینکه بدانید امام محتاج به ما نیست، و این پیغمبر که می‌گوید به من زکات بدهید، احتیاج به زکات ما ندارد، بلکه خودش اصلاً زکات همه عالم را می‌دهد. قرآن می‌فرماید «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» (لقمان / ۴) راجع به امام حسین علیه السلام است. از باب مثال این شعر حافظ ایتاء زکات امام حسین را چنین بیان می‌کند: مستحق بودم اینها به زکاتم دادند.

یعنی سلمان را سلمان می‌کند، مقامات برای خود حضرت است و هر چه خدا داده به این پیغمبر داده‌است؛ چنانچه در روایات هم می‌فرمایند «أَنْتَ الْمُرَادُ وَالْمُرِيدُ»^۱ زکات یعنی از آنچه خدا به او داده، به خلق می‌دهد. ایشان به حضرت ابراهیم زکات می‌دهد، به سلمان زکات می‌دهد. این نه تنها تحقیر نیست، بلکه از پیغمبر زکات گرفتن بسیار خوب است؛ اما ما در حجاب هستیم و نمی‌فهمیم اسلام چه می‌خواهد.

امام دست ما را می‌گیرد. خدای متعال می‌فرماید «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ» (توبه/۱۰۳)، پیامبر ما از آنها صدقه بگیر، این عمل آنها را پاک می‌کند، زیرا دست ما به دست پیغمبر می‌خورد و مال ما به دست پیغمبر می‌رسد. وقتی تعلقاتمان را به حضرت بر می‌گردانیم، جان خودمان پاک می‌شود. این عمل علاوه بر پشتوانه معرفتی یک پشتوانه دیگر هم دارد و آن محبت است، این معرفتها یعنی انسان «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»؛ «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»؛ «يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» شود، و نگاهش این باشد که مستخلف است و «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل/۹۶) است و اینکه ما به این دنیا آمديم که به داد و ستد با خدا برسيم و اهل تجارت با خدا شويم، چرا که این تجارت با خدا بُردِ یک به هفتصد و بیشتر است، هيچ و همه چیز و اضعافاً کثيره است. پشتوانه نظام اتفاق این معرفتها همراه با آن محبت است که در روایت فرمودند «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ»^۱.

بنابراین همه پشتوانه‌های معرفتی باید به همان «متحابون فی

الله» ضمیمه شود؛ یعنی انسان امام خودش را دوست بدارد، که در این صورت همه انفاقها انفاق در راه امام می‌شود و همه مومنین اینگونه به هم انفاق می‌کنند. مومنین از محبت و دارائیهایشان برای هم خرج می‌کنند. هم این احتیاج به آن محبت دارد، هم او احتیاج به آن دارائی دارد. این انفاق است که ارزشمند می‌شود، و الا اگر اینها نباشد قیمت و ارزشی ندارد.

گفتار ۸

روابط مالی جامعه
مؤمنین (۲) مراتب
و آداب انفاق



متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۳۰ خرداد ۹۵ است که به ماه مبارک رمضان در شاهرود برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می‌دارند، حبّ الهی که عالیت‌ترین مرحله رشد انسان است؛ به محبّت اولیاء خدا و دشمنی با دشمنان خدا و به حب فی الله و البغض فی الله تبدیل می‌شود؛ و بر این اساس جامعه مومنین شکل می‌گیرد. انفاقی که در جامعه مومنین شکل می‌گیرد، ریشه‌های معرفتی دارد و بر اساس عزت و کرامت انسانی و برای نزدیک کردن قلوب به خدای متعال است. انفاق مواسات و ایثار مراتب بخشش در مکتب الهی و بین مومنین است. انفاق علاوه بر پشتوانه یکسری آداب هم دارد که شرع آن را مشخص می‌کند. رفتار با فقرا باید همراه با قول معروف و مغفرت در برابر تندخویی احتمالی آنها باشد. آنچه مانع برقراری روابط مومنانه در جامعه مومنین است حجاب دستگاه شیطانی است. باید برای رفع این حجاب تلاش کرد و الا رابطه مومنانه در دستگاه شیطان محال است.



تفاوت جامعه خدا محور و دنیا محور

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب و الصلوة و السلام علی سیدنا و مولانا ابی القاسم محمد و علی اهل بیته الطیبین و اللعنة علی اعدائهم اجمعین. حبّ الهی که عالیتترین مرحله رشد انسان است؛ به محبت اولیاء خدا و دشمنی با دشمنان خدا و به حب فی الله و البغض فی الله تبدیل می شود؛ و بر این اساس جامعه مومنین شکل می گیرد. شکل روابط جامعه مومنین بر اساس حب الهی است و در آن به انحاء مختلف اخلاق و وفاداری و فداکاری و ایثار شکل می گیرد؛ و بر عکس در جامعه ای که بنیانش بر پرستش دنیا و میل به دنیا و رغبت به دنیا است، همین موضوع پرستش و اله، عامل نزاع و دعوا است. وقتی اله انسان دنیا و هوای نفس شد، مبدأ دعوا می شود و نه تنها مبدأ تجمع نیست، بلکه مبدأ تفرق است.

امکان ندارد که تمدنهای مادی که مبتنی بر استکبار در مقابل خدای متعال شکل می گیرند، در ایجاد یک وحدت حقیقی در جامعه

و ایجاد الفت و ایثار و فداکاری مبتنی بر اخلاق موفق شوند. ممکن است در جامعه کفار یک مجموعه‌ای تابع انبیاء و تابع اخلاق الهی مثل مومن آل فرعون در جامعه فرعون و همسر فرعون در کاخ فرعون باشند؛ اما ربطی به جامعه کفار ندارد.

تفرعن، از استکبار بر خدای متعال و تکبر نسبت به دیگران و تنازع با دیگران بر سر دنیا ناشی می‌شود. هر چه جامعه‌ای از مدار بندگی خدای متعال و توجه به معصومین فاصله گرفت، نزاع و اختلاف و تشتت و تفرق در این جامعه زیاد می‌شود، ولو به وسیله ساختارها و قوانین و ابزار اجتماعی، در ظاهر جامعه را مؤتلف و به هم پیوسته نشان بدهید، اما باطن جامعه این طور نیست، و به فرموده قرآن «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى» (حشر/ ۱۴)؛ یعنی قلوب آنها مشتت است، زیرا محور هماهنگی ندارند. وقتی قلوب بر محور یک خدا جمع می‌شوند و او را می‌پرستند و او را دوست دارند و محبت او برایشان اصل است، این محبت تبدیل به روابط دوستانه بین مومنین می‌شود و این روابط دوستانه پایگاه ایثار و فداکاری و دعوت به معروف می‌شود که نمونه آن روابط مالی جامعه مومنین است، در روابط مالی، معاملات و اینکه بازار

مومنین چه شکلی می‌شود، منظور نظر من نیست؛ بلکه روابط از نوع انفاق و ایثار و فداکاری است که در جامعه مومنین نسبت به همدیگر وجود دارد.

روابط مالی در جامعه خدا محور

انفاقی که در جامعه مومنین شکل می‌گیرد، ریشه‌های معرفتی دارد از جمله در «یومنون بالغیب»، «بالاخره هم یوقنون»، «ایمان بالله» و «ایمان بالیوم الاخر» دارد که موجب می‌شود مومنین در مسیر عالم آخرت فداکاری کنند، و به فرموده قرآن «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره/۳)؛ «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» (حدید/۷).

در این نگاه مومنین خودشان را مالک هیچ چیز نمی‌بینند، بلکه امانتدار خدا بوده و دنبال این هستند که این امانات را به جای خودش برسانند و این بار را در جای مناسبی به زمین بگذارند. در این نگاه مومنین احساس می‌کنند که معیار شرافت و کرامت، جمع کردن این داشته‌ها و امکانات نیست، این را معیار شرافت نمی‌دانند که اگر ثروتمندتر شویم عزیزتر هستیم؛ بلکه معیار شرافت این است که این امکانات را انسان چطور خرج کند. اگر توانست این امکانات را در مسیر

خدا به حرکت بیاندازد کریم و عزیز و شریف می‌شود؛ و الا جمع امکانات شرافتی برای انسان نمی‌آورد؛ و دیگر اینکه این امکانات اگر جمع شد و در مسیر خدای متعال به حرکت نیفتاد، خود ما را متزلزل می‌کند و ثبات قدم را از ما می‌گیرد، اما قرآن می‌فرماید «وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ» (بقره/۲۶۵)، یعنی مومنین برای اینکه خودشان به ثبات نفس برسند و پایدار بمانند، و از راه به در نروند، آنچه به دست آوردند در راه خدا انفاق می‌کنند که خودشان در راه خدا بمانند.

این یک قاعده کلی است که آن چیزی که انسان از خدا می‌گیرد، اگر به خدا برنگرداند خود انسان را از راه خدا جدا می‌کند. «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل/۹۶)؛ یعنی اگر این امکانات را نگه داشتیم تلف می‌شود. ما باید این امکانات را به محضر خدا برگردانیم تا این امکانات بماند. قرآن می‌فرماید «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعرا/۸۸-۸۹)، بعضی این استثناء در این آیه را منقطع معنا کرده و گفتند: امکاناتی که خدا در این دنیا به انسان می‌دهد در قیامت هیچ نفعی برای انسان ندارد فقط در قیامت قلب سلیم به درد می‌خورد؛ ولی اگر استثناء متصل باشد شاید طور دیگر

معنا شود و بگوییم که این امکانات به درد نمی‌خورد الا کسی که صاحب قلب سلیم باشد؛ یعنی کسی که صاحب قلب سلیم باشد مال و اهلش به درد او می‌خورند، آن کسی که صاحب قلب سلیم نیست، مال و اهلش به دردش نمی‌خورند.

در روایات فرمودند «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يُلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ»^۱؛ یعنی قلب سلیم قلبی است که وقتی به ملاقات پروردگار می‌رود جز خدا در این قلب نیست. در مقام محبت است و فقط خدا را می‌خواهد و دوست می‌دارد. قلب سلیم امکاناتش را در مسیر خدا به راه می‌اندازد، وقتی خدای متعال به او فرزند و مال می‌دهد، اینها را طریق بندگی خدا قرار می‌دهد.

فرزند یک عزیزی شهید شده بود، سر جنازه شهیدش می‌گفت که آنهایی که بچه هاشون را به اندازه پاشنه پایشان هم حساب نمی‌کنند نمی‌توانند تحمل کنند چون فرزندشان است و می‌گویند که من چنین و چنان به تو علاقه داشتم و لذا گریه می‌کنند؛ ولی من تو را برای دنیا نمی‌خواستم که غصه بخورم چرا رفتی، من تو را برای راه خدا

می‌خواستیم و تو هم به مقصد رسیدی. این نگاه کسی است که صاحب قلب سلیم است و این امکانات را در راه خدا به راه می‌اندازد.

سبقت در ایثار در جامعه خدا محور

انسان با قلبش کار می‌کند، قلبی که متوجه به امکانات بود این امکانات را می‌خواهد و نمی‌تواند در راه خدا بدهد، وقتی هم نگه می‌دارد این امکانات ضایع می‌شود و خود آدم را هم ضایع می‌کند. این معارف است که پشتوانه اتفاق است و صاحب قلب سلیم هم وقتی از امکانات استفاده می‌کند می‌داند اگر به خدا داد به فرموده قرآن خدای متعال «أَصْعَافًا كَثِيرَةً» (بقره/۲۴۵)؛ «وَاللَّهُ يَضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» (بقره/۲۶۱) یعنی بی حساب به او بر می‌گرداند، یک دانه را هفتصد دانه و بیشتر می‌کند. اینها پشتوانه‌هایی است که در معارف ما زیاد هستند و تکیه گاه روابط مالی مومنین با همدیگر است. در ذیلش روابط مالی دیگری شکل می‌گیرد از جمله اینکه آدم‌هایی که به این نقطه می‌رسند مسابقه می‌دهند که در راه همدیگر فداکاری و کمک و خدمت کنند.

محبت به خدا در رابطه مومنین تبدیل به محبت به امام می‌شود و محبت به امام هم به محبت به مومنین تبدیل می‌شود چنانچه در

روایات فرمودند «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ»^۱ یعنی همدیگر را در راه خدا دوست می‌دارند و به طور طبیعی در راه همدیگر فداکاری می‌کنند و اصلاً احتیاج به گفتن ندارد؛ زیرا وقتی ریشه‌ها درست شود بخل به جود و حرص به زهد تبدیل می‌شود. شما ریشه‌ها را درست کنید همین انسان بخیلی که نگه داشتن مال را دوست می‌داشت، انسان جواد می‌شود و بخشش مال را دوست می‌دارد و از بخشش مال لذت می‌برد.

شما هم مالتان را دوست دارید و وقتی هم می‌خواهید برای فرزند خرج کنید او را به بازار می‌برید و می‌گویید: هر کدام را می‌خواهی انتخاب کن، بعد هم از او می‌پرسید که آیا پسندیدی و راضی هستی، حتی عذرخواهی هم از او می‌کنید؛ اما چرا وقتی آدم می‌خواهد انفاق کند از این جیب به آن جیب می‌گذارد! چرا این طور می‌شود که آدم برای دختر خودش می‌خواهد جهیزیه تهیه کند تا می‌تواند تلاش می‌کند و در آخر هم عذرخواهی می‌کند که بیشتر از این نشد، اما برای دیگری می‌گوید: کافی است و با این هم می‌شود زندگی کند! تقبل الله اعمالکم!

آنچه موجب می شود انسان برای فرزندش خرج می کند، محبت است. این محبت اگر عمومی و بین مومنین شد، انسانها از خرج کردن برای همدیگر لذت می برند، از اینکه دیگران سر سفره او بنشینند و بخورند لذت می برد. این رفتار ما باید اصلاح شود. در جامعه مومنین یک همچنین پشتوانه ای است که وقتی المتحابون فی الله شدند، انفاقها اصلاح شده و کریمانه و بر اساس ایثار و محبت می شود.

انفاق، مواسات، ایثار؛ مراحل بخشش بین مومنین

ما انفاق و مواسات و ایثار داریم. انفاق، «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ» (معارج/۲۴)، است. مومن می داند این مال برای او نیست، بلکه برای خدای متعال است و برای بندگانش حقی گذاشته و حالا امانت به دست او است و گفته این امانت را تو بده، ریشه این امر که خدای متعال به ما می گوید که انفاق کنید و با همدیگر تباذل داشته و دست دهنده و گیرنده داشته باشید؛ برای این است که ما رشد کنیم، و الا خود خدا متعال به بهترین وجه می توانست همه را اداره کند، اما این رابطه تباذل، رابطه رشد ما است. در بهشت هم این است، در بهشت هم تباذل است و امام ما شفیع ما است، آنهایی که مقرب ترین و عبدترین هستند، فداکارترین هم هستند، خون خودش را می دهد تا

آن هدایت را به ما برساند و ما هدایت شویم. اهل یتش اسیر می‌شوند که مومنین هدایت شوند و از ظلمات دشمنان اسلام نجات پیدا کنند. این رابطه باید رابطه عمومی بین مومنین شود، وقتی یک رابطه عمومی شد، خودش اصلاح می‌شود.

قدم بعد مواسات است که این خیلی سخت است. در روایات «مواسات الاخوان» داریم، یعنی بیماری او و بیماری تو یکی باشد. گرفتاری فرزند او و فرزند تو یکی باشد. جمع المال باشید. ایثار هم یعنی خودم گرسنه می‌مانم که او سیر بماند، خودم رنج می‌برم که او هدایت شود، من نمی‌خواهم که او بخوابد، این کاری که مادر نسبت به فرزند می‌کند، ایثار است. به فرموده قرآن «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ» (حشر/۹) کار اهل بیت است، و البته امام ما هستند، گرسنه می‌ماند که مسکین و یتیم و اسیر، سیر بخوابند، نان جو سیر نمی‌خورد که مبادا در یمامه یک نفر سر گرسنه بر زمین بگذارد، این می‌شود رابطه امام؛ و همین رابطه باید تبدیل به یک رابطه عمومی بین مومنین شود. اینها پشتوانه‌های اتفاق هستند. این محبت عمومی بهترین پشتوانه روابط مالی جامعه است، جبر نمی‌خواهد و برعکس، آدم فداکارانه کار می‌کند.

تقویت این ریشه ها آداب را هم به ما یاد می دهند که چه کار کنیم؛ البته این ریشه ها خودش کار می کند؛ منتها باید همراه با آداب باشد. مثلاً آدم خدا را دوست دارد و می خواهد عبادت کند این احسن نیت است، ولی کافی نیست، زیرا عبادتی که بر اساس احسن نیت است باید بر اساس آداب باشد، نماز را باید این طور خواند و از ما قبول نمی کنند که من یک رکوع اضافه کنم و نماز صبح را سه رکعت بخوانم، نماز صبح را باید دو رکعت خواند، نماز دو تا سجده و یک رکوع دارد، نمی شود بگویی من حالم خوب است چهار سجده به جا می آورم. تسبیحات حضرت زهرا ۳۴ تکبیر ۳۳ الحمدلله و ۳۳ سبحان الله است، حال اگر من حالم خوش است و هزار تکبیر بگویم، این تسبیح حضرت زهرا نمی شود و آن فضیلت را هم ندارد.

بنابراین غیر از اینکه اصلاح یتّ باید شود، معارف و قلب ما هم باید اصلاح شود. اگر در جامعه مومنین این اصلاحات اتفاق افتاد، المتحابون فی الله می شوند؛ یعنی کسانی که می دانند مالک هیچ چیز نیستند، امانتدار هستند و می دانند که در قیامت به این امکانات نیاز داریم. دنیا مزرعه است، باید برای قیامت بکاریم، می دانند این امکانات

را باید خرج قیامت کنیم و اگر خرج خدا و قیامت نکردیم از دست می‌رود؛ اما اگر به خدا برگردانیم، باقی می‌ماند. اینها معارف ما است. آداب و معارف و حب و بغض و تحولات روحی و قلبی انسان و بلوغ محبت پشتمانه انفاق است.

مراتب و آداب انفاق

یک سلسله آدابی است که به ما یاد می‌دهند، و در قرآن و روایات خیلی زیاد است. گاهی در موقع انفاق، حد دید ما این است که فقط شکم‌های گرسنه و پاهای برهنه را می‌بینیم، اما نمی‌توانیم آن روحهای محتاج و نیازمند را ببینیم. این جا همه انفاق ما خلاصه می‌شود در این که یک پولی در بیاوریم و کفشی به پای او و لباسی به تن او کنیم، یا یک لقمه سر سفره او بگذاریم، اینها خیلی خوب است؛ اما آدمی که کفش و لباسش نو شد و شکمش سیر شد، آیا به مقصد رسیده است و چیز دیگری نمی‌خواهد؟ غرب ما را این طور تربیت کرده که به فکر شکم و دامن و لباس و... باشیم. آیا این انسان به مقصد رسید و خطر دیگری او را تهدید نمی‌کند؟

بنابراین یک انفاقهای خیلی بزرگتری هم هست و دامنه آن انفاقهایی که ما می‌خواهیم کنیم خیلی گسترش پیدا می‌کند، روحش

هم خوراک می‌خواهد، فکرش هم خوراک می‌خواهد، حالا کفش پایش کردی؛ روح این آدم درمانده را چه می‌کنی؛ چطور این آدم‌هایی که شکم‌هایشان سیر شد به مقصد رسیدند؟ این کار را کمونیست‌ها هم می‌کردند. آنها در انفاق و جنگ و دعوایشان برای این بود که شکم‌ها را سیر کنند.

مومن بیش از آنکه این ظواهر را ببیند، این جهاز هاضمه را ببیند - اگرچه که اینها هم باید دیده بشود - اما آن نیازهای بزرگتر و رفیع‌تر انسان را هم می‌بیند که برای آنها هم یک انفاق‌هایی باید کند. در روایات فرمودند «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ قَالَ مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَنْبِئُونَ وَ مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ مِنَ الْقُرْآنِ يَتْلُونَ»^۱ یکی از انفاق‌ها این است که معارفی که می‌داند و با رنج به دست آورده را به راحتی در اختیار دیگران می‌گذارد، اگرچه زحمت و ریاضیت کشیده و لطایفی را فهمیده، اما بدون طمع و از سر محبت این را در اختیار دیگران می‌گذارد که دیگران هم برسند. در مورد همین لقمه‌ای که می‌دهیم هم گاهی برای آن است که شکم را سیر کند، آدابش هم رعایت می‌کند؛ اما گاهی لقمه می‌دهید

که در همین لقمه دلی را به خدا نزدیک کنید، این دو تا اتفاق است، آدم یک موقعی با یک نگاه یا یک گوش کردن می‌تواند یک دلی را زیر و رو کند، می‌تواند با یک لقمه به رفیقش دادن یک تحولی در دل ایجاد کند. با همین اتفاق دل‌هایی را به خدا گره بزند، البته شکل آن فرق می‌کند.

در آثار ما هست که مومن فقط به فکر این نیست که این شکم را سیر کند، بلکه در همین لقمه که به دست این آدم می‌دهد می‌خواهد با یک لقمه دادن یا یک بار برداشتن، بیش از آنکه جهاز هاضمه او را تأمین کند روحش را سرشار کند و این کار را می‌کند. خدا رحمت کند یک عزیزی می‌گفت: تربیت که حرفی نیست، اگر می‌خواهی تربیت کنی باید بار طرف را برداری و مشکل او را حل کنی، باید زیر بار مشکل بروی؛ انبیاء هم این طور بودند.

گاهی آدم در اتفاقی که می‌کند به صورتی است که یک روحی به خدا گره می‌زند. این خیلی فرق می‌کند با آن کسی که فقط این شکم گرسنه را می‌بیند، هر دو اتفاق می‌کنند، اما آثارش متفاوت است؛ هر دو لقمه می‌گیرند، ولی یک شکمی را سیر می‌کند و یکی دلی را به خدا

متوجه می‌کند. بنابراین در انفاق اولاً باید وسعت نیازمندیهای اجتماعی را دید و در تباذل و داد و ستد و دهش‌هایی که داریم؛ باید حواسمان باشد که فقط به فکر این ظواهر نباشیم، یک انفاقها و نیازهای بزرگتری است که سعی کنیم آنها را هم تأمین کنیم.

ثانیاً همین انفاقهای ظاهری هم در مدار اهداف بزرگتری قرار بگیرد، می‌شود همین انفاق مالی را در طریق تربیت نفوس قرار داد. با زیر بار گرفتن و کار را زیبا انجام دادن، نفوس را به خدا متوجه کرد. وقتی شما کار را زیبا انجام می‌دهید، دلها تکان می‌خورد و به خدا نزدیک می‌شود. در روایات فرمودند که اگر امکانات نداری با لبخندت از مومن پذیرایی کن تا این دل را به خدا گره بزنی. قرآن می‌فرماید «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْإِذْيِ» (بقره/ ۲۶۳-۲۶۴)؛ یعنی زبان خوش و عذرخواهی و مغفرت داشته باشید. این مغفرت را هم بعضی‌ها این طور معنی کرده‌اند که آدمی که محتاج می‌شود طلبکار هم می‌شود، یعنی هم محتاج است و هم طلبکار است. اگر انسان اهل اخلاق باشد و تربیت اسلامی شده باشد، حتی اگر دستش

باز نیست یا مصلحت نیست، با قول معروف و زبان خوش و اخلاق مردم را مهمان کند. اگر پول و مال نداریم، اخلاق که داریم.

در روایات فرمودند که با اخلاق کریمه برخورد کنید. گاهی وقتی نمی‌توانی مشکلش را حل کنی، هر چقدر هم با اخلاق خوب با او برخورد می‌کنی او تندخویی می‌کند، شما با مغفرت برخورد کنید و ببخشید و نگویند: هم فقیر است و هم طلبکار است؛ زیرا چون فقیر است طلبکار است. کسی آمده بود از مرحوم آیت الله العظمی سید محمود شاهرودی، سهم سادات می‌خواست و فقر و سیادتش را هم احرارز نکرده بود؛ جسارتی به ایشان کرد و زیر گوش ایشان زد. مرحوم شاهرودی گفت: به او بدهید برود، برای من احرارز شد؛ اگر فقیر نبود این کار را نمی‌کرد.

بنابراین علاوه بر آن ریشه‌ها این آداب است. آدابش این است که انسان طوری انفاق کند که دلها به طرف خدا بیایند و طوری دستگیری کند که آدمها ساخته شوند. در قرآن می‌فرماید «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» (مومنون/۹۶) اگر کسی به تو بدی و تندی کرد و حق تو را ضایع کرد، وقتی می‌خواهی بدی را رفع کنی به بهترین وجه دفع کن؛

به بهترین وجه دفع کردن، یعنی عفو کردن. اول کظم غیظ کن و بعد عفو کن و بعد از آن هم احسان کن. اگر خشم را فرو خوردي و بخشیدی و او را مجازات نکردی و احسان کردی دشمنی تبدیل به دوستی می‌شود، زیرا آدمی که اذیت می‌کند یک گرفتاری دارد که باید آن گرفتاری روحی برطرف شود.

اگر می‌خواهی خطر خانواده یا فرزند یا دوست یا همکار و رفیق را دفاع کنی به بهترین وجه دفع کن و ریشه‌ها را اصلاح کن. آدمی که غیبت می‌کند یک بیماری دارد، به جای اینکه تو هم بروی از او غیبت کنی یا عصبانی شوی، کظم غیظ و عفو و احسان کن که این دشمن تبدیل به دوست شود.

شخصی از شام آمده بود؛ شروع کرد به امام مجتبی علیه السلام بد و بیراه گفتن؛ حضرت در شهر مدینه مقتدر بود، گفتند: آقا ساکتش کنیم؟ حضرت فرمود: بگذارید حرفش را بزند، بعد از او پرسیدند: آیا گرسنه هستی؛ آیا خانه داری؟ طوری شد که موقع رفتن آن شخص به حضرت گفت: موقع آمدن دشمن‌ترین شخص، شما بودید اما حالا که می‌روم دوست‌ترین آدم شما هستید. دشمن دوست صمیمی می‌شود.

«وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (فصلت/۳۵) آنهایی که از توحید بهره بردند و با خدا گره خوردند و اهل صبر در راه خدا هستند، به این توفیقات موفق می‌شوند؛ یعنی هم خطر را دفع می‌کند و هم دلی را به خدا دعوت می‌کند، این مهم است. گرسنگی یک آدم گرسنه را باید وسیله دعوت به خدا قرار داد؛ ما خیال می‌کنیم یعنی اینکه یک سفره انداخته و بر فرض یک ساعت هم برایشان سخنرانی بگذاریم. همین افطار باید طوری باشد که دعوت به خدا شود. یک جاهایی باید کرامت خرج کنیم و پول خرج کردن به درد نمی‌خورد. «كَأَلَّا بَلَّ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» (فجر/۱۷) یتیم عزت می‌خواهد، سایه پدرش رفته پس باید سایه پدرش را پر بکنید، این همان آداب است؛ یعنی یک جایی ادبش این است که کرامت خرج کنی یک جای دیگر قول معروف یا اخلاق خرج کنی، در جایی هم مغفرت خرج کنی و بدیهایش را ببخشی. بچه یتیم یک جایی تندخوبی می‌کند، قول معروف و مغفرت، بهتر از «صَدَقَةٌ يَتَّبِعُهَا أَذَى» (بقره/۲۶۳) است، نه اینکه امکانات می‌دهی اما بعد هم اذیت می‌کنی، یا طوری راه

می‌روی که تحقیقش کرده و یادآوری می‌کنی.

در روایت است که امام سجاد علیه السلام صبح روز جمعه بعد از نماز از مسجد بیرون آمدند و به خادم خود فرمودند: این فقرایی که می‌آیند ردشان نکنید؛ گفتند: آقا خیلی‌ها مستحق نیستند، حضرت فرمود: می‌خواهید مثل یعقوب گرفتار و مبتلا شوم؟ بعد فرمودند که حضرت یعقوب سفره دار بود، مردم می‌آمدند و می‌خوردند و می‌رفتند. روزی یک فقیر روزه‌دار مومن دیر وقت آمد و سفره جمع شده بود، اهل منزل متوجه شدند و بی‌اعتنایی کردند، جناب جبرائیل از جانب خدا نازل شد و فرمود: یعقوب تو می‌دانی من به اولیاء خودم سخت می‌گیرم. این بنده فقیر دیشب به من گلایه کرده و گفته من آبرومند هستم و به در خانه هر کسی نمی‌روم و من سفره‌ام را هر جا پهن نمی‌کنم، من روزه‌دار به خانه پیغمبر تو رفتم؛ اما من را رد کردند. این فقیر بدون سحری فردا را روزه گرفت. خدا فرمود: یعقوب، منتظر باش. خودش را کنار کشید، حسد بین برادران افتاد و شد آنچه که شد؛ چهل سال حضرت یعقوب باید صبر می‌کرد. این برای ما عبرت است.

امام سجاد علیه السلام به خادم خود فرمود: می‌خواهی من مبتلا

شوم! ده آدمی که مستحق نما هستند را با احترام دستشان را بیوس و به آنها بده که آن یکی که مستحق حقیقی است آبرویش حفظ شود، مگر با خدا معامله نمی کنید؟! مستحق نیست نباشد، خدا که می فهمد. آن یک نفر که مستحق است را چه کار می کنی؟ این آداب انفاق است.

شرح صدر در انفاق در راه خدای متعال

یک چیزی می خواهد بدهد این قدر تفحس می کند، خب اگر مومن بود چه کار می کنی؟ این قدر جیک و پوکش را در می آوری که یک قران به او بدهی. یک جهیزیه می دهی چرا این قدر زیر و رو می کنی؛ مگر با خدا معامله نمی کنی؟ چرا یک کاری می کنی که همه می فهمند. چرا یک کاری می کنی که کرامت این مومن حفظ نمی شود. آیا ما برای فرزند خودمان این طوری کار می کنیم در حالی که شاید خیلی مستحق نباشد؛ مثلاً دفتر می خواهد بهترینش را می خریم و اصلاً نمی پرسیم که آیا این به درد محصل کلاس اول می خورد یا نه؛ چطور به دیگران که می رسد آنها مومن نیستند؟! صدقه باید اینطوری باشد که کرامت و شرافت حفظ شود ولو مستحق نباشند، اما شاید یک مستحق واقعی بین آنها باشد؛ او را چه می کنی؟!

استاد عزیزی داشتیم که ایشان مطلقاً برای خدا کار می‌کرد و حضرت هم به او فرموده بودند اگر پول بگیری ما از مزدت کم می‌گذاریم. با آن وضع طلبگی که نان خوردن هم نداشت می‌فرمود: من هر هفته از قم برای مجلسی به حرم حضرت عبدالعظیم می‌رفتم و بر می‌گشتم. یکبار حدود ۴۰ سال قبل، وقتی رسیدم می‌دان شوش دیدم هیچ پولی در جیبم ندارم. یک آدم ظاهر الصلاحی که وضع مالی خوب و ماشین متعینی داشت را آرام صدا کردم و گفتم من آمدم که به حرم بروم؛ تا این را به این آدم گفتم، استخوانهایم درد گرفت. او هم ۵ قران به من داد و گفت: اینجا یک اتوبوس سوار می‌شوی و با خط واحد می‌روی آنجا! طیب الله انفاسکم، اگر کمی بعد ده می‌لیون ضرر کند آیا حق او هست یا نیست؟ حتماً هست؛ یک مومن آبرومندی استخوانهایش درد بگیرد، بیاید در خانه و تو این طور خجالتش بدهی، مگر این پول را از عالم ذر با خودت آوردی؟ خدا به تو داده تو هم به این بنده خدا بده.

اگر یک موقع در شهری بر اثر محاسبه غلط در اضطرار قرار گرفتیم و امکانات ما تمام شد، آیا دوست داریم که جیک و پوک ما را

در بیاورند که یک ریال به ما بدهند؟ خوب چرا به دیگران که می‌رسد این طور رفتار نمی‌کنیم؟!

در روایات می‌فرمایند «الْإِنصَافُ مِنْ نَفْسِكَ»^۱ یعنی هر چه برای خودت نمی‌پسندی برای دیگران هم نپسند. فرمایش امام سجاد علیه السلام است که فرمود: می‌خواهید مثل حضرت یعقوب مبتلا شویم، مبادا بین همه اینها مستحق آبرومندی باشد که آبرویش را گرو گذاشته؛ نباید آبرویش را ریخت یا او را ایذا کرد.

در جامعه مومنین رابطه دو طرفه درست می‌شود، مومنین کم کم المتحابون فی الله و بعد جمع المال می‌شوند. در این صورت است که یک صندوق دارند و هر چه درآمد دارند در آن می‌اندازند و همه از آن صندوق بر می‌دارند، و اصلاً جیبهایشان یک جیب می‌شود.

شخصی محضر امام صادق علیه السلام آمد و گفت: این تعداد یاور آماده و حاضر در خدمت شما هستیم، حضرت فرمود: در محبت ما دست در جیب هم می‌کنید؟! گفت: نه هنوز این طور نشدیم، مال ما برای خودمان است. حضرت فرمود: پس جانتان هم برای خودتان

است؛ چون در جانتان بخیل تر هستید. کسی که مالش از آن خودش است و برای امامش نیست، جانش هم برای خودش است. جامعه موحدین بیشترین تلاش را کرده و کمترین برداشت را می‌کند.

بخشش نیز درجات دارد و قرآن حد آن را بیان می‌فرماید «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (اسراء/۲۹) نه دست بسته باش و نه هر چه داری بده که در مشکل بیفتی بعد ملامت بشوی. یک عزیزی آیه را اینطور معنا می‌کرد که ظرف آدم متفاوت است، یک کسی یک تومن بدهد ملوم و محسور می‌شود.

این پولی که در راه خدا بدهی و بعد تا آخر عمرت بخواهی خودت را ملامت کنی که چرا دادم، اشتباه شد و شاید به جا نبود، را نده. ما همه در ماه یک درآمدی داریم که تا آخر ماه هم خرج می‌کنیم و معمولاً هم حساب نمی‌کنیم که چطوری خرج کردیم و هیچ وقت هم خودمان را ملامت نمی‌کنیم چون خرج نیازهایمان کردیم و خودمان را هم ملامت نمی‌کنیم؛ اما خدا نکند یک پنجاه هزار تومنی بخواهیم صدقه بدهیم، یا مثلاً می‌خواستیم ده هزار تومن در ضریح امام رضا

علیه السلام بیاندازیم اما حواسمان نبوده پنجاه هزار تومنی انداختیم، تا شش ماه هر وقت یادمان می‌آید خودمان را ملامت می‌کنیم. چنین آدمی نباید بدهد چون ظرفش همین است و به چنین آدمی باید گفت: تو بیشتر از ده هزار تومان در ضریح نیانداز. وقتی برای خودت خرج می‌کنی با سخاوت هستی اما وقتی در راه خدا خرج می‌کنی بعد خودت را ملامت می‌کنی، این به چه درد می‌خورد؟!

مثلاً آدم از قبل کلی محاسبه کند که افطاری چهار نفر بدهم یا شش نفر بدهم و آنکه مستحق‌تر است را دعوت کنم. خدای متعال سفره انداخته و کافر و مومن از آن می‌خورند، در حالی که ما این سخت‌گیری‌ها را می‌کنیم و در آخر هم آدم خود را ملامت می‌کند که می‌شد ساده‌تر از این هم برگزار کرد، چه ضرورتی دارد؟!

ضابطه اش این است که «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (اسراء/ ۲۹) آدم باید در داد و ستد خود مراقب باشد و طوری انفاق کند که ملوم محسور نشود، اگر دیدی خودت را ملامت می‌کنی، دست نگه دار. از آن طرف هم یک نفر همه مالش را هم در راه خدا بدهد اصلاً خیالش نیست و خودش

را ملامت نمی‌کند. این انسان شرح صدر دارد، البته بحث اولویت‌ها سر جای خودش است. اولویت در بخشش، ارحام و اهل خانه خود آدم هستند، ولی مومنین همه را به اصطلاح عائله خودشان می‌بینند. هر مومنی وقتی می‌خواهد دعا کند برای همه دعا می‌کند. هر مومنی وقتی می‌خواهد آرزوی خیر کند برای همه آرزوی خیر می‌کند، باید همه جامعه مومنین عائله همدیگر باشند.

از این آداب برای انفاق فراوان است، قرآن می‌فرماید «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران / ۹۲) اگر می‌خواهید به برّ و نیکی برسید و دستتان به خدا برسد باید آن چیزهایی که دوست دارید را در راه خدا بدهید. من نمی‌گویم دیوار محبت درست نکنید، ولی یک بار در دیوار محبت آدم ببیند کت و شلوار نو گذاشتند، این خیلی بد است که کفشها و لباسهایی که دیگر نمی‌پوشیم آنجا قرار دهیم. نفت ریخته را نذر امامزاده کردن چه خاصیتی دارد. بهترین‌ها را انفاق کنید، نه آنچه که خودتان به سختی می‌گیرید. اینها بعضی از آداب است، مثلاً جایی که باید کرامت خرج شود، کرامت خرج شود، یعنی باید نظام انفاق و نظام تبادل مومنین نظام تکریم و عزّت باشد

و محبت و ایثار باشد، یعنی خودش به رنج بیفتد که دیگران راحت باشند، حداقلش مواسات و یا «فی اموالهم حق معلوم» باشد. وقتی حق مردم را به آنها می‌دهد، احساس نکند که از مال خودش می‌دهد، مال خودش نیست.

مرتبه عالی اتفاق این است که «وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيْمًا وَ اَسِيْرًا * اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوْرًا» (انسان ۸-۹)، همه مومنین دائماً از دست خدا می‌گیرند و به دست خدا بر می‌گردانند و در این داد و ستد با خدا ممکن است من به یک دستی بدهم و از یک دستی بگیرم، چه فرقی می‌کند، این است که مسئله را حل می‌کند.

تبادل کریمانه و از روی محبت در روابط مالی مومنین

کدام بچه‌ای احساس حقارت می‌کند که خدایا چرا من را این طور اداره کردی که من حقیر شوم و دو سال شیر مادرم را بخورم و بعد هم که به من دندان دادی تا ۱۸ سالگی پدرم جور من را بکشد؟! چون رابطه بر اساس محبت است، منت نمی‌گذارند و بهترین رابطه است. روابط مومنین هم بر اساس المتحابون فی الله است و تبادل دائمی دارند و همه در راه داد و ستد با خدا هستند. مگر کسی احساس حقارت

می‌کند که نزد یک استادی درس یاد می‌گیرد؟ معمولاً بذل علم کریمانه است و آدم تا آخر افتخار می‌کند که پیش آن آقا درس خوانده و احساس حقارت هم نمی‌کند.

رابطه مالی هم باید این طوری باشد که ما از یک دست بگیریم و از یک دست بدهیم، در این داد و ستد ممکن است یک موقعی من از رفیقم بگیرم و ممکن است یک موقع رفیقم از من بگیرد، چه فرقی می‌کند، هم آن کسی که مال را در راه خدا خرج می‌کند و هم آن کسی که مال را می‌گیرد، هر دو صواب می‌برند. کسی که افطاری می‌دهد و آن که افطاری می‌خورد، هر دو صواب می‌برند. در روایات فرمودند که وقتی سر سفره مومن دعوت کردند، برو صواب دارد، شما هم دعوت کن صواب دارد، این دو طرفه است. آیا آن کسی که دعوتش کردند وقتی سر سفره می‌نشیند بی احترامی به او می‌شود؟ خیر؛ یکی سفره می‌اندازد و دعوت می‌کند و یکی هم اجابت می‌کند؛ اجابت و سفره انداختن هر دو صواب دارد.

رابطه که این طوری باشد، هر دو طرفش عبادت است. در این تبادُل گاهی من فرش زیر پایم را ندارم، رفیقم می‌دهد، و گاهی هم

من سفره او را پر می‌کنم. قرآن می‌فرماید «وَ إِذَا حُيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» (نساء/۸۶) وقتی برای شما هدیه آوردند و امکاناتی در اختیارتان گذاشتند، شما هم سعی کنید تلافی کنید و یا لا اقل دعا کنید. وقتی یک نفر مال در اختیار من قرار می‌دهد، من این از دستم می‌آید که او را دعا کنم. این تبادُل طرفینی دائمی است. من سحرِ خودم را خرج او می‌کنم و او هم در روز کار کرده و آخر شب می‌آید لقمه سفره من را تأمین کند.

رابطه مومنین این طوری است، نه آن کسی که می‌دهد احساس برتری و شرافت می‌کند و نه آن کسی که می‌گیرد احساس حقارت می‌کند، مثل فرزندی که دست در جیب پدرش می‌کند و احساس حقارت هم نمی‌کند و پدری که فرزند را اداره می‌کند و احساس طلبکاری و منت هم ندارد. خدای متعال حدی از روابط بین مومنین را قرار داده که از اختیارات ما خارج است، مثل مادر و فرزند؛ بقیه روابط را خود مومنین باید ایجاد کنند.

حجاب شیطانی جامعه مومنین

این جامعه مومنین یک حجاب دارد و حجابش جامعه شیطانی است و این حجاب باید برداشته شود. در جامعه مومنین روابط این

طوری نیست، چون حجاب سقیفه است. بنا بود این طوری شود، اما «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (رعد/ ۲۵) همه آن روابطی که خدا برقرار کرده و همه آن رشته ها را قطع می کنند، چون می خواهند یک چیز دیگر جای آن بگذارند، می شود همین که می بینید، به کشورهای آفریقایی اتفاق می کنند بعد می بینید مواد فاسد شده را آنجا فرستادند؛ بقیه را بشمارید. به زور اموال مردم را از جیبشان در می آورند و بعد اتفاق می کنند، مثل آن که در زمان امام صادق علیه السلام می رفت دزدی می کرد، و می گفت: ده به یک است. دو تا دزدی کردم و دو تا اتفاق؛ دو تا گناه کردم اما بیست تا صواب بردم. حضرت فرمودند: یک آیه قرآن را خواندید و یکی را نخواندید قرآن می فرماید «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يَجْزِي إِلَّا مِثْلَهَا» (انعام/ ۱۶۰)؛ اما آن طرف را نخواندید که فرمود «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده/ ۲۷). دستشان در جیب مستضعفان جهان است و بعد اتفاق می کنند، زلزله مصنوعی ایجاد می کند و مردم می میرند و بعد هواپیماهای هلال احمر می فرستد.

اتفاق در این دنیای شیطنت آمیز امروز اینطوری است. اصلاً یک

رگ راست در دستگاه شیطان نیست، اگر کسی خیال کند در دستگاه شیطان یک رگ راست است و ذره‌ای به او اعتماد کند به همان مقدار از خدا دور شده‌است، چون الله و شیطان دو طرف هستند: ذره‌ای حسن ظن به شیطان سوء ظن به الله می‌آورد، ذره‌ای حسن ظن به دستگاه استکبار سوء ظن به دستگاه خدا می‌آورد؛ یا دستگاه خدا راست است و یا دستگاه شیطان، نمی‌شود هر دو راست باشد.

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود که ما آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین در برابر آل ابوسفیان هستیم؛ ما می‌گوییم: خدا و آنها می‌گویند: شیطان؛ نبی اکرم با ابوسفیان می‌جنگید، حضرت امیر با معاویه می‌جنگد، سید الشهداء با یزید می‌جنگید و فرزندان با سفیانی می‌جنگد، دعوای تاریخی است و اینها همان جبهه آل ابوسفیان هستند، کسی یک جو خیر در دستگاه کفار بداند، به همان اندازه سوء ظن به الله است و به همان اندازه ایمانش به خدا ضعیف می‌شود. طاغوت کسی است که در عالم اقامه طغیان می‌کند. مستکبرین جهان اقامه بی‌خدایی می‌کنند و همه چیز را به هم ریخته‌اند، نه انفاقها نه ارتباطها و نه هیچ چیز سر جای خودش نیست.

حجاب سقیفه و حجاب ظلمت تمدن جدید، حجاب این مدرنیته و این تمدن جدید، حجاب جامعه دینی است. نمی‌شود با ولایت امیرالمومنین زندگی کنیم اما این حجاب را برنداریم، باید این حجاب از عالم برداشته شود و برداشته هم می‌شود. اینهایی که خودشان را مدعی صلح کلی و اسلام رحمانی می‌دانند، شوخی می‌فرمایند. اینها با هم جمع نمی‌شود و تا این حجاب نرود آن حقیقت واقع شدنی نیست. اینها یک جهنمی درست کرده‌اند و این جهنم را به رخ ما می‌کشند. یک مشت آدم بی سواد و غریزه، دهنشان را از غرب و توسعه غربی و تکنولوژی غربی و رفاه غربی پر می‌کنند و خالی می‌کنند. حکایت همان است که دید یک نفر آب از جوی می‌خورد به او گفت: عقلت کم می‌شود، گفت: عقل چیست؟! گفت: بخور.

ولایت نبی اکرم، رزق خیر رب برای مومنین

ریشه اینکه این روابط برقرار نمی‌شود آن دستگاه شیطانی است که در جهان حاکم است و حجاب تحقق روابط مومنین در جامعه ایمانی است. ان شاء الله در مسیر آن امر در حال حرکت هستیم که ان شاء الله برویم به سمتی که این حجاب از روابط جامعه مومنین برداشته شود. قرآن می‌فرماید «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا

مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى» (طه/۱۳۱) خدای متعال یک رزق خیری برای ما قرار داده است، اما شرطش همین است که چشمان را نسبت به این مظاهر دنیایی اهل کفر ببندیم. یک موقع آدم نگاهش می افتد اما چشمش را بر می دارد، اما یک موقع امتداد نگاه دارد که این امتداد نگاه دل را می برد، گاهی آدم فقط چشم ظاهرش نگاه می کند، اما یک موقع چشم سر و چشم دل هر دو امتداد نگاه دارد.

این آیه قرآن می فرماید: نگاه خودت را امتداد نده و امتداد نگاه نداشته باش، و منظور هر دو چشم است، چون یک موقع آدم چشم ظاهرش می بیند، اما چشم دلش یک طرف دیگر است و دل سیر است، یک موقع چشم سر می بیند و چشم دل هم می رود و امتداد هم پیدا می کند، به دست این و آن نگاه می کند. قرآن می فرماید دنیا برای آنها در این عالم امتحان شکوفه کرده است، و این فتنه آنهاست، اما نگاهتان را ندوزید، یک رزقی برای شما در نظر گرفتیم و رزق پرورگار تو بهتر است.

رب نبی اکرم در امتداد پرورش او برای مومنین یک رزقی در نظر گرفته است که آن رزق محیط ولایت حضرت است که باطن عالم

است. تا چشم ما دنبال این تمدن است به آن نظام اسلامی و به آن تمدن اسلامی نمی‌رسیم؛ محال است. اگر چشم سر انسان و چشم دل انسان دنبال این شکوفه‌های دنیایی که برای دیگران ثبت شده رفت، از آن باغستانی که خدا برای مومنین در نظر گرفته و از آن نظام حقیقت محروم می‌شوند، آن یک رزق خیری است، ولی شرط رسیدن به آن رزق خیر این است که از این فتنه عبور کنید و بتوانید چشمتان را ببندید، اگر بستیم آن رزق خیر پروردگار در انتظار انسان است.

گفتار ۹

همز و نفع و نفت،

سه طرح دنیای

سرمایه‌داری برای

مقابله با جامعه

محبین



متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۳۱ خرداد ۹۵ است که به ماه مبارک رمضان در شاهرود برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می‌دارند، بالاترین همز و لمز، عیب جویی نسبت به دین الهی است. حضرت نبی اکرم نسخه شفا بخش قرآن را با اهل بیت آورد که با شفاعت و فداکاری بار بشر را ببندند و جامعه‌ای که بر محور محبت است یعنی جامعه محبین شکل بگیرد، اما ابلیس و شیاطین انسی و جنی با همزات خود بدبینی ایجاد کردند، با نفخاتشان بدلسازی کردند و با نفثاتشان نسخه شفا بخش پیچیدند که دستگاه حق را کنار و در مقابل آن دستگاه خلافت شیطان را به راه اندازند.



ارتباط بین مومنین از بستر ارتباط با امام

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب و الصلوة و السلام علی سیدنا و مولانا ابی القاسم محمد و علی اهل بیته الطیبین و اللعنة علی اعدائهم اجمعین. «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (رعد/۲۵)

کسانی هستند که عهد خدا را نقض می کنند، و قراری را که با خدا بسته بودند زیر پا می گذارند و رشته ای که خدا دستور داده به آن متصل باشند را قطع می کنند. این آیه به قطع رحم تفسیر شده، ولی اصل آن در روایات به قطع ارتباط با آن رشته حقیقی اتصال با خدا که امام علیه السلام است، تفسیر شده است. اینها رشته ارتباط جامع با امام و اولیاء و نبی اکرم و اهل بیت را قطع می کنند؛ در حالی که بنا است نماز و روزه و زکات و حج و خورد و خوراک و روابط اجتماعی و همه زندگی ما ارتباط با امام باشد. ما وقتی از طریق این شبکه ها با هم ارتباط برقرار می کنیم، اول به آن مرکز متصل شده و بعد از طریق آن با هم ارتباط می گیریم. ارتباط های ما با هم نیز می تواند از بستر ارتباط با امام بگذرد؛ یعنی

خوردن و پوشیدن و دوستی و دشمنی و ازدواج کردن و همه کارهایی که می‌کنیم از بستر ارتباط با امام و محبت امام بگذرد که در این صورت نورانی می‌شود؛ اما وقتی رشته ارتباط با امام قطع می‌شود، این جامعه را ویران می‌کنند و در تخریب این جامعه هم خیلی تلاش می‌کنند تا کارها بر مدار امام نچرخد و آن وقت یک جامعه دیگری جایگزین آن می‌کنند.

همز و لمز دین؛ بالاترین عیب جویی

در سوره همزه آمده است «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَبَلِّ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لُّمَزَةً * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَى الْأَفْقِدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ» (همزه/ ۱-۹) فرمود یک عده ای «همزه» و «لمزه» هستند که خدای متعال آنها را تهدید می‌کند و می‌فرماید آنها کارشان عیب جویی و بد گوئی و عیب گرفتن است، اما بعداً می‌فهمند پایان کار آنها این است که ستونها بر سر آنها خراب می‌شود و درها بسته می‌شوند و در یک جهنمی محاصره می‌شوند. کسی که خیال می‌کند امکاناتش او را بی‌نیاز می‌کند و در پرتو این امکانات همیشه می‌ماند و این امکانات جای خدا و

رسول خدا و دین خدا را می‌گیرد، شروع به همز و لمز می‌کند؛ اما این طوری نیست بلکه او را می‌گیرند و با حقارت در «حطمه» رها در حالی که در بهشت وقتی می‌خواهند بهشتی‌ها را وارد کنند، «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ» (حجر/ ۴۶) است؛ یعنی ملائکه می‌آیند و با احترام و تشریفات و ادب اینها را به بهشت دعوت می‌کنند؛ اما جهنمی‌ها نه فقط جایگاهشان در جهنم است، بلکه با تحقیر هم در جهنم می‌اندازند.

این حطمه‌ای که خدا برای اهل همز و لمز فراهم کرده آتش برافروخته‌ای است که از درون فواد انسان سر می‌کشد و مابین ستونهای برافراشته‌ای که بر سر آنها خراب شده محدود و محصور می‌شوند. همچنین در روایت دارد که در آخرین مرحله در آن بسته می‌شود و آنهایی که باید بمانند، می‌مانند.

همز و لمز یعنی عیب جویی کردن، چه با زبان و چه با اشاره باشد. اگر کسی پشت سر یک مومنی عیب جویی کند ممکن است مصداق این آیه باشد. خیلی بد است که آدم عادتش عیب جویی باشد، نقص را ببیند و این نقص‌ها را بر ملا و دیگران را تحقیر کند؛ چه یک نقصی طبیعی باشد که از اختیار انسان بیرون است، و چه

نقص‌هایی که در اختیار خود انسان است. انسان یک گناهی کرده و مثلاً دنبال تحصیل علم نرفته‌است. یک عده کارشان عیب جویی و صفتشان همز و لمز است.

در روایت خیلی عجیبی امام صادق علیه السلام چنین معنا فرمودند که: «الَّذِينَ هَمَزُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَلَمْزُوهُمْ وَجَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلَ مُحَمَّدٍ أَحَقَّ بِهِ مِنْهُمْ»^۱ یعنی همزه لمزه آنهایی هستند که نسبت به نبی اکرم و اهل بیت همز و لمز و عیب جویی می‌کنند. دشمنانی که دین خدا و مکتب اهل بیت را تحقیر و همز و لمز می‌کنند. آنهایی که اول همز و لمز می‌کنند و بعد در جایی که امام برای نشستن در آن موضع اولی است، می‌نشینند. با تحقیر و همز و لمز جبهه حق را تضعیف می‌کند و بعد به جای امام تکیه می‌زند. همین کاری که الان مستکبرین جهان در نوع خودشان می‌کنند. آنها دین و انبیاء و همه را تحقیر کردند و خودشان به اسم دانشمند و سیاستمدار و مدیر در جای انبیاء نشسته‌اند. در یک دوره ای اینها دین و دینداری را تحقیر کردند؛ البته تحقیر کلیسای دوره قرون وسطایی هیچ اشکالی

۱- تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ۸۱۹

ندارد، چون آنها نقطه ضعف زیاد داشتند، اما آن را به تحقیر جبهه انبیاء کشیدند و کاری کردند که دینداری نقص به حساب می‌آمد و ننگ بود. در اروپا اگر کسی می‌خواست کلیسا برود، خجالت می‌کشید. نمونه آن در کشور خود ما بود؛ در همین دانشگاه تهران نماز خواندن و روزه گرفتن و حجاب داشتن ننگ بود و مثلاً دعای کمیل را اگر کسی می‌خواند مخفیانه بود؛ زیرا این مدعیان روشنفکری تحقیر و همز و لمز می‌کردند، چون دین را ناشی از جهالت بشر و عقده‌های سیاسی و عقده‌های جنسی می‌دانستند. اسم این را هم جامعه‌شناسی و روان‌شناسی دین می‌گذاشتند و با این حرف‌های پر لعاب دین را تحقیر می‌کردند؛ حتی تعبیر خاورمیانه هم تعبیر استعماری آنهاست و مسلمانهایی که از خاورمیانه و از منطقه مسلمان نشین ما به اروپا و آمریکا می‌رفتند، خجالت می‌کشیدند که بگویند ما مسلمان هستیم. الان خدایی نکرده این فرهنگ بی‌حجابی و رعایت نکردن حدود چه در خانواده یا در بیرون خانواده بر نگردد، که مثلاً اگر بخواهیم دو تا سفره بیاوریم تا زن و مرد جدا باشند، بگوییم: زشت است! این زشتی از کجا آمده است؟ این همان تحقیر کردن ارزشها است؛ یا مثلاً خانم

خانواده اگر نیاید با مهمانهای نامحرم احوال پرسی کند، چرا زشت است؟! این زشتی از کجا آمده است.

در کشور ما حالا شهرسازی که سر جای خودش، اما معماری خانه این بوده که اندرونی و بیرونی داشته و حتی پشت در دو تا کلون با صدای زیر و بیم بوده است. الآن در بعضی شهرها هنوز هم هست، که وقتی در می‌زنند معلوم باشد که پشت در خانم است یا آقا و چه کسی باید پشت در برود تا نامحرم با نامحرم مواجه نشود؛ این قدر مراعات می‌کردند.

در فضای روشنفکری دوران قبل انقلاب و حتی الان هم در دانشگاه خدای نکرده؛ دانشجوی محجبه‌ای به من می‌گفت استاد ما اولین جلسه آمد شعر ایرج را می‌خواند و آنجا چادر را تحقیر کرد. این همز و لمز به دین است که وقتی در ادبیات کفار آمد، کم کم به ما هم سرایت کرد، در همین کشور کمونیست‌ها غوغا می‌کردند که دینداری را تحقیر کنند و الآن هم غرب سرمایه داری همین طور است. مفاهیم دینی و مقدسات دینی را تحقیر کردن، همز و لمز است.

استعاذه به خدای متعال از نفخات و نفثات و همزات شیطانی

اول دین را تحقیر کردند و بعد خودشان آنجایی که مستحق نبودند نشستند. وقتی می‌نشینند همه آن روابط قبلی را قطع می‌کنند و به جای یک جامعه مبتنی بر محبت خدا و ولی خدا و مبتنی بر محبت و همدلی مومنین، یک جامعه با یک روابط دیگری شکل می‌گیرد، که حالا توضیح نمی‌دهم که چیست و چه چیزی جای آن گذاشتند. یک موقعی در دنیا حکومت استبدادی بوده است که یک نفر شاه می‌شد و قانون می‌نوشت، اما الان بدترین نوع جایگزین کردن خدا آن است که نفس خود انسانها را تحریک کردند و نفس خود آدمها را جای امام نشاندند.

بنای پیشرفته‌ترین نوع نظام استکباری که امروزه تحت عنوان دمکراسی از آن یاد می‌شود که همان دمکراسی عنان گیسخته غربی است در سقیفه گذاشته شده است. در سقیفه هم مردم اجماع کردند. امام رضا علیه السلام در حدیثی می‌فرماید که خلافت الله با اجماع مردم درست نمی‌شود بلکه خراب می‌شود. این به معنی تحقیر مردم نیست، بلکه اگر به مردم گفتید که نفس و خود انسان، این فریب دادن مردم و مقدمه ولایت شیطان است. شیطان انسان را از ولایت الله جدا

کرد. ممکن است آدم یک موقع بگوید: من عبد خدا هستم، اما یک موقع می گوید اینجا جای گفتن خدا نیست، چون خودت عقل داری پس تصمیم بگیر. همین که خودت خواستی تصمیم بگیری آن موقع شیطان ولایت پیدا می کند، قرآن می فرماید «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نحل/ ۹۹-۱۰۰) تو بر بندگان من سلطه نمی توانی پیدا کنی، ولی اگر از دایره بندگی من بیرون رفتند آن موقع شیطان مسلط می شود و آن نظام استکبار شیطانی درست می شود. این نظام پیچیده جهانی هم همین است.

تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام تفسیر عجیبی است، یک حدیثی از وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله سلم، در این تفسیر است که حضرت فرمودند: از همزات و نفحات و نفثات به خدا پناه ببرید. در دعاهای هر روز ماه رمضان حدود ۲۰ مورد را نام می برد «وَأَعِذْنِي فِيهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَهَمْزِهِ وَلَمْزِهِ وَنَفْثِهِ وَنَفْخِهِ وَوَسْوَستِهِ وَتَسْلِيطِهِ وَكَيْدِهِ وَمَكْرِهِ وَحَبَائِلِهِ وَخُدَعِهِ وَأَمَانِيَّتِهِ وَغُرُورِهِ وَفِتْنَتِهِ وَشُرَكَاهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَحْزَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَشُرَكَائِهِ وَ

جَمِيعَ مَكَائِدِهِ»^۱ آدم از اینها باید به خدای متعال پناه ببرد.

شیطان با یک دم آنهایی که دنبالش می‌روند را بیمار می‌کند، با یک همز و لمز و نفخ و نفث و دمیدن یک جمعی را زیر و رو می‌کند. این آیه قرآن «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (تکویر/ ۱۸) به وجود مقدس نبی اکرم و امیر المومنین و ائمه علیهم السلام تفسیر شده است. در منزل یکی از مراجع بزرگوار ذیل این آیه یک بیت شعری خطاب به حضرت امیر است که خیلی به دل من نشسته است: تویی صبح ازل به ما تنفس / که تا روشن شود آفاق و انفس.

همانطور که در صبح همه عالم روشن می‌شود، همه ظلمات هم وقتی از بین می‌رود که این صبح یک نفسی بکشد. وقتی حضرت امیر یک نفس بزند، صبح ظهور می‌رسد. در واقع ظهور همین است. روایتی ذیل این آیه «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» (شمس/ ۱) فرمود شمس وجود مقدس امیرالمومنین است. ضحی آن زمانی است که خورشید بالا می‌آید و نورش کاملاً عالم را روشن می‌کند. در قرآن هم وقتی موسی کلیم به فرعون گفت «وَأَنْ يُخَشِّرَ النَّاسَ ضُحَى» (طه/ ۵۹)

قرار ما وقتی باشد که خورشید بالا آمده و مردم حشر پیدا می کنند. حشر یعنی برانگیختگی؛ وقتی ما مردم را دعوت کرده و جمع می کنیم، در واقع یک حشری واقع می شود. خطاب فرعون به حضرت موسی این است که ما یک حشری به پا می کنیم و مردم را از خانه ها بیرون می کشیم و جمع می کنیم؛ تو آن موقع بیا و سحر و معجزات را بیاور، ما هم سحره را می آوریم.

حضرت در آن روایت فرمود «و الشمس» یعنی امیر المومنین و ضحای این شمس یعنی آن موقعی که آفتاب بالا می آید و همه جا روشن می شود، همان دوران ظهور امام زمان است. بعد حضرت گفتند شاهدش این است «وَ أَنَّ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًی» (طه/ ۵۹) یعنی در ضحی خورشید یک حشری اتفاق می افتد کأنه وقتی امام زمان ظهور می کنند، خورشید ولایت بالا می آید و مثل حشری که در قیامت همه زنده می شوند، مردم حشر پیدا می کنند و زنده می شوند.

همان طوری که این طرف با یک تنفس و دمیدن نبی اکرم یک عالمی زنده می شود، آن طرف هم گاهی شیطان می دمد و یک جهنم به پا می کند و یک جامعه ای را منحرف می کند. اگر در دامن حضرت

قرار گرفتید نفس تو شفا بخش می شود؛ یعنی یک نفس می زنی و یک جمعی را به خدا نزدیک می کنی، اگر هم طرف شیطان رفتی، گاهی انسان واسطه نفخات و نفثات شیطان می شود و با یک دم زدن یک جمعی را گمراه می کند، پناه بر خدا!

آن زمانی که من تازه منبر می رفتم، محضر آیت الله العظمی بهجت رسیدیم، ایشان گفتند: مواظب باشید گاهی آدم با یک منبر دو هزار نفر را از این رو به آن رو می کند؛ گفتم: دعا کنید این طوری باشد، فرمودند: نه آن طرفش را می گویم. نفخات و نفثات شیطان یک جامعه ای را ممکن است زیر و رو کند. شیطان خودش بیمار است، اهل همز و لمز است، انبیاء را هم همز و لمز و مسخره و تحقیر می کند، و می خواهد آن بیماری اش را به ما سرایت بدهد، و در ما هم می دمد. حضرت فرمود: از همزات و نفخات و لمزات شیطان به خدا پناه ببرید. گفتند: آقا همزات چیست، فرمود در شما نسبت به ما اهل بیت غضب ایجاد می کند. نسبت به اولیاء خدا غضب ایجاد می کند. در انسان می دمد و آدم دشمن می شود. همزات شیطان همین بدبینی، غضب و نفرتی است که نسبت به اولیاء خدا در انسان ایجاد می کند.

حسن ظن به خدای متعال راه نجات در روز قیامت

انسان اگر به خدا و اولیائش بدبین شد، کارش تمام است، کما اینکه از آن طرف، اگر انسان به خدا و اولیائش حسن ظن داشت کارش تمام است. در روایت فرمودند «أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي»^۱. در کافی هم روایتی است که فرمودند: برای بهشت رفتن به عملتان تکیه نکنید؛ این عمل بهشت نمی‌شود. این دعا در تعقیبات مشترکه نماز است «إِلَهِی هَذِهِ صَلَاتِي صَلَّيْتُهَا لَا لِحَاجَةٍ مِنْكَ إِلَيْهَا وَلَا رَغْبَةٍ مِنْكَ فِيهَا إِلَّا تَعْظِيمًا وَ طَاعَةً وَ إِجَابَةً لَكَ إِلَى مَا أَمَرْتَنِي بِهِ إِلَهِی إِنْ كَانَ فِيهَا خَلَلٌ أَوْ نَقْصٌ مِنْ نِيَّتِهَا أَوْ قِيَامِهَا أَوْ قِرَاءَتِهَا أَوْ رُكُوعِهَا أَوْ سُجُودِهَا فَلَا تُؤَاخِذْنِي وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ بِالْقَبُولِ وَ الْغُفْرَانِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۲

یعنی من این نماز را خواندم نه از سر اینکه تو محتاجی و یا چشم‌ت به نماز من است، می‌دانم که تو مستغنی هستی. تو فرمان دادی و من باید اجابت کنم، و تو را تعظیم کنم و اگر هم نگفته بودی از باب تعظیم باید بخوانم، این نماز کامل نبود و تواضع و خشوع و رکوع و سجودش

۱- مصباح الشریعة، ص: ۱۷۳

۲- المصباح للكفعمي (جنة الأمان الواقعة)، ص: ۲۰

عیب و خلل داشت و بیمار بود؛ اما من را مواخذه نکن، این را اگر در ترازوی عدل بگذاری من مستحق عقوبت می‌شوم، بر من تفضل کن و اول قبول کن و بعد هم جبران کن، چون این نماز، نماز نیست.

بذر وقتی آشکار می‌شود، همه عیب‌هایش رو می‌آید؛ مثل قیامت که «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ» (غافر/۱۶) است. ما اگر در تاریکی باشیم وقتی برق روشن می‌شود، خودمان را جمع و جور می‌کنیم، یا وقتی در خلوت خود آواز می‌خوانیم و می‌بینیم که یک گوشی می‌شنود، خود را جمع و جور می‌کنیم. در قیامت همه پرده‌ها کنار می‌رود و به فرموده قرآن «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر/۱۶)، یعنی همه چیز آشکار می‌شود. آن موقع وقتی این نماز من را تحویلیم بدهند، ببینید چه اتفاقی می‌افتد. ما درخواست می‌کنیم که خدایا تو با فضل خودت قبول و جبران کن.

حضرت فرمود که برای رسیدن به بهشت به عباداتتان تکیه نکنید، بلکه به خدای متعال حسن ظن داشته باشید؛ خدا شما را می‌رساند. شیطان خودش به خدای متعال بدین است و سوء ظن دارد. به خدا گفت: تو من را اغوا کردی، قرار نبود که من شش هزار

سال عبادت کنم و بعد بگویند بر آدم سجده کنم؛ خدایا تو من را فریب دادی؛ پس من هم نمی گذارم بندگان راه خدا را بیابند. بعد می خواهد ما هم به سوء ظن دعوت کند و به این وادی بکشانند. خودش دشمن است و نسبت به اولیاء خدا غضب دارد، می خواهد ما هم غضب داشته باشیم. حضرت فرمود: همزات شیطان این است که شما را با من دشمن می کند. گفتند: مگر می شود کسی دشمن شما بشود، گفت: با دوستان و شیعیان و جبهه من و نسبت به اطرافیان من غضب و سوء ظن ایجاد می کند. این همزات شیطان است که می دمد و یک جمعی را دشمن می کند.

نفخات شیطانی

نفخات شیطان هم حضرت فرمود «مَا يَنْفُخُونَ بِأَن يُوْهِمُوهُ أَنَّ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَاضِلٌ عَلَيْنَا أَوْ عِدْلٌ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ یعنی می دمند و در عالم توهم ایجاد می کنند و برای ما بدل سازی می کنند، این نفخ شیطان است که امیرالمومنین فرمود «الدهر أنزلني ثم أنزلني حتى قيل معاوية و علي»، این همان نفخ شیطان است که می گویند:

همه صحابه عدول هستند؛ حتی منافقینی که قرآن داد می‌زند «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ» (منافقون/ ۱) اینها چه کسانی بودند؟! «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ» (توبه/ ۱۰۱) اینها صحابه بودند؛ آیا همه اینها عدل حضرت امیر می‌شوند؟! شورایی را دومی تشکیل داد و بعد از آن شورا عثمان خلیفه شد، در خطبه شقشقیه حضرت فرمود «فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»^۱ چه شورایی بود، من چه زمان با اولی قابل مقایسه بودم؛ من را با طلحه و زبیر یک جا بنشانند! این همان نفحات شیطان است که برای امام بدل سازی می‌کند و نسبت به امام بدینی ایجاد می‌کند؛ چنانچه این کار را نسبت حضرت امیر کردند. ابن ابی الحدید نقل می‌کند: وجود مقدس امیرالمومنین ارواح العالمین له الفداء، صلوات الله و سلامه علیه، در هفتاد هزار منبر لعن می‌کردند و اگر خطیب جمعه یادش می‌رفت لعن کند، نمازش را اعاده می‌کرد. این همان نفحات و همزات شیطان و دشمنی ایجاد کردن است.

شیطان در کنار امیرالمومنین اینطور دستگاه می‌زند که اگر اهل

بیت هستند، دانشمندان هم هستند، تقسیم کار می‌کنیم. مقابل امیرالمومنین کدام دانشمند و کدام فیلسوف می‌تواند باشد. بدل سازی برای امام، نفخات شیطان است، نفخاتش هم گرفته و مردم را با این بدل سازی دنبال آن بدلها می‌دواند. ما متفکر و عالم و دانشمند داریم اما ذیل امام همه چیز معنا می‌شود، نه عدل امام. حضرت فرمودند: نفخات شیطان این است که توهم ایجاد می‌کند که افرادی از این امت بهتر از ما یا عدل ما است.

نفثات شیطانی

قرآن «وَشَفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ» (یونس/ ۵۷) و کتاب خدا و نسخه شفا بخش جامعه بشری است. بشر اگر زیر چتر قرآن زندگی کند از همه عیبهای ظاهری و باطنی نجات پیدا می‌کند، نسخه‌ای شفا بخش است که خدا برای زندگی و حیات باطنی و ظاهری و فردی و جمعی ما پیچیده است. قرآن عهد خدا با ما است. طیب آن هم امام است. این نسخه در دست امام است و امام باید نسخه را ببیچد، و الا علم پزشکی بدون پزشک به درد نمی‌خورد. علم پزشکی در سینه پزشک است. قرآن می‌فرماید «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (عنکبوت/ ۴۹)، قرآن در سینه اهل بیت علیهم السلام است و

خدای متعال دل اهل بیت را به نور قرآن نورانی کرده است. نفت شیطان این است «فَأَنْ يَرَى أَحَدُكُمْ أَنَّ شَيْئاً بَعْدَ الْقُرْآنِ أَشْفَى لَهُ مِنْ ذِكْرِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمِنْ الصَّلَاةِ عَلَيْنَا» توهّم ایجاد می کند و خیال می کنند که بعد از قرآن چیزی از یاد ما و صلوات بر ما شفاعت تر وجود دارد.

امام و آنچه در دست امام است نسخه شفاعت جهان و بشر است؛ اما شیطان توهّم ایجاد می کند. یک نمونه آن این است که گفتند: ابوحنیفه و دیگران هم هستند و نسخه های شفاعت می پیچند! آیا همه ما توهّم زده نیستیم و نفثات شیطان در ما نیست؟ فیلسوفان و متفکرین و اندیشمندان غرب، نسخه شفاعت برای بشر می نویسند و ما هم نسخه اقتصادمان را از روی آنها برمی داریم، این همان نفثات شیطان است. نفثات شیطان می گوید الگوی اقتصادی ما الگوی نئوکینزی است.

بنابراین سه کار را شیطان می کند و با این سه کار همه بساط را بر می گرداند: همزات و نفحات و نفثات. در همزات عیب جویی می کند و کم کم بدینی و نفرت و غضب نسبت به انبیاء و اولیاء و اهل بیت

ایجاد می‌کند. در نفحات، برای معصوم بدل سازی می‌کند؛ مانند بدل سازی‌هایی که شده و در جامعه جهانی طبقه مرجع در مقابل انبیاء و اولیاء درست شده‌است. نفثات شیطان هم این است که نسخه شفا بخش می‌پیچد و می‌گوید: نسخه شفا بخش که فقط قرآن نیست، نسخه‌های شفا بخش برای اقتصاد و سیاست و... می‌پیچد. یک دستگاهی مقابل دستگاه اهل بیت درست می‌شود، با همز و نفخ و نفث، بعد هم مدعی می‌شود به طوری که این نسخه شفا بخش تبدیل می‌شود به یک تمدن که درگیر با اهل بیت و ادیان است، و با صدای بلند هم می‌گوید. این درگیری آرام آرام به دشمنی می‌رسد. الحمدلله ریشه اینها کنده شد، اینها از دل همین تمدن غرب برآمدند و گفتند انبیاء سر بشر را کلاه گذاشته‌اند و العیاذ بالله انبیاء کارشان تزویر بوده است، کمونیستها با صدای بلند می‌گفتند و نسبت به انبیاء و نسبت به دین نفرت ایجاد می‌کردند، می‌گفتند که دین افیون ملتها است و انبیاء مزور هستند. استغفرالله، این همان همزات شیطان است و از آنجایی شروع شد که از همین حرفها به حضرت امیر زدند و گفتند که ایشان جوان است، سخت گیر است؛ تا کشید به آنجایی که

در نمازشان حضرت را العیاذ بالله لعن کنند.

حضرت آن نسخه شفا بخش را با اهل بیت آورد که با شفاعت و فداکاری بار بشر را ببندند و جامعه ای که بر محور محبت است یعنی جامعه محبین شکل بگیرد، اما ابلیس و شیاطین انسی و جنی با همزات خود بدینی ایجاد کردند، با نفخاتشان بدل سازی کردند و با نفتاتشان نسخه شفا بخش پیچیدند که دستگاه حق را کنار بگذارید و به جای آن طبقه مرجع درست کردند، حالا بر اساس و محور افیون نسخه شفا بخش برای بشر نوشتند که تمدن فیلسوفان و دانشمندان شد؛ البته مقصود فیلسوفان و دانشمندان مادی است و نه فیلسوفان و دانشمندان الهی، فیلسوفان و دانشمندان الهی زیر چتر انبیاء و اولیاء هستند و در ادامه مسیر انبیاء قرار می گیرند.

خیر البریه و شر البریه بر محور امام حق و باطل

دستگاه فیلسوفان و دانشمندان مادی همان دستگاه موازی است که ابلیس درست کرده است و این دو دستگاه هم در عالم دنیا از اول یک آمیختگی با هم داشته اند که در آخرت صفها جدا می شود، نه در بهشت شر است، و نه در جهنم خیر. مردم در قیامت شر البریه و خیر البریه هستند. قرآن می فرماید «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ

الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» (بینه/۶)
یعنی یک دسته کفار اعم از کفار اهل کتاب که خدا به آنها کتاب داد و کفر ورزیدند، یا مشرکینی که اهل کتاب هم نیستند، شر البریه می‌شوند و در امتحان خدا همه بدیهایشان رو می‌شود. آن طرف هم «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (بینه/۷)
آنهایی که در مقابل جبهه کفار تسلیم نشدند و اهل ایمان و عمل صالح بودند، خیر البریه هستند. شر البریه اصحاب جهنم هستند. مزد و اجر خیر البریه هم چیزهایی است که ما نمی‌توانیم توهّم کنیم، «جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (بینه/۸) در همه این روایاتی که ذیل این آیه از فریقین نقل شده و محل خلاف نیست، حضرت به امیرالمومنین فرمود «أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۱.

آنهایی که بر مدار امام جمع شده‌اند خیر البریه می‌شوند و جای آنها جنات عدن است. روایت دارد خدا از مومنین در دنیا چون دار تمحیص است، امتحان می‌کند و به آنها سخت می‌گیرد، به تن انسان

کیسه می کشد که چرک را بگیرد و گاهی سفت هم می کشد، اما آدم یا نباید حمام برود و یا اگر رفت آنجا به آدم کیسه می کشند؛ خدا هم گاهی کیسه های سخت می کشد. در روایت فرمودند که مومنین در دنیا یک مقدار گلایه مند از خدا می شوند چون دار تمحیص است، ولی در آخرت و در بهشت، می بینند که این برنامه خدا برای این بوده که می خواسته صفها را جدا کند و آنها را پاک کند و در دار مطهرین و بهشت برود؛ چون بهشت دار نجاسات نیست، در محیط بهشت تفکیک است، زیرا آنجا مهمانخانه امیرالمومنین است، بنابراین در آنجا صفت و عمل بد راه نمی دهند، باید خالص بشوید تا به بهشت بروید.

در روایت فرمودند که مواظب باشید گناه نکنید، همه گناهان بد است به خصوص آن گناهی که با آن گوشت و پوست بروید، چون اگر گوشت و پوست هم شده باشد، کیسه می کشند و پاک و لاغرتران می کنند و بعد به بهشت وارد می کنند؛ چون بهشت جای آلوده ها نیست. بدترین گناه آن است که گوشت و پوست می رویاند.

این آیه «حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» (اعراف / ۴۰) راجع به کفار است و می فرماید عده ای وارد جهنم نمی شوند، تا شتر از سوراخ

سوزن رد بشود. مفسرین گفته‌اند: یعنی اینها در جهنم نمی‌روند. اما به نظر یک نکته اینجا است که شتر اگر لاغر شود از سوراخ سوزن رد می‌شود؛ یعنی آن قدر تو را آب می‌کنند تا آن چیزهایی که برای شیطان است برود و آنچه می‌ماند خالص باشد. گاهی این کار را با آدم می‌کنند. پس باید مواظب باشید زیرا در بهشت آلوده را راه نمی‌دهند.

آن وقت مومنین می‌بینند اینجا دار تمحیص بوده و این جنگها و این سختی‌ها مثل جنگ احد، برای تمیحص بوده، از خدا راضی می‌شوند؛ و پایان کار این است. این دو صف را خدا جدا می‌کند، شرور یک عده رو می‌شود و تجمع پیدا می‌کند و شر البریه می‌شود؛ و یک عده هم خیراتشان رو می‌شود. اینها بر محور امامشان و آنها هم بر محور ائمه نار هستند. آن موقع نه اینها در بهشت نفوذ دارند و نه بهشتی‌ها با آنها تماسی دارند. قرآن می‌فرماید «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» (حدید/ ۱۳) حجابی بین این دو است و رابطه‌ها قطع می‌شود؛ ولی آن «سور» در دنیا نیست و جهنم و بهشت قاطی است. اینجا است که راه بهشت را رفتن سخت می‌شود. اینکه آیه قرآن می‌فرماید «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» (مریم/ ۷۱)

باید از وسط جهنم به بهشت بروید به خاطر همین اختلاطها است، زیرا اینجا دستگاه شیطان با دستگاه نبی اکرم ربط داشته و با هم برخورد دارند. این دو دستگاه که با هم برخورد دارند، در این دار دنیا تفکیک می‌شوند. سنگ مس و سنگ طلا را در مراحل ذوب کرده و بعد آرام آرام خالص می‌کنند، یعنی در هر مرحله ای ناخالصی‌ها گرفته می‌شود تا طلای ۲۴ عیار حاصل شود. در مراحل آخر خیلی فرآوری خالص کردن کار را سخت می‌کند.

کوره داغ امتحان الهی برای جدایی صف حق و باطل

مومنین هم همین طور هستند، آن قدر خدا می‌برد در کوره و در می‌آورد تا خالص خالص می‌شوند. دار دنیا کوره خالص سازی است، خدا در دنیا دو صف را جدا می‌کند، اگر مومن که خوب و معطر است در یک جایی آلوده به لجن شده بود، باید شسته شود، زیرا نمی‌شود که در وادی ولایت آدم ناپاک وارد شود. در زیارت امام هم باید غسل کنید و بگویید «اللَّهُمَّ طَهِّرْني وَ طَهِّرْ لي قَلْبِي»، نه فقط جسم بلکه قلبم را هم پاک کن، زیرا آلوده را آنجا راه نمی‌دهند. بهشت هم این طور است، زیرا دار امیرالمومنین است، پس باید خیر البریه و بهترین‌ها شوید و همه ناپاکی‌ها جدا شود، تا در بهشت بروید.

داستان این تفکیک در سوره بینه است، «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ * رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً * فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ» (بینه ۱-۳)، اینها دست بر نمی دارند و می خواهند همه مومنین را به طرف خودشان بکشند؛ اما رسول که می آید کار را تمام می کند، رسول با این امکاناتی که خدا به او می دهد می آید و اینها آرام آرام مجبور می شوند جدا شوند، زیرا پیامبر کوره را داغ می کند، کوره داغ امتحان خود پیامبر است؛ یعنی خود پیغمبر بلا را می کشد که کوره داغ شود.

در روایت فرمودند «مَا أَوْذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَ»^۱. عاشورا آن قدر کوره داغی است که هیچ کافری نمی تواند بچسبد و هیچ صف ناپاکی دیگر نمی ماند. حضرت صفین به پا می کند و در صفین آن قدر جنگ را خود حضرت داغ می کند، تا خوارج و دیگران خودشان را کنار می کشند؛ و الا تا دیروز شمر هم می گفت: من طرفدار حضرت امیر هستم، اما وقتی حضرت کوره جنگ را داغ می کند مقابل حضرت می ایستد و صف جدا می شود. در کربلا هم خوارج یک طرف و امام حسین یک طرف است. اینها همین هایی هستند که در صفین به حسب ظاهر در کنار حضرت بودند.

۱- مناقب آل اَبی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص: ۲۴۷

گفتار ۱۰

تفکیک تدریجی
جامعه محبین و
جامعه سرمایه‌داری
بافته‌های سنگین و
ابتلائات دشوار



متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۱ تیر ۹۵ است که به ماه مبارک رمضان در شاهرود برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می‌دارند، در جامعه مومنین که بر محور محبت الهی است، همه روابط و مناسبات بر مدار محبت الهی قرار دارد. امیر همه مومنان در طول تاریخ حضرت امیرالمومنین است. در مقابل جریان محبت الهی جریان دستگاه شیطان و باطل است که حب نفس و ولایت شیطان را در عالم بر پا کرده‌اند. شیطان با همز و لمز و نفخ و نفث خود ابتدا کینه اولیای الهی را در دلها می‌اندازد و بعد برای آنها بدل سازی کرده و نسخه شفاعت غیر از قرآن و اهل بیت را ارائه می‌دهد. همه تلاش شیطان قطع رابطه انسان با امام است زیرا امام، رشته اتصال بندگان با خدای متعال است. این دو جریان حق و باطل در این عالم آمیختگی شدیدی با هم پیدا کردند و خدای متعال با انواع بلاها این دو را از هم تفکیک می‌کند. این جریان تفکیک در تاریخ بوده و تا عصر ظهور ادامه خواهد داشت. محور همه این بلاها هم بالای نبی اکرم و اهل بیت ایشان است.



امیرالمومنین؛ خلیفه خدا و امیرمومنان در همه تاریخ

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا و مولانا ابی القاسم محمد و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة علی اعدائهم اجمعین. مومنین در مقامی باید قرار بگیرند که محبت الهی بر وجود آنها غالب بشود و همه افعال و حرکات و سکانات آنها بر مدار محبت الهی باشد و این همان احسن نیات است. در قدم بعد نسبت به اولیاء معصوم محبت و بعد محبت نسبت به مومنین شکل می گیرد و مومنین المتحابون فی الله می شوند. همه روابطی که در جامعه مومنین است از جمله روابط خانوادگی و رابطه اقشار و گروههای مختلف با همدیگر بر مدار محبت الهی و محبت معصوم است. از جمله اشاره ای کردیم به بعضی از روابط مالی که بین مومنین در جامعه مومنین اتفاق می افتد مثل رابطه بخشش و انفاق و ایثار.

در مقابل دستگاه انبیاء که یک دستگاه پاک و مبتنی بر پرستش خدای متعال و محبت الهی است جامعه ای مبتنی بر استکبار و تفرعن

در مقابل خدای متعال و مبتنی بر حب نفس را شکل می‌دهند که در قدم بعد مبتنی بر حب شیاطین و اولیاء طاغوت می‌شود. تعبیر قرآن این است «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/۱۶۵)؛ یعنی روابط مومنین بر مدار محبت الهی است، اما عده‌ای هستند که برای خدای متعال عدل و شریک قرار می‌دهند و آنها را همانند خدا و اله دوست می‌دارند و می‌پرستند. حضرت فرمود «هم أولیاء فلان و فلان و فلان اتخذوهم أئمة من دون الإمام»^۱ این اسامی معروف است و احتیاج به ذکر نیست، بعد حضرت فرمودند شاهدش هم ذیل آیه است که می‌فرماید «أَذْ تَبَرَّ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ نَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره/۱۶۶) پیروان ائمة نار رهبرانسان را مثل خدا دوست دارند و برایشان فداکاری می‌کنند و در راه آنها کشته می‌شوند، اما این ائمه نار از پیروان خودشان در قیامت تبری می‌جویند.

در روایتی ذیل این آیه می‌فرمایند که در روز قیامت منادی از باطن عرش الهی و از آن مقام رفیع ندا می‌دهد «أَيْنَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»

یعنی خلیفه خدا در روی زمین کجای محشر است، جناب داود بر می‌خیزند چون یک خلافتی را قرآن برای ایشان بیان کرده است «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (ص ۲۶) البته آن ارض محدود به سرزمین خودشان بود؛ ندا می‌رسد که این جا مراد از خلیفه خدا شما نیستید، بنشینید. اینکه معنای ارض یعنی چه و آیا فقط سرزمین ما است یا ارض الهی است که سرزمین واسعی است، را نمی‌توان مشخص کرد.

دوباره منادی ندا می‌دهد «أَتَيْنَ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»، وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام در محشر بر می‌خیزند و آن موقع ندا داده می‌شود که هر کسی که در دنیا به نور امیرالمومنین علیه السلام استضاء کرده و در پرتو نور امیرالمومنین به سمت خدا حرکت کرده، به دنبال حضرت حرکت کند. همه مومنین از اولین و آخرین به امیرالمومنین مومن هستند و به دنبال حضرت حرکت می‌کنند.^۱

حدیثی در مقدمات تفسیر صافی است که حضرت فرمودند «حُبُّهُ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ»، یعنی محبت امیرالمومنین ایمان است و بغضش

کفر است. شخصی پرسید: آیا امم گذشته همین طور بوده‌اند، حضرت فرمودند همین طور است، امم گذشته هم مومنانشان همه مومن به امیرالمومنین بودند، ایشان «يَمِيْرُهُمُ الْعِلْمُ»^۱ است، یعنی همه معارف و حقایقی که در طول تاریخ به انبیاء و اولیاء و امم صالحه رسیده از مسیر وجود مقدس امیرالمومنین بوده است.

وقتی خدای متعال حضرت آدم را روی زمین فرستاد، هبوط از بهشت خیلی صحنه خطرناکی بود؛ و اگر فقط هبوط بود خیلی خطرناک نبود، اما باید با ابلیس در زمین می‌آمدند و ابلیس هم با همه کید و مکرش آمده بود و حضرت آدم علیه السلام هم مکر سنگینش را دیده بودند و لذا خیلی نگران بودند. خدای متعال خطاب به حضرت آدم این پیغمبر بزرگ الهی فرمود «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» (طه/۱۲۳)، یعنی نگران نباشید، یک هدایت و هدایی را از طرف خودم برای شما می‌فرستم و شما در زمین تنها نیستید. با نسل خود در زمین بروید، من یک هدایتی را برای شما می‌فرستم که اگر دنبال او حرکت کنید و از این جریان هدایت و هدای

الهی تبعیت کنید نه گمراه می شوید و نه در نهایت به شقاوت می رسید؛ بلکه سعادت‌مندانه و در مسیر هدایت زندگی خواهید کرد. تبعیت در روایات پیروبی و دنباله روی از سر محبت است، که در بعضی روایات هست که خیلی از طاعت بالاتر است.

یک روایتی ذیل داستان حضرت لقمان است که آنجا حضرت فرمودند که اول مقام طاعت و بعد آن مقام محبت است و بعد مقام تبعیت است، خود مقام طاعت هم مقام امتثال معمولی نیست، بلکه فراتر از مقام امتثال است، مقام طوع بالاتر از حرف گوش دادن است؛ چون آدم امر و نهی را صرفاً گوش می دهد و ممکن است یک کسی بالاخره از سر سختی و با دشواری امر و نهی را به دوش بکشد، این مقام طوع نیست. طوع، پیروی از روی رغبت است، فرمود اگر کسی مطیع شد مقام محبت می آید، بعد از آن مقام تبعیت است، که همه وجود انسان تابع می شود و به فرموده روایات «جعل هواه هوی علیا»^۱ این مقام سلمان و مقام تبعیت است؛ یعنی به دنبال قلب امام حرکت می کند، نه اینکه دل خودش را زمین گذارد؛ بلکه اصلاً آنچه در قلب

او واقع می شود به تبع خواست امیرالمومنین است.

بنابراین خدای متعال به حضرت آدم فرمود «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى * وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه/۱۲۳-۱۲۴) من یک هدایتی با شما می فرستم که اگر دنبال این هدایت حرکت کنید گمراه نمی شوید؛ اما اگر از این ذکر که همان هدایت است رویگردان شوید، عیش دنیایی شما تنگ و تلخ می شود و حشرتان هم حشر سنگینی است. این چشم ظاهری را هم می گیریم و کوردل و کورقلب محشور می شوید و باید الی الابد این طور بمانند.

در روایات معنا کردند که آن هدایتی که نازل شد و همه انبیاء و همه امم باید تبعیت کنند، وجود مقدس امیرالمومنین بودند که در باطن با همه انبیاء بودند. ذکر هم ایشان است، چون ذکر در قرآن گاهی تفسیر به خود کتاب و گاهی تفسیر به رسول گرامی اسلام و ائمه علیهم السلام می شود، اما اینجا ذکر وجود مقدس امیرالمومنین است. همه امم گذشته مومن به وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام بودند. حضرت فرمود همه امم گذشته این طور هستند و در

روز قیامت وقتی منادی ندا می‌دهد «این خلیفه الله فی ارضه»، امیرالمومنین بر می‌خیزند و بعد گفته می‌شود که هر کسی استضاء به نور امیرالمومنین کرده به دنبال امیرالمومنین حرکت کند. حضرت با شفاعت خود همه مومنین را در مقامات خودشان قرار می‌دهند.

شفاعت کل نبی اکرم در صحنه قیامت

در روایات دارد که در صحنه سخت قیامت که «يَوْمَ يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» (عبس / ۳۴-۳۶) حتی برای انبیاء؛ البته آدم نمی‌تواند در مورد انبیاء راحت حرف بزند. روایات ذیل آیاتی در سوره اسراء است که می‌فرماید حضرت نبی اکرم مقام محمود دارد و در روز قیامت کار خیلی سخت می‌شود و همه اهل محشر ملجم می‌شوند «يُلْجِمُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْعَرَقُ»^۱ یک معنایی که بزرگان برای این حدیث گفته‌اند این است که آن قدر عرق می‌کنند که تا دهان آنها می‌آید.

بعضی‌ها هم اینطور معنا کردند که زبانها بند می‌آید و دهانها بسته می‌شود، در آن وقت به طرف حضرت آدم که پیغمبر خدا و ابوالبشر

است هجوم می آورند؛ ایشان می گوید: اینجا کار من نیست؛ سراغ حضرت نوح بروید، حضرت نوح هم به حضرت ابراهیم ارجاع می دهند و حضرت ابراهیم به حضرت موسی و حضرت موسی به عیسی؛ گره به دست ما باز نمی شود. در آن صحنه همه به محضر وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می آیند. ابواب و درهای مختلفی به سوی بهشت است که یک بابش باب الرحمان می باشد که باب عام است. آن موقع حضرت مقابل باب الرحمان به سجده می افتند، منادی ندا می دهد برخیزید، کار تمام شد، هر کسی را می خواهید وارد بهشت کنید. حضرت از این باب الرحمان دست می گیرند. ابوابی هم برای مومنین خاص است، مثلاً در روایات است که «إِنَّ الْجَهَنَّمَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَا خَصَّ أَوْلِيَاءَهُ»^۱ ولی باب الرحمان، باب عمومی است و حضرت از این باب همه امم را وارد بهشت می کنند.

دستگاه تفرعن و استکبار علی الله در مقابل جریان حب الهی

در مقابل این جریان که جریان حب الهی است و بر مدار محبت الهی شکل می گیرد؛ همانطور که قرآن می فرماید «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ

يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/۱۶۵)، جریان دیگری است که حب بتها و حب گوساله سامری و امثال آن و حب جبت و طاغوت است؛ و حول اینها یک دستگاهی درست می‌شود که دستگاه تفرعن و استکبار و درگیری با خدا است و دیگر دستگاه محبت نیست و همه آن رشته‌های اتصال به حضرت حق و به رحمت خدا را که انبیاء آمدند تا متصل و برقرار کنند، همه آنها را قطع می‌کنند.

ما اگر وادی نبوت نبی اکرم و ولایت اهل بیت او را شناختیم و به آن ورود کردیم، همه کارهای ما نماز می‌شود؛ چنانچه قرآن می‌فرماید «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ» (نور/۳۷)؛ یعنی حتی بازار هم برای ما مسجد می‌شود و غفلت نمی‌آورد، بلکه ذکر و حضور و نور است؛ همه معاملات از سر بندگی خداست، تجارت و داد و ستد و تحصیل و تعلیم و تعلم و همه کار و زندگی و خانه داری ما عبادت شده و خانه ما مسجد می‌شود، چون وادی ولایت نبی اکرم وادی ذکر است و قرآن هم می‌فرماید «يُؤْتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» (نور/۳۶).

در بعضی از آیات ذکر به خود حضرت تفسیر شده است، مثلاً «الَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸) را به دو صورت معنا کرده‌اند: یکی اینکه اگر یاد خدا کنیم قلبمان آرام می‌شود، دیگر اینکه وقتی خدا یاد بنده می‌کند، اینجا الله را فاعل بگیریم یعنی خدا یاد بنده می‌کند و بنده آرام می‌شود. یک معنایی در روایات است که باطن هر دو معنا است و می‌فرماید «بِمَحَمَّدٍ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِكْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُهُ»^۱ ایشان ذکر الهی و حجاب است، خانه ای که در آن نور نبی اکرم و مثل نور الهی نازل می‌شود، خانه ذکر است که اگر در خانه ذکر وارد شدید خواب آدم هم ذکر است و خانه و بازار آدم هم مسجد است.

حضرت آمده تا همه زندگی ما را مسجد کند و شیطان هم می‌خواهد همه زندگی را بتکده کند تا دائماً مشغول به ذکر غیر خدا باشیم، و مسجد ما هم مسجد ضرار شود که نه تنها یاد خدا در آن نباشد، بلکه بر علیه جبهه حق برنامه ریزی کنند. چنانچه می‌بینید مساجد از جنس مساجد شیطانی درست می‌کنند چون می‌خواهد مسجد را تبدیل به بتکده کنند تا آدم در آنجا مشغول به دیگران باشد.

در دستگاه نبی اکرم همه چیز ذکر و عبادت و رابطه با خدا است. ما فقط باید با خدا ارتباط برقرار کنیم و فقط باید خدا را دوست بداریم؛ در این صورت است که دوستی همسر و برادر و پدر و مادر و برادر دینی و خواهر دینی و محبتی که جامعه مومنین نسبت به هم پیدا می کنند، هر کدام یک رشته از ارتباط با خدا است و اصلاً با غیر خدا ارتباط ندارند و همین طور که همه کارشان ذکر و عبادت است، همه روابطشان هم رابطه با خدا است. این رشته ای است که خدا دستور داده به آن گره بخورید و اگر جامعه به امام گره خورد و چنانچه فرمودند «اِئْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ» یعنی همه تفرقها حول امام به وحدت رسید و همه حول امام جمع شدند، همه رابطه ها رابطه با خدا می شود. اگر همدیگر را دوست می داریم به دلیل دوستی خدا است، و اگر به هم کمک می کنیم در مسیر الهی است.

امام؛ محور ارتباط انسان با خدا

ارتباط ما با خدای متعال و امام علیه السلام باید ارتباط وثیقی شود. بنا است مومنین هر ارتباطی با هم برقرار می کنند ارتباط با خدا باشد، کما اینکه هر کاری می کنند باید عبادت باشد. بنا نیست ما نماز بخوانیم بعد بقیه عمر مشغول به غیر باشیم این که شرک است، لا اقل شرک

خفی است و توحید خالص نیست، باید همه زندگی ما توحید و بندگی شود. قرآن می‌فرماید «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶) این «الا لیعبدون» معنایش فقط این نیست که فقط رو به قبله بایستند و نماز بخوانند، بلکه همه کارشان باید عبادت باشد. این مخلوقی که خدای متعال این طور خلش کرده که محتاج به خوراک و استراحت و همسر و رفیق است، باید همه رفع نیازهایش پرستش خدا شود و همه ارتباطاتش باید ارتباط با خدا شود و محور ارتباط با خدا امام است.

در زیارت ائمه است که «مَنْ اِعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اِعْتَصَمَ بِاللَّهِ» آدم باید همه وجودش مانند یک دست به طرف امام باشد و آدمی که دست به دامن امام است دوستی او با مردم هم یک رشته ارتباط با امام است؛ انتخاب همسر او هم یک رشته ارتباط با امام است، مومنین هر تعلقی که به هم دارند، تعلق به امام است.

ابلیس می‌خواهد این رشته را قطع کند. ما روابطمان با همدیگر حتی رابطه مومن با عالم؛ ببینید مومن با یک حیوان هم که ارتباط برقرار می‌کند یک نوع ارتباط نورانی است و مثلاً بیش از حد از حیوان

بار نمی‌کشد، به او ظلم نمی‌کند و از آن سوء استفاده نمی‌کند. به حیوانی که تربیت می‌کند محبت می‌کند.

حضرت موسی کلیم تقریباً ده سال برای حضرت شعیب چوپانی کرده است. در نقل است یک روز بز تیز پایی در دامنه کوه فرار کرد و حضرت هم دنبالش کردند، وقتی گرفتند حیوان را نوازش کردند و گفتند: حیوان گرگ تو را می‌خورد، من به خاطر خودت تو را دنبال کردم، و الا گرگ که با من کاری ندارد، در نقل است که خدا گفت: موسی! من پیغمبرت می‌کنم، کسی که از یک بز نمی‌گذرد، پیدا است که از بندگان خدا هم نمی‌گذرد و نمی‌گذارد در دهان شیطان بروند و مراقبشان است. باید رابطه این طوری باشد و مومن با حیوان هم ارتباط محبت آمیز برقرار کند. این رشته محبت خدا است.

یک دوستی عزیزی که از بچه‌های فرهنگی فرهیخته بود را ۲۰ سال قبل در بنجورد دیدم، زمانی که ماه رمضان منبر می‌رفتم؛ ایشان می‌گفت: من برادری داشتم که شهید شد، خیلی جنس عجیبی بود، یک حرفی زد که من راجع به کم کسی شنیده‌ام، به من گفت: من خودم و نفسم را به امیرالمومنین سپردم و حضرت هم قبول کردند.

خیلی چیز عجیبی است، آدم وقتی محضر یک عالم ربانی هم می‌رود و او هم آدم را به شاگردی قبول می‌کند به نظر می‌رسد که بار آدم بسته شده و بیشتر راه را رفته است. بعد می‌گفت: این برادر من آن قدر روحش لطیف شده بود که عقرب نیش دار را از روی زمین می‌گرفت و نوازش و محبت می‌کرد.

بنا است ما این طوری باشیم و ارتباطمان با همه نورانی باشد. در روایت است که «فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبَقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ»^۱، قرآن هم می‌فرماید «يَسْبِغُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (تغابن / ۱) مخلوقات خدای متعال که زنده هستند، همه تسبیح می‌کنند و خدای متعال هم اینها را دست ما سپرده است «وَ سَخَّرَ لَكُمْ» (ابراهیم / ۳۳)، این حیوان هم موجود زنده است و حتی اگر روی آن گناه انجام بدهید اذیت می‌شود و نفرین می‌کند. بنابراین وقتی دست در آن می‌بریم طوری باشد که او هم رشد کند. اگر ما مسخر شیطان شویم طوری که به تعبیر امیرالمومنین علیه السلام دست شیطان و چشم شیطان باشیم، این موجودات بی پناه را هم جهنمی کرده و اذیت می‌کنیم.

همه روابط ما باید پاک باشد.

هر ارتباطی آدم می گیرد باید ارتباط نورانی با «ولی» بوده و چشمش به دست ولی باشد. معنی تبعیت این است که حتی اگر می خواهی نگاه کنی یا در سفره دست ببری، بخری، بپوشی، کشاورزی کنی، و هر کجا می خواهی تصرف کنی باید تابع امیرالمومنین و دست امیرالمومنین باشی و این است که آدم را بهشتی می کند. ممکن است انسان ارتباطش با این لیوان آبی که می خورد ارتباط شیطانی باشد. کار با حلال و حرامش ندارد، بلکه یعنی برای خدا و با بسم الله و الحمد لله نمی خورد. در روایات فرمودند که اگر وقتی تشنه می شوی یک لیوان آب را سه جرعه کنی و با بسم الله الرحمن الرحیم بخوری و بعد از هر جرعه ای هم الحمد لله بگوئی، بهشتی می شوی؛ این یعنی این نوع ارتباط با این آب یک رابطه الهی است که هم این را نورانی می کند و هم آدم نورانی می شود و هم آب خورده و بهشتی می شود.

همه روابط مومن باید نورانی باشد، این همان رشته ای است که خدا فرموده به آن گره بخورید. باید به امام طوری وصل شد که همه ارتباطات آدم سایه ارتباط با امام باشد و این معنی تبعیت است. «مَنْ

تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» (ابراهیم/۳۶) یعنی نگاه انسان به دنبال امامش باشد، و حتی در نگاه و حرف و لبخند و عبوس کردن چهره‌اش هم به امامش گره می‌خورد. ما باید این رشته اتصال خدا که رحمت موصوله است را در دست بگیریم و از آن جدا نشویم.

شیطان می‌خواهد این رشته محبت خدا و ارتباط با اولیاء خدا را قطع کند. می‌خواهد مومنین این طوری با هم ارتباط نداشته باشند. و به جای آن «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» (بقره/۱۶۵)، را قرار می‌دهد. در حالی که این رشته محبت تا قیامت هم می‌ماند و آنجا که منادی ندا می‌دهند این خلیفه الله فی ارضه، حضرت با اینکه اول کسی است که اجازه ورود به او می‌دهند، ولی می‌ایستد و این بار سخت را روی دوش خودش می‌گیرد و تا مومنین وارد بهشت نکند خودش وارد بهشت نمی‌شود. این فرق می‌کند با ائمه نار که در قیامت نسبت به پیروانشان «تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا» (بقره/۱۶۶) هستند و می‌گویند که ما بار خودمان هم روی زمین است، چه کسی به شما گفته بود دنبال ما بیایید. در جامعه مومنین که یک جامعه نورانی است، ارتباط همه چیز با امام است. ارتباط با امام باید

محور همه روابط انسان با عالم بشود، مومن یعنی همه وجود انسان نورانی به نور امام بشود و شیعه یعنی شعاع امام.

همز و نفخ و نفث شیطان در مقابل نبی اکرم

دستگاه شیطان همزات و لمزات و نفخات و نفثاتی دارد. حضرت فرمودند که همزات شیطان این است که در شما بدبینی و غضب نسبت به ما ایجاد می‌کند و شما در دلتان با ما کینه پیدا می‌کنید. اگر موفق شد در قدم بعد نفخاتی دارد. نفخ شیطان این است که یک جمعی را یک دفعه با یک دمیدن منحرف می‌کند، برای ما بدل سازی می‌کند و در عرض ما دیگران را قرار می‌دهد و با نفخات خودش آدم را به دیگران ارجاع می‌دهد. این جا است که مثلاً طلحه و زبیری که هیچ به حساب نمی‌آمدند و یا سایر صحابه به اصطلاح عدل حضرت امیر می‌شوند.

حضرت در ادامه می‌فرماید که قرآن و ولایت ما نسخه شفا بخش هستند، خضوع و خشوع در مقابل ما و صلوات بر ما نسخه شفا بخش است و مدار زندگی شما باید با صلوات باشد و صرفاً این نیست که یک لفظ بگوییم، بلکه همانطور که در روایات هم آمده است «جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا حَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَائِكُمْ طِيباً لِحَلِقِنَا وَ طَهَارَةً لِنَفْسِنَا وَ تَرْكِيَةً

لَنَا وَ كَفَّارَةً لِّذُنُوبِنَا» این نسخه شفا بخش است، این صلوات را با سجده ملائکه بر آدم مقایسه کردند؛ یعنی همانطور که سجده ملائکه بر آدم همه زندگی ملائکه بود، همه زندگی ما باید تواضع و خشوع و تسلیم بودن باشد. آن موقع است که نسخه شفابخش آنها ما را نجات می‌دهد؛ اما نفث شیطان این است که در مقابل نسخه شفا بخش آنها نسخه شفابخش می‌پیچد.

خطرناک بودن عالم دنیا در این است که این دو دستگاه در عالم دنیا یک تماسی با هم پیدا کردند. مومن در عالم دنیا در معرض خطر است چون این دو دستگاه با همدیگر یک تلاقی پیدا کردند، این تلاقی هم گاهی آن قدر اثر بخش شده که حتی صفت کفار در روح مومن می‌آید. مومن، حسود و بخیل حریص به دنیا نمی‌تواند باشد، زیرا اینها با ایمان جمع نمی‌شود، اما این صفاتی که در مومن است به فرموده روایات از آن طرف و دنبال همین قاطی شدن آمده‌است. مومن که نیت گناه ندارد، اما چطور یک دفعه از دل مومن نیت گناه سر می‌زند؛ مومن خیانت و ظلم نمی‌کند، اما اینجا همان جایی است که آن روابطی که در دستگاه باطل است جای رابطه ما با امام را پر می‌کند و

ما را که باید تابع امام باشیم، ما را در یک جا از این تبعیت بیرون می‌برد؛ البته مومنین خلص این طوری نیستند، چنانچه قرآن هم می‌فرماید «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (ص/ ۸۳) زیرا امواج و هجوم شیطان در آنها کارگر در آنها نیست.

تمایز کامل حق و باطل تا زمان ظهور

آنهایی که عباد مخلص نیستند شیطان در آنها امید دارد و دست می‌برد، نفخات و نفثات و شبکه دارد و اینگونه است که صفات دستگاه ابلیس و دستگاه اولیاء طاغوت در جامعه مومنین می‌آید و آمیخته می‌شود، به طوری که بعضی وقتها اصلاً ظاهر زندگی‌ها بسیار قدر تحت تأثیر قرار می‌گیرد. باطن مومن ان شاء الله مصون است، در روایات فرمودند که مومن مثل درّ است، درّ اگر در لجن هم بیافتد ممکن است بوی لجن بگیرد ولی وقتی تمیز می‌شود دوباره مطهر می‌شود. مومن این طوری است و گاهی اختلاط آن قدر زیاد است که در صلب کافر قرار می‌گیرد و از آن صلب به عالم دنیا می‌آید اما «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» (روم/ ۱۹)، خدا حی را از می‌ت خارج می‌کند و این گوهر را حفظ می‌کند ولو در اصلاّب کافر و در ارحام ناپاک باشد، اما مطهر و مومن بیرون می‌آید و آلودگی او را نمی‌گیرد.

اختلاط عجیبی است، و تا جایی پیش رفته که گاهی در اصلاط قرار گرفته است، این آیه قرآن در سوره مبارکه فتح است که وقتی داستان فتح مکه را توضیح می دهد می فرماید «وَلَوْلَا رِجَالُ الْمُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءُ الْمُؤْمِنَاتُ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (فتح/ ۲۵) خدا از شما محافظت کرد؛ و الا یک مومنینی در مکه بودند که ممکن بود دست شما به خون آنها آلوده شود و آن موقع دیگر ممکن نبود که مشکل را حل کنید و ممکن بود گرفتار شوید؛ اما خدای متعال مراقبت کرد و اگر مومنین و کفار از هم جدا می شدند ما کفار را عذاب می کردیم. امیرالمومنین دست به قبضه نبرد، زیرا هنوز اختلاط داشتند. در یک روایتی آمده که یکی از عللی که ظهور حضرت موكول به یک اجل معین و معدودی است، این است که باید این ازاله جریان کفر و ایمان حاصل شود، زیرا این اختلاط تا مرز اختلاط نسلها و صفات و رفتار کشیده شده است.

ما ظلمانی تر از دستگاه سقیفه و ائمه سقیفه و ائمه بنی امیه و اینها نداریم؛ ولی در آخرالزمان که اینها ظلمتشان صفت جامعه شده و همه

جامعه بر مدار آنها می‌شود و همه جا سنگین می‌شود «بَعْدَ مَا مِلَّتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا»^۱ که هر کجا دست می‌گذاری ظلمانی است و ولایت تاریکی آنها فراگیر می‌شود، آن موقع مومن در این شرایط خیلی در فشار است، چون این اختلاط خیلی سنگین می‌شود؛ مومن مجبور است مثل آنها و شبیه آنها ازدواج کند و خانه بسازد، در حالی که تشبه به کفار از چیزهایی بوده که جزء محرمات می‌دانستند، اما از تشبه گذشته و همه الگوی زندگی مثل کفار می‌شود. این اختلاط در پوشاک، خوراک، روابط اجتماعی، مسکن و شهرسازی است؛ مثل آنها خانه می‌سازیم، مثل آنها شهر می‌سازیم، البته امیدواریم بتوانیم فاصله‌ها را حفظ کنیم، ولی این اتفاق افتاده و این آمیختگی پیدا شده است.

قرآن می‌فرماید باید تجزیه شود، در ذیل سورة مبارکه انعام آیه ۶۵ خدای متعال می‌فرماید «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضُكُم بَأْسَ بَعْضٍ» (انعام/۶۵)؛ یعنی خدای متعال می‌تواند از بالای سر شما

عذاب نازل کند؛ یا از زیر پا عذاب جاری کند و بر وجود شما، از همه طرف با همه قوایی که جنود خدا و محیط به شما هستند شما را متفرق کند و به جان هم بیاندازد و تلخی همدیگر را به شما بچشاند. وقتی این آیه نازل شد، وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وضوی شادابی گرفتند، دو رکعت نماز خواندند، دو رکعت نماز شاداب خواندند و دست به طرف آسمان بردند که خدایا این عذابها را از امت من بردار، جبریل آمد و گفت دو مورد قبول شده و دو مورد مانده است، آن که قبول شده این است که امت شما را خدای متعال با سنگباران و صاعقه و زلزله عذاب نمی کند، ولی این دسته دسته شدن تا دامنه ظهور در امت می ماند.

بعد این آیه نازل شد «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (عنکبوت/ ۲-۳) مردم خیال می کنند اگر گفتند به خدا ایمان آوردیم و دور حضرت حلقه زدند رها می شوند و در فتنه نمی افتند؟! امتهای قبلی را در کوره های داغ بردیم، شما را هم در کوره داغ می بریم؛ زیرا باید این آمیختگی و صف آنهایی که راست

می‌گویند از دروغگوها جدا شود.

در صفین خوارج هم کنار امیرالمومنین هستند. همه چیز در دست حضرت است و می‌توانست یک روز زودتر جنگ را تمام کند، اما حضرت کوره صفین را داغ می‌کند و می‌گذارد جنگ به آنجایی برسد که قرآن‌ها سر نیزه برود تا داد خوارج بلند شود و صف آنها جدا شود که طرف معاویه و بدتر از معاویه می‌روند. حضرت می‌گذارد حکمیت شکل گیرد، تا بعد از درون اینها «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» در می‌آید و کفر خودشان را گردن امیرالمومنین می‌اندازد. این کوره داغی است که حضرت درست می‌کند. باید صف راستگو و دروغگو جدا شود.

در این زمینه آیات فراوانی داریم، در سوره آل عمران که داستان جنگ احد است لطایفی است که بیان می‌کند این آمیختگی چیست و چگونه این تفکیک واقع می‌شود و قواعد آن چیست و چه اتفاقاتی می‌افتد. یکی از آنها جنگ‌های سنگین است که قرآن می‌فرماید فکر نکنید که جنگ احد را نمی‌توانستیم اداره کنیم. اول باید صف‌ها جدا شود، قرآن می‌فرماید «وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ» (آل عمران/ ۱۵۴)؛ یعنی بعد از آن که صف‌ها جدا شد باید قلب‌های شما هم خالص شود؛

یعنی هم صفها جدا شود و هم آغشتگی‌هایی که وارد جبهه مومنین شده و قلوب را آلوده کرده، تفکیک شود. اینها در این درگیری‌ها واقع می‌شود؛ و الا خدای متعال می‌توانست عالم را بدون درگیری جلو ببرد، اما در این عالم اختلاط با فتنه‌های سنگین است.

در روایتی ذیل همین آیه سوره مبارکه عنکبوت است که حضرت مشغول تجهیز وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند همان موقع در سقیفه نشستند و کار را تمام کردند، ابن عباس به حضرت گفت که اگر شما بیایید، مردم با شما بیعت می‌کنند، حضرت این آیه را خواندند «أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» و فرمودند: خیال می‌کنید مردم با من بیعت می‌کنند؟

در روایت آمده است که در معراج حضرت خیلی از خدای متعال درخواست کردند این فتنه برداشته شود، خدای متعال فرمود: یا رسول الله، صف‌ها باید جدا شوند و نمی‌شود اینها مدعی باشند و بخواهند به دنبال شما تا بهشت بیایند و در بهشت هم مزاحم شما باشند. باز در روایت است که پیروزی حضرت نوح تا هفت بار به تأخیر افتاد. ایشان ۱۹۵۰ سال پیغمبری کرده و در این مدت به مومنین گفته‌اند که عجله

نکنید، پیروز می‌شوید، حال ببینید که آنهایی که از روز اول به دنبال ایشان آمدند چقدر به آنها سخت می‌گذرد. جبرئیل هسته‌های خرمایی را آورد و گفت: اینها باید نخل شود، چه کسی صبر می‌کند تا نخل خرما بدهد؟ یک عده‌ای رفتند؛ وقتی خرماها رسید گفت: حالا هسته‌های اینها را بکارید و عجله نکنید. تا هفت بار این عمل تکرار شد، مردم رفتند، حضرت در روایتی فرمودند که علت آن این بود خدا به او وعده داده بود که «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» (نور/ ۵۵) بنابراین نباید از جبهه خود ایشان هم فتنه و دعوا درست شود. همه آنهایی که می‌خواستند فتنه کنند از قبل ریختند.

یکی از علل طول غیبت امام زمان این است. این جریان فتنه در سقیفه و پشت در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها و در ماجرای امام حسن علیه السلام و در عاشورا رو شد و یکی یکی ریختند، زیرا همه اینها امت حضرت بودند و در روز قیامت طلبکار بودند، که در این صورت بهشت هم العیاذ بالله جهنم می‌شد. بنابراین باید این صفها قبل از بهشت جدا شوند. این امتحانهای سنگین برای این است و با اینکه خیلی حضرت التماس کردند اما خدای متعال فرمود: اینها باید

جدا شوند. نمی‌شود در روز قیامت معاویه هم مدعی نبی اکرم باشد، باید وقتی در قیامت می‌گویند: بفرمایید، خودش بداند کجا برود، اگرچه در آنجا با تحقیر او را می‌برند، چنانچه قرآن می‌فرماید «ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلْوَةً» (حاقه / ۳۱) این سختی‌هایی جهنم برای همین است. جریان باطل یک دستگاه درست کرده و می‌خواهد همه رشته‌هایی که انبیاء آورده‌اند را قطع کند، تا ارتباط مردم را با خدا و اولیاء خدا ببرد و در یک مدار دیگری قرار دهد. «الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْقِدَةِ» (همزه / ۷)؛ یعنی همز و لمزی که باعث می‌شود یک مومن مثلاً غیب جویی کند؛ که ان شاء الله همدیگر را روز قیامت می‌بخشند. در دعا‌های ماه رمضان و غیر رمضان هم آمده است که خدایا اگر تو حقی بر من داری صدقه بده، و اگر دیگران حقی بر من دارند تو به جای من جبران کن، دست تو پر است و دست من خالی است و خدا هم اینگونه پر می‌کند. این عذاب‌های سنگین برای همان جریانها است. این جریان باطل کاملاً تفکیک می‌شود، در این تفکیک شدن خوبها خیر البریه و بدها شر البریه، می‌شوند. در قیامت حد وسط وجود ندارد.

حق و باطل آرام آرام از هم جدا می‌شوند، اهل باطل دامن حق را رها نمی‌کنند و می‌خواهند حق را طرف خودشان بکشند و حاضر نیستند بگویند ما باطل هستیم، روز قیامت شعارها عوض می‌شود، و مسیرشان بر ملا شده و بی آبرو می‌شوند. در دنیا می‌گفتند ما همه کاره هستیم، و همه را به سمت خودشان دعوت می‌کردند، اما در قیامت از پیروان خودشان تبری می‌جویند.

خدا رحمت کند استادی داشتیم که می‌گفت: اگر عاشورا نبود اینهایی که امروز شعار حقوق بشر می‌دادند مثل فرعون که می‌گفت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات/ ۲۴) همه می‌گفتند ملت‌ها برده ما هستند. اینها همان آدم‌ها هستند؛ اگر می‌بینید شعار ظاهری هم می‌دهند دستگاه امام حسین علیه السلام است که نمی‌گذارد. همین‌ها کارشان به جایی می‌رسد که رسماً به اتباع خودشان می‌گویند: شما برده ما هستید و در جهنم هم می‌گویند: چرا دنبال ما آمدید. همه بارها را می‌کشند و بعد وسط راه رها می‌کنند.

تفکیک این دو دستگاه یک مسیر طولانی دارد که در سوره یٰسّنه توضیح داده شده است «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ

الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (بینه/ ۱) کفار اهل کتاب و مشرکین که دو دسته کافر هستند، جدا نمی شوند، تا وقتی بینه روشن بیاید که مجبور می شوند جدا شوند. این بینه نه استدلال و نه کتاب فلسفی است؛ بلکه رسولی از جانب خداست و داستان تفرق اقوام گذشته هم همین است؛ چنانچه قرآن هم می فرماید «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً* فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ* وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» (بینه/ ۲-۴).

قرآن می فرماید که این تفکیک بر این مدار است «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ* جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» (بینه/ ۶-۸)، روایت ذیل ابن آیه را همه فریقین نقل کرده اند که نبی اکرم مکرر به امیرالمومنین می فرمود «أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۱ یا علی جان از همه امم تاریخی آنهایی که دنبال تو هستند خیر البریه می شوند. جایگاه و پاداششان هم

مقام جنات عدن است که در این مقام فوق العاده است که آنها از خدا راضی می‌شوند و خدا هم از آنها راضی می‌شود.

وقتی این تفکیک اتفاق می‌افتد، دیگر هیچ صفت جهنمی در بهشت نیست. در روایات است که اگر یک مقدار آلودگی باشد مومنین قبل از ورود به بهشت در نهر تسنیم شستشو می‌کنند و صفات رذیله و حسد آنها می‌ریزد و پاک شده و وارد بهشت می‌شوند. تسنیم برای امیرالمومنین است و از ولایت حضرت جاری می‌شود که آلودگی‌ها را از بین می‌برد. حوض کوثر غذاهای بهشت هم غذاهای مطهر است، قرآن می‌فرماید «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (انسان / ۲۱).

این آیه در سوره مبارکه محمد صلی الله علیه و آله است که خیلی سوره عجیبی است و می‌فرماید «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ» (محمد / ۱۵) البته بیش از این هم هست. همه ثمره‌ها در آنجاست؛ یعنی دیگران زحمت کشیده‌اند و آنجا سفره‌های معنوی و

مادی را آماده کردند و البته غیر از همه اینها مغفرت پروردگارشان است و آیا این مثل آن کسی است که همیشه در آتش هست؟! روایتی ذیل این آیه است که فرمود «وَلَا يَهُ عَدُوُّ آلِ مُحَمَّدٍ هِيَ فِي النَّارِ»^۱ در ادامه آیه می‌فرماید که نوشیدنی آنها ماء حمیم یعنی آن آب گرم جهنم است که وقتی می‌خورند همه احشاء آنها را به هم می‌ریزد، حضرت فرمود: مجبورند از این آب بخورند، زیرا آنها اجوف هستند و گرسنه و تشنه می‌شوند.

محور این تفکیک بالای نبی اکرم است. حضرت آمدند تا با شفاعت خود جدا کنند. حضرت چون رسول من الله است، با بالای خودش جدا می‌کند. در روایت فرمودند «مَا أُؤْذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُؤْذِيَّت»^۲؛ حتی بالای اهل بیت هم ابتلائات نبی اکرم است، مثل اینکه بالای حضرت اسماعیل امتحان حضرت ابراهیم است، ولی بالاخره دامن حضرت اسماعیل را هم گرفته است.

نبی اکرم با کتاب و بینه و آن خلق عظیمش، و با آن بلاکشی و

۱- تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ۵۷۳

۲- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص: ۲۴۷

ابتلائات عالم را تفکیک می کند؛ اینکه می بینید ائمه ما همه بار بار را می کشیدند، برای همین بوده است که مومنین را خالص کنند و جبهه کفار را مجبور کنند تا دست از سر مومنین بردارند و صف خود را جدا کنند.

الان هم دورانی است که امام زمان علیه السلام با ابتلائات عظیم خودشان این مسیر را جلو می برند، ان شاء الله تا عصر ظهور که به حضرت اجازه می دهند و صف ها جدا می شود. گردن امت نار و ابلیس هم زده می شود و خیلی مسائل حل می شود؛ ان شاء الله باشیم و ببینیم.